

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين. سخن از ترسیم سیمای آفتاب است؛ و نور و درخشش آن که چشمها را خیره می‌سازد، و دلها را می‌رباید، هر شاخه به نور آن می‌بالد و هر جوانه به لطف آن می‌شکفت، و هیچ برگ از نور و فروع آن بی‌نیاز نیست... آفتابی که هر دل جويا و هر جان روشن با او آشناست و در پی او می‌رود و به نور و فروع او ره می‌یابد، و به مهر او از تیرگی‌ها می‌رهد... آفتاب سپهر هدایت، امام پیامبران، پیشوای پیشوایان، محمد پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله؛ و ما بر آنیم که شعاعی از آن فروغ جاودان را بر دل‌های مشتاق بتابانیم، و گوشه‌هایی از چهره مطهر او را آن چنان که روایات اهل بیت علیهم السلام نمایانده‌اند برابر دیدگان دوستداران ترسیم نمائیم. مدتی پیش به خواهش برخی اساتید و دوستان، کتاب «مختصر الشمائل المحمديه» از تألیفات خاتم المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه را با عنوان «سیمای پیامبر اسلام» به فارسی ترجمه کردیم. مرحوم محدث قمی آن مختصر را از کتاب «الشمائل المحمديه» تألیف ابو عیسی ترمذی (۲۷۹ - ۲۰۹) صاحب یکی از صحاح ششگانه اهل سنت، بر آورده و تلخیص کرده است. اینک ما جهت مزید فایده، نخست مطالبی پیرامون سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله را که از طرق و کتب علما و مؤلفین شیعه گرد آورده‌ایم ارائه می‌کنیم، و سپس در بخشی جداگانه همان ترجمه سابق خود بر کتاب (مختصر الشمائل) را می‌آوریم. امید است بدین ترتیب به حقیقت نزدیکتر شده و برای خوانندگان عزیز سودمندتر باشد... و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين. مشهد مقدس رضوی - تابستان ۱۳۷۷

شمسیابوالفضل موسوی گرمارودی

سیمای آفتاب

نامهای پیامبر

معروفترین نام آن بزرگوار: «محمد»، و «احمد» و کنیه او «ابوالقاسم» است؛ اما نامهای دیگری نیز برای او در قرآن و روایات آمده است که می‌توان گفت القاب آن گرامی هستند و از آن جمله: رسول الله، مصطفی، نبی، امی، نذیر، بشیر، شاهد، مبشر، داعی، مدثر، مزمل، طه، یس، امین، حبیب الله، خیره الله، سید المرسلین، خاتم النبیین، سید الاولین و آخرین. حضرت امام

باقر علیه السلام فرمودند: نام رسول خدا صلی الله علیه وآله در صحف ابراهیم علیه السلام «ماحی» است، و در تورات موسی علیه السلام «حادّ»، و در انجیل عیسی علیه السلام «احمد»، و در قرآن «محمّد». پرسیدند: معنای «ماحی» چیست؟ فرمود: محو کننده تصویر صنمها و محو کننده همه بتها و تیرهای قمار و هر معبودی غیر از خدای رحمان. پرسیدند: معنای «حادّ» چیست؟ فرمود: با هر کس که با خدا مخالف باشد چه خویش و چه بیگانه، مخالفت می کند. پرسیدند: معنای «احمد»؟ فرمود: خدای متعال در کتاب آسمانی کردار او را ستوده و از او به نیکی یاد کرده است. پرسیدند: معنای «محمّد»؟ فرمود: خداوند و فرشتگان و همه پیامبران و رسولان او و همه امتهای ایشان او را می ستایند و بر او درود می فرستند؛ و همانا نام او بر عرش مکتوب است: «محمّد رسول الله» [۱]. حضرت امام صادق علیه السلام به «کلبی» (مورّخ و نسب شناس عرب که خود را بسیار خبیر و آگاه می دانست) فرمود: در قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وآله چند اسم آمده است؟ «کلبی» گفت: دو یا سه اسم! امام فرمود: ای کلبی! برای پیامبر صلی الله علیه وآله در قرآن ده اسم یاد شده است: محمّد: «و ما محمّد الا رسول قد خلت من قبله الرسل - محمد جز رسولی که پیش از او نیز رسولانی آمده اند نیست» [۲]. احمد: «و مبشراً به رسول یأتی من بعدی اسمه احمد - (عیسی علیه السلام گفت) و بشارت می دهم به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است» [۳]. عبدالله: «و لما قام عبدالله... کادوا یکونون علیه لبدأ - و چون بنده خدا (پیامبر) برای نیایش برخاست نزدیک بود پریان از ازدحام بر روی او بریزند» [۴]. طه: «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی - طه، ما قرآن را بر تو فرود نیاوردیم که به مشقت افتی» [۵]. یس: «یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم - یس، به قرآن پر حکمت سوگند که تو از پیامبران مرسلی و بر راه راست قرار داری» [۶]. ن: «ن و القلم و ما یسطرون ما أنت بنعمة ربک بمجنون - ن، به قلم و آنچه می نویسند سوگند که تو به عنایت پروردگارت دیوانه نیستی» [۷]. مزمل: «یا ایّها المزمل... ای جامه بر خود پیچیده» [۸]. مدثر: «یا ایّها المدثر... ای جامه بر سر کشیده» [۹]. ذکر: «قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً... خدا بر شما ذکری نازل کرده است، پیامبری که...» [۱۰]. پس «ذکر» نامی از نامهای محمد صلی الله علیه وآله است و مائیم «اهل ذکر» پس ای کلبی هر چه می خواهی بپرس! کلبی می گوید: به خدا سوگند من همه قرآن را فراموش کردم و یک حرف از آن در یادم نبود که از او بپرسم! [۱۱] حضرت امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فاسئلوا اهل الذکر ان ینکم لا تعلمون... اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید» [۱۲]، فرمودند: «ذکر» رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و ما

امامان «اهل ذکر» هستیم؛ و در مورد کلام الهی که می‌فرماید «و انه لذكر لك و لقومك و سوف تسألون ... و آن ذکرى برای تو و قوم توست و از شما سؤال خواهد شد» [۱۳]، فرمود: ما قوم او هستیم و از ما سؤال می‌شود [۱۴]. حضرت امام رضاعلیه السلام نیز در تبیین فضایل عترت طاهرین علیه السلام فرمودند: «ذکر» رسول خداصلی الله علیه وآله است و ما اهل او هستیم، و این موضوع در کتاب الهی روشن است آنجا که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا، رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ ... آنانکه ایمان آوردند همانا خدا برای شما ذکرى نازل فرموده است، رسولى که بر شما آیات روشن الهی را تلاوت می‌کند» [۱۵]. پس «ذکر» رسول خداصلی الله علیه وآله است و ما اهل آن ذکریم [۱۶]. و «ابورافع» می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند وقتی فرزند خود را «محمد» نام نهادید دیگر او را به زشتی یاد نکنید، و او را مرانید و ردّ نکنید، و او را نزنید؛ خانه‌ای که در آن نام «محمد» باشد و محفلی که در آن نام «محمد» باشد، و یاران و همنشینانی که در آنان نام «محمد» باشد از برکت و میمنت بر خوردار است [۱۷].

منتخب الهی

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید، و از نسل اسماعیل، «کنانه» را، و از بنی کنانه «قریش» را، و از قریش «بنی هاشم» را، و از «بنی هاشم» مرا انتخاب فرمود [۱۸]. و نیز فرمودند: ... خدای متعال پیوسته مرا از اصلاّب پاک و طیب به ارحام پاک و مطهر منتقل فرمود، هدایت‌گر و هدایت یافته، تا آنجا که به تبوت و پیامبری پیمان مرا و به اسلام میثاق مرا اخذ نمود، و همه چیز از وصف و چگونگی مرا متبیین و مشخص ساخت، و ذکر مرا در تورات و انجیل ثبت کرد، و مرا به آسمان خویش بالا برد، و برایم اسمی از اسماء خود مشتق نمود؛ امت من حمد کنندگانند، و خدای صاحب عرش محمود است، و من محمدمصلی الله علیه وآله [۱۹]. «ابن عبّاس» می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: خدای متعال مردمان را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در قسمت بهتر قرار داد؛ و آن گفتار خداوند درباره «اصحاب یمین و اصحاب شمال» است، و من از اصحاب یمین و بهترین اصحاب یمینم. آنگاه دو گروه را سه دسته کرد که فرموده است «فاصحاب الیمینة ما اصحاب الیمینة. و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة. و السابقون السابقون» [۲۰]، و من از سابقان و پیشگامانم، و من بهترین سابقان و پیشگامانم. آنگاه سه دسته را قبیله‌هایی ساخت، که فرموده است

«وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنّ اکر مکم عند الله اتقیکم ... شما را تیره‌ها و قبیله‌هایی قرار داد تا از یکدیگر شناخته شوید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست» [۲۱] و من پرهیزکارترین همه آدمیان و گرامی‌ترین ایشان نزد خدای متعالّم و فخر نمی‌کنم. آنگاه قبیله‌ها را به بیت‌ها و خاندان‌هایی تقسیم کرد و مرا در بهترین بیت و خانواده قرار داد، که فرموده است: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّركم تطهیراً - همانا خدا اراده فرموده است که هر نوع پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و در نهایت پاکی شما را پاک بدارد» [۲۲]. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال کردند چگونه بر همه فرزندان آدم پیشی گرفتی؟ فرمود: من نخستین فردی هستم که به پروردگار خود ایمان آوردم و اقرار کردم؛ همانا خداوند میثاق پیامبران را گرفت «و اشهدهم علی انفسهم الست برّبکم، قالوا بلی ... آنان را بر خودشان گواه ساخت و فرمود آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری» [۲۳] و من نخستین فردی بودم که پاسخ دادم و تصدیق کردم [۲۴]. حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است به من پنج ویژگی عطا شده که به کسی پیش از من عطا نشده است: زمین برایم هم مسجد و هم طهور و پاک کننده است. غنیمت جنگی بر من حلال است. بوسیله رعب یاری شده‌ام. به من «جوامع کلام» عطا شده است. به من مقام شفاعت داده شده است [۲۵]. (علمای اسلامی در شرح این خبر فرموده‌اند: «زمین برایم مسجد است» یعنی جای نماز و عبادت است و برخلاف امت‌های گذشته که مجاز نبودند جز در صومعه‌ها و کنیسه‌ها نماز بگزارند در اسلام همه جا می‌توان به نماز و عبادت پرداخت، و «طهور است» یعنی در وقت ضرورت به جای وضو و غسل می‌توان با تیمّم بر زمین کسب طهارت کرد، و در برخی موارد هم می‌توان بوسیله زمین رفع نجاست کرد مثل زیر پا و کفش که اگر نجس باشد با راه رفتن بر خاک پاک می‌شود. و «غنیمت» یعنی غنیمت جنگی که در ادیان و امم قبل از اسلام مباح نبود و در شریعت اسلام مباح شده است. و «جوامع الکلام» یعنی قرآن کریم که خداوند معانی بسیار را در آن در الفاظ موجز و محدودی گرد آورده است). «امّهانی» دختر ابوطالب علیه السلام می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: خدای متعالّم اسلام را به دست من آشکار ساخت، و قرآن را بر من نازل فرمود، و کعبه را به دست من فتح کرد، و مرا بر همه آفریدگان خود برتری داد، و مرا در دنیا سرور آدمیان و در آخرت زینت قیامت قرار داد، و بر پیامبران ورود به بهشت را حرام کرد تا آنگاه که من نخست به آن وارد شوم، و بر امت‌های آنان نیز حرام کرد تا آنگاه که امّت من نخست به بهشت درآیند، و خلافت و جانشینی را بعد از من تا

نسخ صور قیامت در اهل بیت من قرار داد؛ و هر کس به آنچه می گویم کفر ورزد همانا به خدای
عظیم کفر ورزیده است [۲۶]. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود: روز رستخیز من سرور بنی آدمم و فخر نمی کنم، و نخستین فردم که زمین بر او
شکافته می شود (وزنده بر می خیزد) و فخر نمی کنم، و نخستین شفاعت کننده ام و نخستین
فردی که شفاعتش پذیرفته می شود [۲۷]. حضرت امام صادق علیه السلام به «صفوان جمال»
فرمودند: ای صفوان، آیا می دانی خداوند چند پیامبر بر انگیخته است؟ عرض کرد:
نمی دانم. فرمود: خدا یکصد و چهل و چهار هزار [۲۸] پیامبر برانگیخت و به همین تعداد وصی و
جانشین برای آنان، و همه آنان مبعوث و مأمور به راستگویی و ادای امانت و زهد در دنیا بودند؛ و
خداوند پیامبری بر تو از محمد صلی الله علیه و آله و وصی و جانشینی برتر از وصی او
(امیرمؤمنان علی بن ابی طالب) نفرستاده است [۲۹]. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:
فردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضور او ایستاد و با دقت به آن گرامی نگاه
می کرد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهود چه می خواهی؟ گفت: تو برتری یا موسی بن
عمران که خدا با او سخن گفت، و تورات و عصا (ی معروف را که ازدها می شد) بر او نازل
فرمود، و دریا را برای او شکافت، و ابر را سایبان او ساخت؟! پیامبر صلی الله علیه و آله به او
فرمود: البته خوشایند نیست که بنده خدا از خود تعریف کند اما (جهت روشن شدن حقیقت و
هدایت تو) می گویم: «آدم» علیه السلام وقتی به آن خطا مبتلا شد توبه اش آن بود که گفت «بار
خدایا به حق محمد و آل محمد از تو مسئلت می دارم که مرا ببخشی و بیامری» و خداوند او را
آمرزید؛ و «نوح» وقتی به کشتی سوار شد و از غرق شدن ترسید گفت: «بار خدایا به حق محمد
و آل محمد از تو مسئلت می دارم مرا از غرق شدن نجات بخشی» و خداوند او را از آن خطر
نجات داد؛ و «ابراهیم» وقتی به آتش افکنده شد گفت: «بار خدایا به حق محمد و آل محمد از
تو مسئلت می دارم که مرا از آن نجات دهی» و خداوند آن را بر او سرد و سلامت کرد؛ و
«موسی» علیه السلام وقتی عصا را افکند و در خود بیم و هراسی یافت گفت: «بار خدایا به حق
محمد و آل محمد از تو مسئلت می دارم که مرا امنیت بخشی» و خدای متعال فرمود «نترس
همانا تو (برسا حران) برتری داری» [۳۰]. ای یهودی! اگر موسی زمان مرا درک می کرد و به
من و نبوت من ایمان نمی آورد ایمانش برای او هیچ فایده ای نداشت و نبوت و پیامبری به او
نفعی نمی بخشید؛ ای یهودی! از نسل من است «مهدی» که وقتی قیام کند «عیسی بن مریم»
برای یاری او فرود می آید و او را مقدم می دارد و پشت سر او نماز می خواند [۳۱]. حضرت امام

موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: خدای متعال مخلوقی برتر از محمد صلی الله علیه وآله نیافریده است، و پس از محمد مخلوقی برتر از علی علیه السلام نیافریده است [۳۲]. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من سرور آدمیانم، و فخر نمی‌کنم [۳۳]. حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من سید و سرور همه آفریدگان خدایم، و من از جبرئیل و اسرافیل، و فرشتگان حامل عرش و همه فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل الهی برترم، و من صاحب شفاعت و صاحب حوض شریفم؛ و من و «علی» دو پدر این امتیم، هر کس ما را بشناسد خدا را می‌شناسد، و هر کس ما را انکار کند خدا را انکار کرده است، و دو سبط پیامبر در این امت و دو سرور جوانان اهل بهشت «حسن» و «حسین» از «علی» بوجود می‌آید، و از فرزندان حسین نه امام خواهد بود که اطاعت آنان اطاعت من، و نافرمانی آنان نافرمانی من است، و نهمین آنان قائم و مهدی ایشان است [۳۴]. جناب «ابوذر غفاری» رضوان الله علیه می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: «اسرافیل» بر «جبرئیل» فخر کرد و گفت: من از تو برترم! [۳۵] جبرئیل گفت: برای چه از من برتری؟! گفت: زیرا من همدم فرشتگان هشتگانه حامل عرشم، و من صاحب دمیدن صور قیامت، و من نزدیکترین فرشتگان به خدای متعال! جبرئیل علیه السلام گفت: من از تو بهترم! گفت: چرا از من بهتری؟! گفت: زیرا من امین وحی خدایم، و من فرستاده خدا به سوی پیامبران و رسولانم، و من صاحب خسف‌ها و عذاب‌هایم و خدا هر امتی را هلاک کرد بدست من هلاک کرد! آنگاه محاکمه و داوری به خدای متعال بردند و خداوند به ایشان وحی فرمود: ساکت باشید، قسم به عزت و جلالم کسی را خلق کرده‌ام که بهتر از شماست! گفتند: پروردگارا آیا بهتر از ما هم خلق می‌فرمائی در حالی که ما از نور آفریده شده‌ایم؟ خدای متعال فرمود: آری، و به حجاب‌های قدرت وحی فرمود گشوده شوند و آنها گشوده شدند، و دیدند بر جانب راست ستون عرش مکتوب است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين خیر خلق الله» (معبودی جز خدای یکتا نیست، و رسول خدا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بهترین آفریدگان خدایند). آنگاه جبرئیل علیه السلام عرض کرد: پروردگارا ترا به حق ایشان نزد تو قسم می‌دهم که مرا خادم آنان قرار دهی! خدای متعال پذیرفت و فرمود: چنین قرار دادم؛ پس جبرئیل علیه السلام از اهل بیت است و خادم ایشان است [۳۶].

حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: به پیامبر صلی الله علیه وآله علم پیامبران و علم اوصیای آنان و علم هر چه تا قیامت وقوع می یابد داده شد؛ آنگاه این آیه را تلاوت فرمود که خداوند به پیامبرش می فرماید «هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی ... این ذکر آنان است که با منند و ذکر آنان که پیش از من بوده اند» [۳۷] و [۳۸]. و امام صادق علیه السلام نیز در روایتی فرموده اند: ... خدای متعال چیزی به پیامبران عطا نکرده مگر آنکه آن را به محمد صلی الله علیه وآله نیز عطا فرموده، و به محمد صلی الله علیه وآله همه آنچه را که به پیامبران داده عطا فرموده است.... [۳۹] و از امیرمؤمنان علیه السلام در مورد علم پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شد، فرمود: پیامبر دارای علم همه پیامبران و علم آنچه در گذشته بوده و علم آنچه در آینده تا قیامت خواهد بود، می باشد [۴۰]. و در روایتی دیگر حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: ... رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی به معراج برده شد خدای متعال علم گذشته و آینده را به او آموخت، و بسیاری از این علم مجمل و غیر مشروح است و تفسیر آن در شب قدر می آید.... و پیامبر اجمال و تفسیر این علم، همه را دارا بود.... [۴۱] و در مورد آیه «و ما یعلم تأویل الا الله و الراسخون فی العلم ... و حقیقت آن را جز خدا نمی داند و راسخان در علم ...» [۴۲] فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله برترین راسخان در علم است و خدای متعال همه آنچه از تنزیل و تأویل بر او نازل شده به او آموخته است.... [۴۳] امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: ... خداوند پیامبری نفرستاده است مگر آنکه محمد صلی الله علیه وآله اعلم و داناتر از او می باشد.... [۴۴] و «ابوحمزه ثمالی» از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید: آیا امامان (علیهم السلام) نیز می توانند مردگان را زنده کنند و کور و بیمار مبتلا به برص و پیسی را شفا بخشند و بر روی آب راه بروند؟ امام فرمود: خدای متعال هر چه به هر پیامبری عطا کرده به محمد صلی الله علیه وآله نیز عطا فرموده و اضافه بر آن به او چیزهایی عطا کرده که پیامبران نداشتند... (یعنی امامان وارث پیامبر صلی الله علیه وآله می باشند، و پیامبر به عطا و عنایت الهی بر هر معجزه های که پیامبران گذشته می داشتند مثل زنده کردن مردگان... قادر و توانا بود و امامان نیز به وراثت از او این مقامات را دارا هستند) [۴۵].

قیافه پیامبر

حضرت امام رضا علیه السلام از پدران گرامی خود نقل فرموده است: برخی از امیرمؤمنان علی علیه السلام تقاضا کردند پیامبر صلی الله علیه وآله را چنان توصیف بفرما که گویی او را

مشاهده می‌کنیم زیرا ما مشتاق او (و آگاهی از شمایل او) بییم؛ و آن بزرگوار فرمود: پیامبر خداصلی الله علیه و آله چهره‌ای سپید آمیخته به سرخی داشت، چشمانش کاملاً سیاه، و مویش صاف و بدون چین و شکن بود، محاسنی انبوه داشت و گیسویش تا بنا گوش می‌رسید، خط میان سینه او باریک و ظریف بود، گردنش گویی تنگی از نقره است و ترقوه‌هایش چون طلا می‌درخشید؛ خط باریکی از مو از سینه تا ناف او امتداد داشت و بر شکم و سینه او غیر از آن موئی نبود، دست و پایش ضخیم و مردانه و استخوان قوزک پایش درشت بود، چون راه می‌رفت محکم و استوار راه می‌رفت و در این حال متمایل به جلو حرکت می‌کرد چنانکه گویی در سرا شیب قدم بر می‌دارد، چون به کسی رو می‌کرد با تمام بدن به او رو می‌آورد، نه خیلی کوتاه قد بود و نه خیلی دراز بالا، صورتش تا اندازه‌ای گرد و مدور بود، وقتی در میان مردم قرار می‌گرفت از همه چشمگیرتر و جالب‌تر بود، عرق بر چهره‌اش چون دانه مروارید بود، و بویش از مشک خوشبوتر بود، نه ناتوان بود و نه خوارمایه، از همه مردم محترم‌تر زندگی می‌کرد و از همه نرمخوتر بود و سخاوتمندتر، هر کس با سابقه آشنائی با او معاشرت می‌کرد او را دوست می‌داشت و هر کس بی سابقه او را می‌دید از او هیبت می‌برد؛ عزت و بزرگواری او آشکار بود، و توصیف‌گر او می‌گوید: نه پیش از او و نه بعد از او کسی را همانند او ندیده‌ام؛ درود و سلام خدا بر او و خاندان او [۴۶]. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: رسول خداصلی الله علیه و آله در شب تاریک همانند پاره ماه نورانی بود [۴۷].

لباس و وسائل شخصی

پیامبرصلی الله علیه و آله عرق چین بر سر می‌گذاشت، و گاه بر روی آن و گاهی بدون آن عمامه می‌بست؛ گاهی نیز فقط دستمالی بر سر می‌افکند یا می‌بست. عمامه‌ای داشت به نام «سحاب» و آن را به علی علیه السلام بخشید، و گاهی علی علیه السلام با آن عمامه می‌آمد و پیامبرصلی الله علیه و آله می‌فرمود: «علی در سحاب آمد».... [۴۸] وقتی لباس نوی می‌پوشید می‌گفت: «الحمد لله الذی کسانی مایواری عورتی و اتجمل به فی الناس» (سپاس خدا را که به من لباسی پوشاند که بدنم را مستور می‌دارد و با آن در میان مردم آراسته و آبرومند می‌شوم)، آنگاه لباس کهنه‌اش را به نیازمندی می‌بخشید و می‌فرمود: «هر مسلمانی برای رضای خدای متعال از لباسهای مستعمل خود به مسلمانی بی‌پوشاند تا وقتی آن لباس بر تن اوست در ضمانت و امان و حفظ الهی خواهد بود چه زنده باشد چه در گذشته باشد». آن گرامی غیر از لباسهای دیگر دو لباس

مخصوص جمعه داشت، و پارچه و دستمالی داشت که با آن آب وضوی خود را خشک می کرد، و گاه دستمال همراه نبود و با دامن ردای خود آب از چهره پاک می کرد. انگشتر را به دست راست می کرد، و انگشتر عقیق به دست می کرد، و انگشتری از نقره نیز داشت که بر آن جمله «محمد رسول الله» نقش شده بود. نعلین به پا می کرد، و نعلین او بیشتر چرمین بود و هر لنگه آن دو دوال داشت؛ همه نوع موزه نیز می پوشید، و وقت پوشیدن نعلین و موزه اوّل لنگه راست را بپا می کرد، و هنگام در آوردن اوّل لنگه چپ را در می آورد؛ و نیز می فرمود با یک لنگه کفش راه نروید یا هر دو را بپوشید یا هر دو پا را برهنه سازید... امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: بستر پیامبر صلی الله علیه و آله یک عبا بود و بالش او چرمی انباشته از برگ نخل، شبی بسترش را دو لا گسترده و صبحگاه فرمود: (نرمی) این بستر امشب مرا از نماز باز داشت، و فرمان داد پس از آن آن را یک لا بیندازند... و نیز عبائی داشت که به هر حجره می رفت آن را (جهت نشستن) دو تا کرده زیر انداز او می ساختند، و قطیفه ای فدکی و قطیفه ای مصری و کم پُرز داشت، و زیر اندازی پشمین که بر آن می نشست و گاه بر همان نماز می خواند [۴۹]. حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله، عرقچین یمنی و سپید بر سر می نهاد، و نیز عرقچینی داشت با دو زائده برای پوشاندن گوشها در جنگ (که زیر کلاه خود می پوشید)، و عصایی که در انتهای آن سر نیزه بود و بر آن تکیه می داد و در عید فطر و قربان آن را بیرون می آورد و با تکیه بر آن خطبه می خواند، و عصای (کوچکتری مانند تعلیمی) که «ممشوق» نامیده می شد، و خیمه ای که نامش «کِنّ» بود، و قدحی بنام «منبعه»، و کاسه ای چوبین بنام «زَمّی»، و دو اسب داشت یکی «مرتجز» و دیگری «سکب»؛ و دو استر به نام «دلّ» و «شهباء»، و دو ناقه بنامهای «عضباء» و «جدعاء»، و الاغی که «یعفور» نام داشت و دو شمشیر یکی «ذوالفقار» و دیگری «عون»، و دو شمشیر دیگر بنام «مخدم» و «رسوم»؛ و عمامه ای که «سحاب» نامیده می شد، و زرهی به نام «ذات الفضول» که سه حلقه نقره ای یکی از پیش رو و دو حلقه بر پشت داشت، و بیرقی به نام «عقاب»، و شتری برای باربری به نام «دیباج»، و پرچمی بنام «معلوم»، و کلاه خودی به نام «اسعد»؛ و همه اینها را هنگام رحلت به امیر مؤمنان علیه السلام سپرد، و انگشتر خود را از دست در آورد و در انگشت علی علیه السلام کرد؛ و علی علیه السلام فرموده است که در دسته یکی از شمشیرهای او صحیفه ای یافت که در آن این سه جمله درج بود: «صله و احسان کن به آنکه از تو بریده است، و حق بگو هر چند علیه خودت باشد، و نیکی کن به آنکه به تو بدی کرده است» [۵۰]. حضرت امام صادق علیه السلام

فرمودند: مردی به پیامبر صلی الله علیه وآله دوازده در هم تقدیم کرد و لباس پیامبر صلی الله علیه وآله مندرس شده بود، پیامبر به علی علیه السلام فرمود این درهمها را بگیر و برایم لباسی خریداری کن. علی علیه السلام می گوید: به بازار رفتم و پیرهنی به دوازده در هم خریدم و نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردم، پیامبر صلی الله علیه وآله به آن نگاه کرد و فرمود: یا علی، غیر این را می خواهم، آیا فروشنده آن را پس می گیرد؟ گفتم: نمی دانم! فرمود: برو بین من نزد فروشنده آمدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله این را نمی پسندد و پیراهنی غیر این می خواهد، آن را پس بگیر. فروشنده درهمها را به من باز گرداند، و من آنها را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردم؛ پیامبر صلی الله علیه وآله خود همراه من به بازار آمد تا پیراهنی بخرد، در راه کنیزی را دید که نشسته و گریه می کند، رسول خدا از او پرسید: چه شده است؟ عرض کرد: ای رسول خدا، صاحبان من به من چهار در هم دادند که چیزی بر ایشان خریداری کنم و درهمها را گم کردم و اینک جرأت نمی کنم نزد آنان برگردم! رسول خدا صلی الله علیه وآله چهار در هم به او داد و فرمود: به خانهات و نزد صاحبانت برگرد؛ و پیامبر صلی الله علیه وآله به بازار رفت و پیرهنی به چهار در هم خریداری کرد و آن را پوشید و خدا را شکر و سپاس گفت، و بیرون آمد و مردی برهنه را دید که می گفت: هر کس به من لباسی بدهد خداوند از لباسهای بهشتی به او بیوشاند! پیامبر صلی الله علیه وآله پیراهنی را که خریده بود از تن در آورد و به آن نیازمند پوشاند، و باز به بازار آمد و با چهار در هم باقی مانده پیرهن دیگری خریداری کرد و آن را پوشید و خدا را شکر و سپاس گفت و به سوی خانه بازگشت، در راه باز همان کنیز را دید که نشسته و گریه می کند، رسول خدا صلی الله علیه وآله به او فرمود: چرا نزد صاحبانت نرفتی؟ عرض کرد: ای رسول خدا، من دیر کرده ام و می ترسم مرا بزنند! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: جلو بیفت و مرا به خانه اربابت راهنمایی کن. بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه وآله همراه او رفت و درب منزل او ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه! اما کسی جوابی نداد. بار دیگر پیامبر به آنان سلام گفت و جوابی نشنید. بار سوم پیامبر سلام را تکرار کرد و آنان پاسخ دادند: سلام بر تو ای رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد. پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان فرمود: چرا بار اول و دوم پاسخ سلام مرا ندادید؟ عرض کردند: ای رسول خدا سلام ترا شنیدیم و دوست داشتیم بیشتر سلام شما را دریافت کنیم! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این کنیز در انجام کار شما تأخیر و دیر کرده است او را مؤاخذه نکنید. عرض کردند: ای رسول خدا، به جهت آمدن شما او را آزاد می کنیم و او آزاد است. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سپاس خدای را، پولی با برکت تر از

این دوازده در هم ندیده‌ام، خدا به وسیله آن دو برهنه را لباس پوشاند و برده‌ای را آزاد ساخت [۵۱].

خوردن و نوشیدن آن گرامی

رسول خدا صلی الله علیه وآله از همه نوع غذا میل می‌فرمود، از هر چه خدا بر او حلال کرده بود همراه خانواده و خدمتکاران وقتی آنان می‌خوردند می‌خورد، و نیز با هر مسلمانی که او را دعوت می‌کرد روی زمین و روی هر چه آنان غذا می‌خوردند و از هر غذایی که آنان می‌خوردند می‌خورد، اگر مهمانی بر او وارد می‌شد با مهمان خود غذا می‌خورد، و غذایی را که همراه جماعت مردم صرف کند بیشتر دوست می‌داشت. وقتی غذایی برای او می‌گذاشتند می‌گفت: «بنام خدا، خدایا این طعام را نعمتی ساز که سپاس آن بگزاریم و آن را به نعمت بهشت متصل کن». بیشتر اوقات از آنچه جلوی او بود می‌خورد، و هنگام صرف غذا زانوها و پاها را جمع می‌کرد و مثل نماز گزار بر دو زانو می‌نشست؛ و می‌فرمود: من بنده‌ام و مثل بندگان غذا می‌خورم و مثل بندگان می‌نشینم. امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله از آن هنگام که به پیامبری مبعوث شد تا پایان زندگی برای تواضع و خاکساری در برابر خدا هرگز تکیه داده چیزی نخورد، و چون شروع به غذا می‌کرد و می‌گفت: «بنام خدا، خدایا در آنچه روزی ما فرموده‌ای برکت عطا کن، و عوض و جایگزین آن را نیز از تو می‌خواهیم». طعام پیامبر صلی الله علیه وآله همراه نان جوین بود؛ و دعوت بردگان را می‌پذیرفت، و بردگان را پشت سر خود بر مرکبی که سوار بود سوار می‌کرد، و طعام را روی زمین می‌خورد. غذای داغ نمی‌خورد و می‌فرمود: خدا آتش را طعام ما نساخته است، غذای داغ برکت ندارد آن را سرد کنید. سیر و پیاز و چیزهایی را که رائجه بدی داشته باشند نمی‌خورد؛ و از هیچ غذایی بدگویی نمی‌کرد اگر دوست داشت می‌خورد و اگر خوشش نمی‌آمد و امی گذاشت؛ تا ممکن بود تنها غذا نمی‌خورد، و می‌فرمود: بدترین شما آن است که تنها غذا بخورد، و برده خود را بزند، و عطا و یاری خود را از دیگران باز دارد.... [۵۲] حضرت امام حسین علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی غذایی می‌خورد می‌گفت: بار خدایا در آن به ما برکت عطا کن و بهتر از آن را روزی ما گردان. و هنگامی که شیر یا شربتی می‌نوشید می‌گفت: بار خدایا در آن به ما برکت عطا کن و از آن روزی ما گردان [۵۳]. حضرت امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برترین خوردنی اهل دنیا و آخرت گوشت است و پس از آن برنج. و فرمود: شربت عسل را

هر کس به شما تعارف کرد ردّ نکنید. و فرمود: انار بخورید که هر دانه آن در معده قرار می‌گیرد دل را روشن می‌سازد و شیطان را چهل روز بیرون می‌راند. و فرمود: سرکه نانخورش نیکویی است، خانواده‌ای که سرکه داشته باشند فقیر نمی‌شوند. و فرمود: بر شما باد به روغن زیتون که آن تلخی صفرا و سودا را می‌گشاید و بلغم را می‌برد و عصب را قوی می‌سازد و مرض را بر طرف می‌کند و اخلاق را نیکو و وجود (یا نفس) را پاکیزه و غم را بر طرف می‌سازد. و فرمود: برترین خوراک دنیا و آخرت گوشت است، و برترین نوشیدنی دنیا و آخرت آب است، و من سرور فرزندان آدمم و فخر نمی‌کنم [۵۴]. پیامبر صلی الله علیه و آله سرکه و روغن زیتون را بیشتر از دیگر نانخورشها دوست می‌داشت؛ یکبار بر «امّ سلمه» وارد شد و آن بانو پاره نانی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نانخورشی داری؟ عرض کرد: نه ای رسول خدا، جز سرکه چیزی ندارم! فرمود: سرکه نانخورش خوبی است، خانه‌ای که در آن سرکه باشد بی‌چیز نیست [۵۵]. پیامبر صلی الله علیه و آله خربزه را با شکر و با خرما می‌خورد، و خوردن هندوانه را نیز با خرما دوست داشت، و از سبزیها ریحان را دوست داشت، و از نگاه کردن به ترنج سبز و سیب سرخ خوشش می‌آمد [۵۶]. کف پای پیامبر در اثر راه رفتن بر زمین داغ سوزش و التهاب پیدا کرد و برای علاج آن سبزی «خرفه» را زیر پای خود ضماد کرد و سوزش و التهاب آن تسکین یافت و پیامبر برای (برکت) آن دعا کرد و خرفه را دوست داشت و می‌فرمود چه سبزی مبارکی است [۵۷]. به نمک نیز توجه داشت، امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله یکبار به سنگی دست برد و عقربی او را گزید، فرمود: خدا لعنت کند نه مسلمان از تو در امان می‌ماند نه کافر! آنگاه نمک خواست و با دست قدری نمک بر محل گزیدگی ضماد کرد و آرام شد. آنگاه امام علیه السلام فرمودند: اگر مردم خواص نمک را بدانند به هیچ پاد زهر دیگری نیاز پیدا نمی‌کنند [۵۸]. برای پیامبر صلی الله علیه و آله غذایی بسیار گرم آوردند؛ فرمود: خداوند آتش را طعام ما نساخته است، بگذارید خنک و قابل خوردن شود که غذای داغ بی‌برکت است و شیطان در آن بهره‌ای دارد [۵۹]. پیامبر صلی الله علیه و آله چون آب می‌نوشید در آغاز «بسم الله» می‌گفت آنگاه به آرامی قدری می‌نوشید سپس نوشیدن را قطع می‌کرد و «الحمد لله» می‌گفت، و باز «بسم الله» می‌گفت و بار دیگر قدری می‌نوشید، و در دفعه سوم بیشتر می‌نوشید و بعد «الحمد لله» می‌گفت، و بدین ترتیب آب را در سه نفس و با سه بار «بسم الله» و سه بار «الحمد لله» گفتن می‌نوشید، و آب را می‌مکید و یکبار به بالا نمی‌کشید... و در ظرف آب تنفس نمی‌کرد، و اگر می‌خواست تنفس کند ظرف را از دهان دور

می داشت، گاهی نیز به یک نفس آب می نوشید، و در کاسه بلور آب می خورد و در کاسه چوبی و در ظرف چرمی در ظرف سفال، و با دو کف دست خود نیز... و می فرمود هیچ ظرفی خوشایندتر از دست نیست؛ و از دهانه مشک و کوزه می نوشید... و ایستاده و گاه سواره نیز می نوشید. شربت شیرین و سرد را بیشتر دوست می داشت، و شربت آب و عسل نیز می نوشید؛ و می فرمود: برترین نوشیدنی در دنیا و آخرت آب است [۶۰]. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی آب می خورد می گفت: «الحمد لله الذی سقانا عذباً زلالاً و لم یسقنا ملحاً أجاجاً و لم یؤاخذنا بذنوبنا». (سپاس خدای را که به ما آب شیرین و زلال داد و به ما آب شور و تلخ نداد، و ما را به گناهانمان مؤاخذه نفرمود). پیامبر صلی الله علیه و آله در قدهای شامی که از شام می آوردند و به او اهداء می کردند آب می نوشید، و آب خوردن در قدهای شامی را دوست داشت و می فرمود: این پاکیزه ترین ظرفهای شماست [۶۱]. و فرموده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله شامگاه پنجشنبه در مسجد قبا روزه گشودند و گفتند: آیا چیزی برای نوشیدن هست؟ «اوس بن خولی الانصاری» قدهای بزرگ شربت شیر و عسل برای او آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله آن را چشید و از دهان دور کرد و فرمود: این دو نوشیدنی است؛ یکی از آنها کافی است، من آن را نمی خورم و بر دیگران حرام هم نمی کنم ولی خودم برای خدا تواضع می ورزم، و هر کس برای خدا تواضع کند خدا او را بالا می برد، و هر کس تکبر کند خداوند او را پائین می کشد، و هر کس در معاش به اقتصاد و میانه روی عمل کند خدا به او روزی می بخشد، و هر کس تبتذیر و زیاده روی نماید خدا او را محروم می سازد، و هر کس از مرگ بسیار یاد کند خدا او را دوست می دارد [۶۲].

نظافت و آراستگی

پیامبر صلی الله علیه و آله سرو محاسن خود را با سدر می شست، روغن زدن به سر و رو را دوست داشت، از غبار آلودگی و شانه نکردن و نامرتب بودن کراهت داشت، می فرمود: روغن زدن تنگدستی را می برد. از روغنهای مختلفی استفاده می کرد، و از سر شروع می کرد و می فرمود سر را پیش از محاسن باید روغن زد؛ و با روغن بنفشه تدهین می کرد و می فرمود: برترین روغنهاست... و می فرمود: با روغن بنفشه تدهین کنید که در تابستان خنک و در زمستان گرم است. سرو روی خود را شانه می کرد، گاهی در روز دوبار محاسن خود را شانه می کرد، و به خود بسیار عطر می زد؛ حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله برای عطر

بیش از دیگر امور خرج می‌کرد، و با مُشک خود را خوشبو می‌ساخت بحدّی که فرق سر او از اثر آن درخشنده و بَرّاق دیده می‌شد [۶۳]. امام باقر علیه السلام فرمودند: سه خصلت در رسول خدا صلی الله علیه وآله بود که در جز او نبوده است؛ سایه نداشت، از هر راهی عبور می‌کرد بعد از دو روز و سه روز از بوی خوش او در می‌یافتند که او از آنجا عبور کرده است، و از هر سنگ و درختی می‌گذشت برای او سجده می‌کردند [۶۴]. و می‌فرمود: خداوند لذّت مرا در زنان و عطر قرار داده، و روشنی چشم من در نماز و روزه است [۶۵]. پیامبر صلی الله علیه وآله در چشمها سرمه می‌کشید، و در آینه نظر می‌کرد و گاهی (اگر آینه نبود) در آب نظر می‌کرد و خود را می‌آراست، و موی زائد بدن را (بازرنیخ و نوره) بر طرف می‌کرد، و در سفرها شیشه روغن و سرمه‌دان و قیچی و آینه و مسواک و شانه همراه داشت، و نخ و سوزن و درفش و دوال چرم نیز؛ و پارگی لباس و کفش خود را می‌دوخت و وصله می‌زد [۶۶]. پیامبر صلی الله علیه وآله پیش از خواب سرمه می‌کشید، چهار بار در چشم راست و سه بار در چشم چپ؛ و هر شب سه مرتبه مسواک می‌کرد؛ یکبار پیش از خفتن، بار دیگر پس از برخاستن از بستر و پیش از عبادت‌های شبانه، و بار سوّم پیش از آنکه برای نماز صبح به مسجد برود... دندانها را از عرض مسواک می‌زد، و می‌فرمود: آنقدر جبرئیل درباره مسواک کردن به من سفارش کرد که ترسیدم دندانهایم سائیده شود یا بریزد [۶۷]. استنشاق روغن کنجد را دوست داشت و وقتی بیماری و کسالتی پیدا می‌کرد روغن کنجد استنشاق می‌فرمود [۶۸]. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله گلی را با هر دو دست به من عطا کرد، وقتی آن را به بینی نزدیک ساختم فرمود: همانا آن پس از آس [۶۹] سرور گیاهان بهشت است [۷۰].

انگشتر

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله انگشتر به دست راست می‌کرد [۷۱]؛ و پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: انگشتر عقیق به دست کنید که تا وقتی انگشتر عقیق با شماست غمی به شما نمی‌رسد [۷۲]. نقش خاتم پیامبر صلی الله علیه وآله «لا اله الا الله محمد رسول الله» بود [۷۳]. و امام باقر علیه السلام فرمودند: نقش خاتم پیامبر صلی الله علیه وآله «محمد رسول الله» بود [۷۴]. و امام صادق علیه السلام فرمودند: پیامبر علیه السلام دو انگشتر داشت؛ برنگین یکی «لا اله الا الله محمد رسول الله» و بر دیگری «صدق الله» نقش بود [۷۵]. و پیامبر صلی الله علیه وآله انگشتر نقره به انگشت کوچک دست راست می‌کرد... [۷۶]

معالجه و حجامت

حضرت امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله برای معالجه هر درد و بیماری حجامت می‌کرد. و «ابوظبیه» می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله را حجامت کردم و به من یک دینار عطا فرمود، و خون او را نوشیدم و به من فرمود: آیا خون را نوشیدی؟! عرض کردم: آری! فرمود: چرا چنین کردی؟ عرض کردم: به آن تبرک جستیم! فرمود: از همه دردها و بیماری‌ها و از فقر و مسکنت امان یافتی، و به خدا سوگند هرگز آتش با تو تماس نمی‌یابد [۷۷].

راه رفتن و نشستن

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه وآله سه گونه می‌نشستند؛ چمپاتمه و آن چنان بود که دو ساق خود را بلند می‌کردند و دو دست را جلوی آن می‌آوردند و با یک دست ساعد دست دیگر را می‌گرفتند؛ و نیز بر دو زانو می‌نشستند، و نیز یک پا را تا کرده و پای دیگر را روی آن قرار می‌دادند؛ اما هرگز دیده نشد که چهارگوش (چهار زانو) بنشیند [۷۸]. امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر وقتها روبه قبله می‌نشست [۷۹]. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: هر کدامتان به محفلی وارد می‌شود در انتها و دنباله مجلس بنشیند. و فرمودند: هر کس از جایی که نشسته است برخیزد سپس به آنجا برگردد او به آن مکان سزاوارتر (از دیگران) است. و فرمودند: در جایگاههایی که می‌نشینید حق آن را ادا کنید. عرض کردند: حق آن چیست؟ فرمودند: چشمها را (از نگاه حرام) فرو بپوشانید، و سلام (گذرندگان) را پاسخ دهید، و افراد نابینا را راهنمایی کنید، و امر به معروف و نهی از منکر نمائید. «ابن عباس» می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله طوری راه می‌رفت که معلوم بود راه رفتن فرد عاجز و تنبل و بی‌حال نیست. و «جابر بن عبدالله» می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی بیرون می‌آمد اصحاب و یارانش جلوی او راه می‌رفتند و پشت سر او را برای فرشتگان می‌گذاشتند. و دیگری می‌گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله نزد ما می‌آمد بصورت حلقه و دایره وار می‌نشستیم. پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی سوار بر مرکب بود نمی‌گذاشت کسی پیاده همراه او برود، یا او را با خود سوار می‌کرد و یا اگر نمی‌پذیرفت به او می‌فرمود: جلوتر برو، فلان جامرا می‌بینی [۸۰]. حضرت امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی از راهی می‌رفت از راه دیگری بر می‌گشت [۸۱].

منبر پیامبر

پیش از آنکه برای پیامبر صلی الله علیه وآله منبری بسازند آن بزرگوار هنگام ایراد خطبه به ستونی در مسجد که از تنه درخت خرما بود تکیه می‌داد و خطبه می‌خواند؛ سپس منبری سه پله برای او ساختند که بر پله سوم آن می‌نشست؛ و چون نخستین بار بر آن منبر بر آمد آن ستون به ناله درآمد و پیامبر صلی الله علیه وآله از منبر فرود آمد و آن ستون را در آغوش گرفت و ستون ساکت شد، و پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: اگر او را در آغوش نمی‌گرفتم تا قیامت همچنان می‌نالید؛ و از آنجا به «ستون حنّانه» نامیده شد.... [۸۲]

خواب و بیداری پیامبر

پیامبر صلی الله علیه وآله گاهی روی بوریائی بدون هیچ زیر انداز دیگری می‌خفت، و پیش از خواب مسواک می‌کرد، و چون به بستر می‌رفت بر پهلو راست می‌خوابید و دست راست زیر گونه راست قرار می‌داد، و آیه الكرسی و دعا می‌خواند، و از آن جمله چنین دعا می‌کرد: «بسم الله أموت و أحياء، و الی الله المصیر اللهم آمن روعتی و استر عورتی، و أدّ عني أمانتی» (بنام خدا می‌میرم و زنده می‌شوم، و باز گشت به سوی خداست، بار خدایا ترس و هراسم را تسکین ده و امنیتم بخش، و عورتم را پوشیده و مستور بدار، و امانتم را بپرداز). حضرت امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله هر وقت از خواب بر می‌خاست برای خدای متعال سجده می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وقت خواب مسواک را بر بالین خود می‌نهاد و چون بر می‌خاست اول مسواک می‌کرد، و فرمود: چنان به مسواک کردن مأمور شدم که بیم داشتم بر من واجب شده باشد [۸۳]. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: بستر رسول خدا صلی الله علیه وآله یک عبا بود و بالش او چرمی پر شده از برگ خرما؛ شبی بستر او را دو لایه گسترده بامداد فرمود: (نرمی و راحتی) این بستر شب گذشته مرا از نماز باز داشت، و فرمان داد بسترش را همچنان یک لایه بيفکنند! [۸۴]

زهده و فقر و قناعت و گرسنگی

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید اگر بخواهی بیابان مکه را برای تو پر

از طلا سازم! پیامبر صلی الله علیه وآله سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا می‌خواهم یک روز سیر باشم و شکر و سپاس تو گویم، و روز دیگر گرسنه باشم و از تو تقاضا و مسئلت نمایم [۸۵]. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: ما همراه پیامبر صلی الله علیه وآله (پیش از نبرد خندق) مشغول حفر خندق بودیم، فاطمه علیها السلام با پاره نانی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و آن را به او داد. پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: این پاره نان چیست؟ فاطمه علیها السلام گفت: یک قرص نان برای حسن و حسین تهیه کردم و این تکه از آن را برای شما آوردم!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: از سه روز پیش تاکنون این اولین غذائی است که پدرت به دهان می‌گذارد! [۸۶] «ابن عباس» می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بوریائی خفته بود و بر دو پهلوی او اثر گذاشته بود. «عمر بن خطاب» بر او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا چرا برای خود بستر و زیر اندازی فراهم نمی‌کنید؟! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: مرا با دنیا چه کار! مثل من و دنیا همانند سواری است که در روزی گرم به راهی برود آنگاه ساعتی در سایه درختی پناه بگیرد سپس آن درخت و سایبان را واگذارد و برود! و نیز «ابن عباس» می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی از دنیا رفت زره او بابت سی من جو که برای نان عائله‌اش به وام گرفته بود نزد مردی یهودی گرو بود! [۸۷] امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مردی از انصار یک من خرما به رسول خدا صلی الله علیه وآله هدیه کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله به خدمتکاری که خرما را آورده بود فرمود: برو داخل خانه و ببین ظرفی یا طبقی می‌یابی برایم بیاوری؟ خدمتکار داخل شد بعد بیرون آمد و عرض کرد: ظرف یا طبقی نیافتم! پیامبر صلی الله علیه وآله با عباى خود گوشه‌ای را روفت و فرمود: خرما را اینجا روی زمین بریز؛ آنگاه فرمود سوگند به آنکه جانم بدست اوست اگر دنیا پیش خدا بقدر بال پشه‌ای ارزش داشت به هیچ کافر و منافقی چیزی از دنیا نمی‌داد! [۸۸] «عمر بن سعید بن هلال» می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من هر از چند سال می‌توانم شما را ملاقات کنم به من توصیه‌ای بفرمائید که به آن عمل کنم! فرمودند: تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و به راستگویی، و اجتناب از گناه، و کوشش؛ و بدانکه کوششی بدون اجتناب از گناه فایده نمی‌بخشد، و مبادا به کسی که (از جهت مادی و مال و خواسته دنیوی) از تو بالاتر است چشم بد روزی؛ در این باره کلام خدای متعال به رسول خدا صلی الله علیه وآله کفایت می‌کند که فرموده است: «فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم ... از مال و ثروت و بسیاری فرزندان آنان (کافران) شگفتی مکن» [۸۹] و باز فرموده است: «و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیوة الدنیا ... و به مال و ثروت و خوشیهای

دنیوی که ما به گروههایی از آنان (کافران) داده‌ایم چشم مدوز» [۹۰]، و اگر چیزی از این امور بر تو گران آمد از زندگی رسول خداصلی الله علیه وآله یاد کن که قوت و غذایش نان جوین بود و شیرینییش خرما، و هیزمش شاخه‌های نخل؛ اگر می‌یافت؛ و اگر مصیبتی به تو رسید مصیبت فقدان رسول خداصلی الله علیه وآله را یاد کن که آفریدگان هر گز دچار مصیبتی همانند آن نشده‌اند [۹۱]. و نیز فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفت و قرضدار بود [۹۲]. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: پیامبرصلی الله علیه وآله تا وقتی از دنیا رفت هرگز سه روز پیاپی از نان گندم سیر نخورد [۹۳].

تواضع و سادگی

حضرت امام باقرعلیه السلام فرموده‌اند: رسول خداصلی الله علیه وآله مثل بردگان غذا می‌خورد و مثل بردگان می‌نشست، بر زمین غذا می‌خورد و بر زمین می‌خوابید [۹۴]. «ابن عباس» می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله بر خاک می‌نشست، و بر روی زمین غذا می‌خورد، و گوسفند را خود می‌بست و رسیدگی می‌کرد، و دعوت بردگان را برای صرف نان جوی می‌پذیرفت [۹۵]. پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: پنج خصلت است که تا هنگام مرگ از آنها دست نمی‌کشم: روی زمین همراه بردگان غذا می‌خورم، بر الاغ پالانی سوار می‌شوم، گوسفند را بدست خود می‌دوشم، لباس خشن و پشمین می‌پوشم، و به کودکان سلام می‌کنم تا سنت و روشی شود که پس از من بدان عمل کنند [۹۶]. «عبدالله بن مسعود» می‌گوید: مردی خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و (از هیبت پیامبرصلی الله علیه وآله) بر خود لرزید؛ پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: آرام باش من پادشاه نیستم، من فرزند زنی هستم که غذایی ساده و خشن می‌خورد! و «ابوذر» می‌گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله در میان اصحاب و یاران خود (بدون هیچ امتیازی) می‌نشست بطوری که شخص غریبی می‌آمد و نمی‌توانست دریابد که پیامبرصلی الله علیه وآله کدام است و از دیگران می‌پرسید (و به او نشان می‌دادند).... و رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده‌اند: هر کس دوست داشته باشد که دیگران جلوی او بر پا بایستند جایگاه خود را در آتش دوزخ در نظر بگیرد [۹۷]. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خداصلی الله علیه وآله سوار شدن بر الاغ پالانی، و غذا خوردن روی زمین با بردگان، و به دست خود چیزی به سائل و فقیر دادن را دوست می‌داشت [۹۸]. و نیز می‌فرماید: زنی بدوی رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کرد که بر خاک نشست و غذا

می خورد، گفت: ای محمد، به خدا سوگند تو مانند بندگان غذا می خوری و مانند آنان می نشینی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خشنود باشی؛ کدام بنده از من بنده تر است؟ آن زن گفت: یک لقمه از غذایت به من بده! پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه ای به او داد، و او گفت: نه به خدا سوگند، همان لقمه که در دهان داری به من بده! پیامبر صلی الله علیه و آله لقمه را از دهان خود بیرون آورد و به او داد و او آن را خورد! امام علیه السلام فرمودند: آن زن تا پایان عمر هرگز بیمار نشد [۹۹]. نیز فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله به مردی از قبیله «بنی فهد» بر خورد که غلام خود را می زد، و غلام می گفت: «به خدا پناهنده ام» و آن مرد دست از او بر نمی داشت؛ وقتی غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید گفت: «به محمد پناه می برم!» و آن مرد از زدن او دست برداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به خدا پناهنده شد او را پناه ندادی، وقتی به محمد پناهنده شد او را رها کردی؟! خداوند از محمد سزاوارتر است که پناهنده اش را پناه دهند... آن مرد گفت: او در راه خدا آزاد است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به آن خدای که مرا به حق و درستی به پیامبری برانگیخته است اگر این کار را نمی کردی به رو در آتش سوزان دوزخ می افتادی! [۱۰۰].

نیکخویی و خوش اخلاقی و رفتار پیامبر

برخی از علما وضع و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را در امور مختلف از اخبار و روایات گوناگون استخراج و چنین گرد آورده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مردم در حکم و داوری بهتر، و برد بارترین و دلیرترین و عادل ترین و دلسوزترین مردم بود، هرگز دست او با دست زنی به حرام تماس نیافت؛ از همه مردم سخاوتمندتر بود و دینار و درهمی نزد او نمی ماند، اگر شب فرا می رسید و از بیت المال چیزی باقی مانده بود که محل مصرف آن را نمی یافت به خانه نمی آمد تا آن را به نیازمندش برساند و ذمه خود را بری سازد، از آنچه خدای متعال به او عطا کرده بود برای خود جز به قدر آذوقه سالش آنهم از قوت و غذای ساده مثل خرما و جو چیز دیگری نمی گرفت و باقی را در راه خدا صرف می کرد، هر کس از او چیزی درخواست می کرد می داد، و از آذوقه عائله خود نیز ایثار می کرد و به دیگران می داد چنانکه گاهی پیش از گذشتن سال اگر چیزی برایش نمی رسید آذوقه تمام می شد و محتاج می شدند؛ بر زمین می نشست، بر زمین می خوابید، بر زمین غذا می خورد، به دست خود کفش و لباس را وصله می زد، و درب را می گشود، و گوسفند را می دوشید، و شتر را می بست و می دوشید، و اگر خدمتکار خسته شده بود به او

کمک می‌کرد و همراه او خمیر درست می‌کرد، شبها به دست خود آب و وسائل طهارت و وضو را آماده می‌کرد، از حیا و نجابت بیش از همه سر به زیر می‌افکند و سکوت می‌کرد، تکیه کرده نمی‌نشست، در امور خانه و زندگی کار و خدمت می‌کرد و گوشت را می‌برید، و چون بر سفره غذا می‌نشست متواضع و فروتن بود، انگشتان خود را از غذا می‌لیسید، هرگز آروغ نمی‌زد، دعوت هر فرد آزاد یا برده را هر چند برای صرف پاچه گوسفندی باشد می‌پذیرفت، هدیه را هر چند یک جرعه شیر باشد می‌پذیرفت و می‌خورد، و صدقه نمی‌خورد، به روی کسی چشم نمی‌دوخت و خیره نگاه نمی‌کرد، برای خدا خشمگین می‌شد و برای خود خشم نمی‌گرفت، گاه از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست، هر چه حاضر و میسر بود می‌خورد و غذائی را ردّ نمی‌کرد، دو لباس نمی‌پوشید، پارچه برد یمنی و عبای پشمین می‌پوشید، پارچه خشن پنبه‌ای و کتانی می‌پوشید، لباسش بیشتر سپید رنگ بود، عمامه بر سر می‌نهاد، پیراهن را از طرف راستش می‌پوشید، لباس ویژه‌ای برای شرکت در اجتماع نماز جمعه داشت، وقتی لباس نوی می‌پوشید لباس کهنه را به مستمندی می‌بخشید، عبایی داشت که هر جا می‌رفت آن را برایش چهار تا کرده زیر انداز او می‌ساختند، انگشتر نقره به انگشت کوچک دست راست می‌کرد، خربزه را دوست داشت، بوی بد ناخوشایند او بود، هنگام وضو مسواک می‌زد، در سواری غلام خود یا دیگری را پشت خود سوار می‌کرد، هر چه میسر بود سوار می‌شد؛ اسب یا استر یا الاغ؛ بر الاغ بدون زین که فقط افسار داشت سوار می‌شد، گاه پیاده و با پای برهنه راه می‌رفت و گاه بدون عبا و بدون عمامه و بدون عرقچین نیز؛ به تشییع جنازه در گذشتگان می‌رفت، تا دورترین نقاط مدینه از بیماران عیادت می‌کرد، با فقیران معاشرت می‌کرد، با مستمندان هم غذا می‌شد، و به دست خود به آنان غذا می‌داد، صاحبان فضیلت اخلاقی را احترام می‌کرد، افراد شریف و سرشناس را با نیکی کردن جلب می‌کرد، نسبت به خویشان خود صله رحم می‌کرد بدون آنکه آنان را بر دیگران مقدم دارد و ترجیح دهد مگر در آنچه خدا فرمان داده بود؛ به هیچکس بدی و جفا نمی‌کرد، عذر کسی را که از او عذر خواهی می‌کرد می‌پذیرفت، تا وقتی قرآنی بر او نازل نشده یا موعظه‌ای در میان نبود از همه بیشتر تبسم و لبخند داشت، گاهی نیز بدون قهقهه می‌خندید، در خوراک و پوشاک بر غلام و کنیز خود برتری نمی‌جست، هرگز به کسی دشنام نداد، هرگز زنی یا خدمتکاری را لعن و نفرین نکرد، هر کس را نزد او نکوهش می‌کردند می‌فرمود: او را واگذارید؛ هر کسی چه آزاد و چه غلام و کنیز به او مراجعه می‌کرد بر می‌خواست و به کار او رسیدگی می‌کرد، سنگدل نبود، درشتخو نبود، در اجتماعات فریادگر و عربده‌جو نبود، بدی را به بدی پاسخ نمی‌داد بلکه

می‌بخشید و گذشت می‌کرد، با هر کس روبرو می‌شد در سلام پیشی می‌گرفت، هر کس با او کاری داشت آنقدر می‌ماند و روبرو نمی‌تافت تا او برود، هر کس دست او را می‌گرفت دستش را نمی‌کشید تا او اول دست بر دارد، هر جا مسلمانی را ملاقات می‌کرد نخست با او دست می‌داد، جز با ذکر خدا بر نمی‌خواست و نمی‌نشست، هر کس نزد او می‌آمد اگر در حال نماز بود نمازش را سبکتر بجا می‌آورد و به او رو می‌کرد و می‌فرمود: آیا کاری داری؟ بیشتر اوقات در نشستن هر دو ساق پا را بلند می‌کرد (و چمپاتمه می‌نشست)، در هر محفلی در دنباله مجلس هر محلی جا بود می‌نشست، بیشتر اوقات روبه قبله می‌نشست، به هر کس بر او وارد می‌شد احترام می‌کرد حتی گاهی عباى خود را برای او می‌گسترده، زیر اندازی را که خود بر آن نشسته بود به کسی که بر او وارد می‌شد می‌داد؛ در حال خشم و خشنودی جز حق نمی‌گفت، بیشتر غذایش آب و خرما بود، گاهی شیر را با خرما تناول می‌فرمود و آن را «دو غذای پاکیزه» می‌نامید، از میوه‌های آبدار خربزه و انگور را بیشتر دوست داشت، خیار را با خرما و نیز با نمک می‌خورد، از غذاها گوشت را بیشتر دوست داشت و ترید با گوشت می‌خورد، از گوشت گوسفند دست و شانه را دوست داشت، و از دیک غذا ته دیک را، و از نانخورشها سرکه را، و از خرماها نوعی را که به آن «عجوه» می‌گفتند (خرمائی پر شهد که پروفشده در خیک نگهداری می‌کنند)، و از سبزیها کاسنی و ریحان و سبزیهای نرم و لطیف را [۱۰۱]. پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند: مرا خدا ادب آموخته است و علی را من ادب آموخته‌ام؛ پروردگارم مرا به سخاوت و نیکی کردن فرمان داده و از بخل و جفا کردن نهی فرموده است، نزد خدای متعال هیچ چیز منفورتر از بخل و بد اخلاقی نیست که آن عمل را تباه می‌سازد همان طور که سرکه عسل را تباه می‌کند [۱۰۲]. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود: من به مکارم الاخلاق و محاسن آن مبعوث شده‌ام [۱۰۳]. و نیز می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله از همه مردم بخشنده‌تر و دلیرتر و راستگوتر، و با وفاتر، و نرمخوتر بود و از همه محترم‌تر زندگی می‌کرد، هر کس او را ناگهان و بی سابقه آشنائی می‌دید از او هیبت می‌برد، و هر کس با او معاشرت و آشنائی پیدا می‌کرد دوستدار او می‌شد؛ با هر کس دست می‌داد دست خود را نمی‌کشید تا او دستش را بکشد، و هر کس با او کاری داشت یا با او صحبت می‌کرد پیامبر صلی الله علیه وآله می‌ماند و رو نمی‌گرداند تا او برود، حرف دیگری را قطع نمی‌کرد تا او خود ساکت شود، هرگز دیده نشد حضور کسی پایش را دراز کند، هرگاه در برابر دو وضعیت قرار می‌گرفت آن را که سخت‌تر بود بر می‌گزید، برای امور شخصی و ستمی که بر خودش شده بود علیه

کسی اقدام نمی‌کرد مگر آنکه دین و فرمان الهی مورد بی‌حرمتی و تجاوز قرار گرفته باشد که در این صورت خشم و اقدام او برای خدای متعال بود؛ تا پایان زندگی هرگز تکیه داده چیزی نخورد، هرگز چیزی از او خواسته نشد که «نه» بگوید و هیچ نیازمندی را رد نکرد یا حاجتش را بر آورده می‌ساخت و یا اگر مقدور نبود با گفتاری نیکو و خوش آیند پاسخش می‌داد؛ نماز را در عین حال که کامل و بی‌نقص بجا می‌آورد از همه ساده‌تر و کوتاه‌تر برگزار می‌کرد، خطبه را نیز از همه کوتاه‌تر و بدون سخنان زائد می‌خواند، بهر طرف رو می‌آورد بوی خوش او به مشام می‌رسید، وقتی با دیگران غذا می‌خورد پیش از همه شروع می‌کرد و بعد از همه دست می‌کشید، در خوردن غذا فقط به قسمت جلوی خود دست می‌برد اما اگر آن خوراک رطب و خرما بود به همه سوی آن دست می‌برد، آب و آشامیدنی‌های دیگر را در سه نفس می‌نوشید، آب را با ملایمت می‌مکید و یکباره و یک نفس نمی‌آشامید، برای خوردن و آشامیدن و گرفتن و دادن چیزی دست راست را بکار می‌برد، و دست چپ را برای امور دیگر بدنش بکار می‌گرفت، در همه امور دوست داشت که از راست آغاز کند، در لباس پوشیدن و کفش پوشیدن و کفش درآوردن؛ وقتی کسی را فرا می‌خواند سه بار فرا می‌خواند، و اگر سخنی می‌گفت یکبار می‌گفت، و اگر اذن و اجازه ورود می‌خواست سه بار اذن می‌طلبید، سخنش روشن و قاطع بود که هر شنونده‌ای آن را در می‌یافت، وقتی سخن می‌گفت به نظر می‌رسید که از میان دندانهایش نور می‌تراود، چون او را می‌دید می‌گفتی میان دو دندان پیشین اوافق و فاصله است در حالی که فاصله نداشت، نظرش نگاه با کنار چشم بود (به کسی خیره نمی‌شد و تیز نگاه نمی‌کرد)، با هیچکس سخنی ناخوشایند او نمی‌گفت، وقتی راه می‌رفت گویی در سرا شیب راه می‌رود، می‌فرمود: بهترین شما کسی است که اخلاقش بهتر باشد؛ از هیچ خوراکی بدگویی نمی‌کرد و تعریف هم نمی‌کرد؛ یاران و همنشینانش نزد او جرّ و بحث نمی‌کردند؛ توصیف کننده او می‌گفت: پیش از او و بعد از او همانند او را ندیده‌ام (صلی الله علیه وآله) [۱۰۴]. نیز امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده‌اند: رسول خداصلی الله علیه وآله وقتی از چیزی خشنود می‌شد می‌فرمود: «الحمد لله الذی بنعمته تتمّ الصالحات» سپاس خدایی را که به انعام او نیکی‌ها به کمال و سرانجام می‌رسد. و «عبدالله بن مسعود» می‌گوید: وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله خشمگین می‌شد چهره‌اش سرخ و برافروخته می‌شد. و «انس» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله اگر فردی از برادران دینی را سه روز نمی‌یافت در مورد او سؤال می‌کرد؛ اگر جایی رفته بود و غایب بود برایش دعا می‌کرد، اگر حضور داشت به دیدنش می‌رفت، و اگر بیمار بود از

او عیادت می کرد [۱۰۵]. پیامبر صلی الله علیه وآله هدیه می خورد و صدقه نمی خورد؛ و می فرمود: اگر پاچه گوسفندی به من هدیه کنند می پذیرم [۱۰۶]. امام صادق علیه السلام فرمودند: خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه وآله نزد او آمد و پیامبر صلی الله علیه وآله از دیدن او خوشحال شد و عباى خود را برای او گسترد و او را بر آن نشاند و با او صحبت می کرد و در روی او می خندید؛ سپس آن خواهر بر خاست و برادرش خدمت پیامبر آمد؛ پیامبر آنطور که به خواهرش اکرام و محبت کرده بود با او آنطور رفتار نکرد؛ از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسیدند چرا به او با آنکه مرد است بقدر خواهرش محبت و احترام نکردید؟! فرمود: خواهرش نسبت به پدر خود از او نیکوکارتر و مهربانتر بود [۱۰۷]. یکی از یهودیان چند دینار از رسول خدا صلی الله علیه وآله طلب کار بود و آن را از پیامبر صلی الله علیه وآله مطالبه کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: اکنون چیزی که به تو بدهم ندارم! یهودی گفت: ای محمد از تو جدا نمی شوم تا طلب مرا پردازی! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: در این صورت نزد تو می نشینم. و همان جا با او نشست بطوری که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح روز بعد را همان جا خواند؛ در این میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله آن یهودی را تهدید می کردند و برای او خط و نشان می کشیدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله به آنان نظر افکند و فرمود: با او چه می کنید و چه کار دارید؟ عرض کردند: ای رسول خدا آیا (بگذاریم) یک فرد یهودی شما را باز داشت کند؟ فرمود: خدای متعال مرا بر آن مبعوث نفرموده که به فردی ذمی یا غیر او ستم کنم. وقتی روز بالا آمد آن یهودی گفت: اشهدان لا اله الا الله، و اشهدان محمداً عبده و رسوله، نیمی از اموال خود را در راه خدا می دهم، به خدا سوگند این رفتار من با تو برای آن بود که وصفی که در تورات از تو شده بینم؛ زیرا من در تورات وصف ترا چنین خوانده ام: «محمد بن عبدالله، در مکه به دنیا می آید و محل هجرت او مدینه طیبه است، نه سنگدل است و نه درشتخو و نه عربده جو، دهان به فحش و زشت گویی نمی آید». من گواهم که معبودی جز خدای یکتانیست و تو رسول و فرستاده اوئی؛ اینک این اموال من در آن طبق دین الهی عمل کن! و آن یهودی فردی ثروتمند بود.... [۱۰۸] «جابر بن عبدالله انصاری» می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله خود در بیست و یک جنگ و جهاد شرکت داشت و من در نوزده مورد آنها حضور داشتم و در دو جنگ نبودم؛ در یکی از این سفرهای جنگی شتر من از رفتن باز ماند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخر اردو همراه عقب مانده ها می آمد و به افراد ناتوان کمک می کرد و برخی را (اگر لازم بود) پشت سر خود سوار می کرد و برای آنان دعا می فرمود، در این وضعیت به من رسید و من

می‌گفتم: ای وای ... این شتر همیشه برای ما شتر بدی بود! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این کیست؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، من جابر هستم. فرمود: چه شده است؟ عرض کردم: شترم از رفتن و امانده است! فرمود: عصا داری؟ عرض کردم: آری ... و پیامبر با آن به شترم زد و او را بر انگیخت، سپس او را خواباند و بر دست شتر پا نهاد، و فرمود: سوار شو؛ و من سوار شدم و همراه پیامبر صلی الله علیه وآله می‌آمدم و شتر من (چنان توانا و رهوار شده بود که) از مرکب پیامبر سبقت می‌گرفت؛ و در آن شب پیامبر صلی الله علیه وآله بیست و پنج بار برای من استغفار فرمود، و به من فرمود: از (پدرت) عبدالله [۱۰۹] چند فرزند باز مانده است؟ عرض کردم: هفت دختر! فرمود: آیا پدرت بدهی و دینی دارد؟ عرض کردم: آری. فرمود: وقتی به مدینه آمدی با آنان قرار «مقاطعہ» بگذار (که در برابر طلب آنان بر ایشان کار کنی) و اگر نپذیرفتند وقتی زمان برداشت خرما فرا رسید مرا خبر کن. و فرمود: ازدواج کرده‌ای؟ عرض کردم: آری. فرمود: با چه زنی ازدواج کرده‌ای؟ عرض کردم: با زنی بیوه که در مدینه زندگی می‌کرد و نامش فلان دختر فلان است. فرمود: چرا با یک دختر ازدواج نکردی که تو با او، و او با تو معاشقه کند؟! عرض کردم: ای رسول خدا، نزد من چند دختر که هنوز عاقل و فهمیده نشده‌اند (یعنی خواهرانم) زندگی می‌کنند، نخواستم که یک زن که مثل آنان نارس و نادان باشد کنار آنان قرار بدهم و با خود اندیشیم که این زن بیوه برای سرو سامان دادن به امور کار آمدتر است. فرمود: درست عمل کردی و کار عاقلانه‌ای انجام دادی. و فرمود: شترت را چند خریده‌ای؟ عرض کردم: به پنج اوقیه [۱۱۰]. فرمود: به همین قیمت آن را خریدارم، آن را به من بفروش و تا رسیدن به مدینه هم بر آن سوار باش. وقتی به مدینه آمدم شتر را خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بردم، و او به «بلال» فرمود: پنج اوقیه طلا به او بده که در پرداخت بدهی پدرش «عبدالله» صرف کند و سه اوقیه هم اضافه بر آن به او بده و شترش را هم به خودش برگردان. و فرمود: آیا با طلبکاران «عبدالله» قرار (مقاطعہ و کار کردن) گذاشتی؟! عرض کردم: نه ای رسول خدا. فرمود: آیا مالی که با آن بدهیش را بپردازی از خود باقی گذاشته است؟ عرض کردم: نه. فرمود: اشکالی ندارد وقتی زمان برداشت خرما می‌رسد مرا خبر کن. هنگام برداشت محصول، پیامبر صلی الله علیه وآله را خبر کردم و او برای (برکت محصول) ما دعا کرد، و آنقدر برداشت کردیم که طلب همه بدهکاران پرداخت شد و برای خودمان نیز مقدار زیادی باقی ماند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله (در مورد باقی مانده محصول) فرمود: بدون کیل و پیمانہ کردن بر دارید و ببرید؛ و چنان کردیم و مدتی از آن می‌خوردیم (و تمام نمی‌شد) [۱۱۱]. حضرت امام

صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله نگاهش را میان اصحابش تقسیم و به این و آن بطور مساوی نظر می کرد؛ و هرگز در حضور اصحابش پای خود را دراز نکرد، اگر کسی با او دست می داد پیامبر صلی الله علیه وآله دست خود را نمی کشید تا او دست بکشد، و یارانش چون این موضوع را دریافتند وقتی با ایشان دست می داد دست خود را از دست او بر می داشتند [۱۱۲]. و نیز فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله «حذیفه» را ملاقات کرد و دست خود را پیش آورد (که با او دست بدهد) و حذیفه دست خود را عقب کشید! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای حذیفه، دستم را به سوی تو می گشایم و تو دستت را عقب می بری؟! حذیفه عرض کرد: ای رسول خدا به دست شما میل و رغبت دارم، اما من جنب بودم و دوست نداشتم در حال جنابت دست من به دست شما بخورد! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا نمی دانی وقتی دو مسلمان با هم ملاقات کنند و به هم دست بدهند گناهانشان مثل برگ درخت می ریزد [۱۱۳].

پیامبر صلی الله علیه وآله تنها در مسجد نشسته بود، مردی وارد شد، آن گرامی برای او از مکانی که نشسته بود کنار کشید و جا باز کرد؛ آن مرد عرض کرد: ای رسول خدا، جا باز است (و نیازی نیست که شما خود را به زحمت افکنده و برای من حرکت کنید و جا باز نمائید). پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: یکی از حقوق مسلمان بر مسلمان دیگر آن است که وقتی می خواهد نزد او بنشیند برایش کنار بکشد و جا باز کند [۱۱۴]. حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: فردی یهودی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شد و «عایشه» هم نزد پیامبر صلی الله علیه وآله حضور داشت، آن یهودی (به جای سلام) گفت: السّام علیکم (که معنای آن مرگ بر شما است)!

پیامبر صلی الله علیه وآله در پاسخ فرمودند: علیک. آنگاه یک یهودی دیگر آمد و همان را گفت و پیامبر همان پاسخ را داد، و باز نفر سوّم آمد و همچنان گفت و همان پاسخ را شنید؛ «عایشه» خشمگین شد و گفت: مرگ و غضب و لعنت بر شما ای یهودیان ای برادران میمونها و خوکها! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای عایشه، فحش اگر مجسم شود شکل و صورتی زشت دارد، مدارا و ملایمت به هر چیزی ضمیمه شود آن را زینت می بخشد و از هر چیزی سلب شود آن را زشت می سازد. عایشه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله آیا نشیندی که گفتند: السّام علیکم؟! فرمود: آری، تو نیز نشیندی که چه پاسخشان دادم؟ گفتم: علیکم؛ وقتی مسلمانی به شما سلام بگوئید: السلام علیکم، و اگر کافر به شما کرد بگوئید: علیک [۱۱۵]. گاهی کودک خرد سالی را نزد پیامبر می آوردند تا برایش دعا بفرماید یا نامگذاری کند، و پیامبر صلی الله علیه وآله برای رعایت صاحبان طفل، آن را می گرفت و در دامن خود می گذاشت، و گاه اتفاق

می افتاد که آن طفل بول می کرد و برخی وقتی چنین می دیدند فریاد می کشیدند (و می خواستند آن طفل را دور کنند) اما پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمود: بول بچه را قطع نکنید، و طفل را همچنان وامی گذاشت تا بولش را بکند، آنگاه دعا یا نامگذاری او را انجام می داد و صاحبان کودک را خوشنود و شادمان می کرد و آنان در رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی که حاکی از آزردهی باشد نمی دیدند، و پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از رفتن آنها لباس خود را می شست [۱۱۶]. «بحر سقا» می گوید حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای بحر، خوش اخلاقی موجب سرور و شادمانی است؛ آیا برای تو حدیثی بگویم که در دست هیچ یک از اهل مدینه نیست؟ عرض کردم: آری بفرمائید. فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته بود، کنیز یکی از انصار آمد و گوشه لباس پیامبر صلی الله علیه وآله را گرفت، پیامبر صلی الله علیه وآله برای او بلند شد و ایستاد، و آن کنیز چیزی نگفت و پیامبر صلی الله علیه وآله هم به او چیزی نگفت؛ آن کنیز سه بار این کار را تکرار کرد؛ و در دفعه چهارم پیامبر صلی الله علیه وآله باز برای او بلند شد و ایستاد و آن کنیز این بار پشت سر پیامبر صلی الله علیه وآله بود و نخعی از لباس او جدا کرد و برگشت؛ مردم به آن کنیز بدگویی کردند و گفتند سه بار رسول خدا صلی الله علیه وآله را معطل کردی و چیزی نگفتی و او به تو چیزی نگفت، چه کار داشتی؟ گفت: بیماری داریم، و بستگانم مرا فرستادند تا برای شفای او نخعی و ریشه‌ای از لباس پیامبر صلی الله علیه وآله بیاورم، وقتی می خواستم از لباس او نخعی بگیرم مرا می دید و بر می خاست و من خجالت می کشیدم و نمی خواستم به خودش بگویم آن را جدا کند، سرانجام آن را جدا کردم و گرفتم! [۱۱۷] جناب سلمان فارسی می فرماید: بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم آن بزرگوار به یک پستی تکیه داده بود، آن پستی را برای من گذاشت و فرمود: ای سلمان هر مسلمانی که برادر مسلمانش بر او وارد شود و جهت احترام و بزرگداشت برای او پستی بگذارد خداوند او را می آمرزد [۱۱۸]. برخی از اهل مدینه پیامبر صلی الله علیه وآله و پنج نفر از اصحاب او را برای صرف غذائی دعوت کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله دعوت آنان را پذیرفت، در راه فرد دیگری به آنان بر خورد و همراهشان آمد، وقتی به خانه‌ای که دعوت داشتند نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه وآله به آن فرد ششم فرمود: اینها ترا دعوت نکرده‌اند، منتظر بمان تا ما آمدن ترا به دعوت کنندگان بگوییم و برای تو اذن و اجازه بخواهیم (اگر پذیرفتند بیایی) [۱۱۹].

«معمّر بن خلاد» می‌گوید: از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: فدایت شوم، کسی با آشنایان خود حرف می‌زند و شوخی می‌کند و می‌خندند، اشکالی ندارد؟ فرمودند: اشکالی ندارد تا وقتی اجتناب می‌کنند. «معمّر» می‌گوید گمان می‌کنم منظور آن گرامی آن بود که از فحش و زشتگویی اجتناب کند. آنگاه امام فرمودند: یک عرب بدوی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله می‌آمد و هدیه و سوغاتی به پیامبر صلی الله علیه وآله اهداء می‌کرد، بعد همان ساعت می‌گفت: پولِ سوغات و هدیه ما را بدهید! و رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌خندید؛ و هر وقت غمگین می‌شد می‌فرمود: آن اعرابی کجاست کاش پیش ما می‌آمد [۱۲۰]. پیامبر صلی الله علیه وآله از پشت سر کسی آمد و بازوی او را گرفت و فرمود: چه کسی این «بنده» را می‌خرد؟! (و منظورش «بنده خدا» بود). و نیز شتری را دید که گندم بار او بود؛ فرمود: هر یسه (هلیم) دارد راه می‌رود! پیامبر صلی الله علیه وآله به پیر زنی فرمود: پیر زنان به بهشت نمی‌روند! «بلال» آن زن را دید که از این جهت می‌گریست، و به پیامبر صلی الله علیه وآله تأثر و گریه آن پیر زن را خبر داد، پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: افراد سیاهپوست هم به بهشت نمی‌روند!.. «بلال» نیز به گریه افتاد... «عباس» عموی پیامبر صلی الله علیه وآله آن دو را گریان دید و نزد پیامبر آمد و تأثر و گریه آن دو را به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد، پیامبر به او فرمود: پیر مرد هم به بهشت نمی‌رود! آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله خندید و آنان را دلداری داد و فرمود: یعنی خداوند آنان را به بهترین صورت در حالی که جوان و زیبا و شاداب شده‌اند به بهشت می‌برد. جوانی زنی را بوسیده بود و آن زن به پیامبر صلی الله علیه وآله شکایت برد؛ پیامبر صلی الله علیه وآله آن جوان را احضار کرد و او به جرم خود اعتراف نمود و گفت: اینک اگر او مایل است مرا قصاص کند و به تلافی مرا ببوسد!! پیامبر صلی الله علیه وآله و یاران او خندیدند، و سرانجام پیامبر به شرط آنکه دیگر تکرار نکند او را عفو کرد [۱۲۱]. و شوخی و مزاح ظریف و زیبایی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام در رابطه با خوردن خرما نیز معروف است که آن دو گرامی با هم خرما می‌خوردند و پیامبر صلی الله علیه وآله هسته‌ها را جلوی امیر مؤمنان علیه السلام می‌گذاشت، و در پایان فرمود: هر که هسته‌اش بیشتر باشد پر خورده است! و امیر مؤمنان در پاسخ گفت: هر که با هسته خورده باشد پر خورتر بوده است! و پیامبر صلی الله علیه وآله از این پاسخ زیبا چنان شادمان شد که به او جایزه‌ای داد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ خواهنده و سائلی را منع و ردّ نمی‌کرد؛ اگر داشت به او عطا می‌کرد و اگر نداشت می‌فرمود: خدا می‌دهد [۱۲۲]. و نیز فرمودند: هرگز از رسول خدا صلی الله علیه وآله چیزی درخواست نکردند که جواب ردّ بدهد، اگر داشت عطا می‌کرد و اگر نداشت می‌فرمود: انشاء الله می‌رسد... و هرگز با بدی و رفتار زشت کسی مقابله به مثل نکرد... [۱۲۳] و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله (پس از نبرد حنین که غنائم زیادی بدست آمده بود) به «جعرانه» (محلّی میان مکه و طائف) آمد و در آنجا غنائم را تقسیم می‌کرد، و مردمان پیایی از او درخواست می‌کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان عطا می‌فرمود تا از فشار از دحام او را به بن درختی کشاندند که پیامبر به آن تکیه کرد و ردّ ای پیامبر برداشته شد و پشت او خراشیده شد و از آن درخت نیز او را ردّ کردند و همچنان از او درخواست می‌کردند؛ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای مردم، ردای مرا به من برگردانید، به خدا سوگند اگر نزد من به تعداد درختان سر زمین تهامه شتر باشد همه را میان شما تقسیم می‌کنم و مرا ترسو و بخیل نخواهید یافت؛ آنگاه در ذیقعه از «جعرانه» بیرون رفت؛ و آن درخت را همواره سر سبز و شاداب می‌دیدند چنانکه گویی بر آن آب زده‌اند [۱۲۴].

وفای به وعده

رسول خدا صلی الله علیه وآله کنار صخره‌ای با مردی قرار گذاشت و فرمود من اینجا منتظر تو می‌مانم تا بیائی! سپس تابش خورشید توقف در آنجا را سخت و دشوار کرد، یاران آن حضرت به او عرض کردند از آنجا به جای دیگری که سایه باشد بروید، فرمود: اینجا با او قرار گذاشته‌ام، اگر او نیاید تخلف از طرف اوست [۱۲۵]. و نیز: فردی با پیامبر صلی الله علیه وآله خرید و فروش کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله با او قرار گذاشت در جای معینی یکدیگر را ببینند و معامله را تمام کنند؛ او آن روز و فردایش را فراموش کرد در وعده گاه حاضر شود و روز سوّم به آنجا رفت و دید پیامبر صلی الله علیه وآله همچنان منتظر او مانده است، پیامبر صلی الله علیه وآله چون او را دید فرمود: ای جوان، مرا به زحمت افکندی، سه روز است (برای وفای به وعده) من همین‌جا مانده‌ام و انتظار می‌کشم! [۱۲۶]

مسابقه

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله (در اطراف مدینه مسابقه

اسب دوانی ترتیب داد و) اسب‌هایی را که مدتی تحت مراقبت قرار گرفته بودند از «حصاء» تا مسجد «بنی زریق» دواند و پایان مسافت جائی بود که سه درخت نخل قرار داشت؛ و به نفر اول یک خوشه خرما و به نفر دوم یک خوشه خرما و به نفر سوم نیز یک خوشه خرما جایزه داد [۱۲۷]. و فرمودند: یک اعرابی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا آیا بر این شترت با من مسابقه می‌دهی؟! (گویا پیامبر صلی الله علیه و آله بر شتری سوار بوده است که همه از آن تعریف می‌کرده‌اند). پیامبر صلی الله علیه و آله با او مسابقه داد و اعرابی پیش افتاد و مسابقه را برد؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما این شتر را بالا بردید و خدا خواست آن را فرود آورد؛ همانا کوه‌ها برای کشتی نوح علیه السلام بر یکدیگر برتری جستند و کوه «جودی» از همه برای خدا متواضع‌تر بود و خداوند کشتی را بر «جودی» قرار داد! [۱۲۸].

دلیری و شجاعت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از شجاعترین شخصیت‌ها در تاریخ بشر است؛ او به تنهایی در برابر جهانی از شرک و کفر و نامردمی قد بر افراشت و در مقابل اعراب که از خشن‌ترین مردمان روی زمین بودند بی‌هیچ محابا به انتقاد از رسوم و عقاید آنان پرداخت و مدت قریب به ۱۵ سال بدون هیچ اقدام انتظامی و فقط با اعتماد به لطف الهی در برابر همه عرب که با تعصبی کور از عقاید سخیف قبیلگی و بت‌های خود دفاع می‌کردند ایستادگی و مقاومت کرد؛ در حالی که بت‌پرستان بسیاری از گرویدگان به او را به سخت‌ترین وجهی شکنجه می‌کردند و تعدادی از آنان را نیز به قتل رساندند. پس از هجرت به مدینه نیز که فرمان جهاد بر او نازل شد در نبردهای بسیاری که روی می‌داد خود شرکت می‌کرد، و شگفت آنکه با وجود رأفت و رحمتی که در او همواره حضور داشت و نمایان بود و بدان جهت خود به کسی حمله نمی‌کرد و شمشیر نمی‌زد در عین حال در عرصه جنگ از همه به دشمن نزدیکتر می‌ایستاد و هیچ و اهمه و هراسی از خطر در او مشاهده نمی‌شد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: ما مسلمانان در جنگ‌ها آنگاه که جنگ شعله می‌کشید و کار سخت می‌شد به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می‌جستیم و هیچ کس از او به دشمن نزدیکتر نبود [۱۲۹]. و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از وقتی آیه «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسك» [۱۳۰]. (در راه خدا جنگ و جهاد کن و جز خود را به آن تکلیف مکن)، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد به هر جنگ و جهادی خود می‌رفت و فرماندهی را بر عهده می‌گرفت و دیگری را مأمور آن نمی‌فرمود. و فرمود: از وقتی این آیه بر

پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد شجاعترین فرد کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه وآله ملحق می‌شد و به او پناه می‌جست (زیرا پیامبر از همه بی‌باکتر و به دشمن و خطر نزدیکتر بود) [۱۳۱]. نیز می‌خوانیم که: یاران پیامبر صلی الله علیه وآله از آن گرامی حراست و پاسداری می‌کردند؛ وقتی آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و الا ما بلغت رسالتہ و اللہ یعصمک من الناس» [۱۳۲] (ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت - در مورد جانشینی و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام - بر تو نازل شده ابلاغ کن و گرنه رسالت الهی را ابلاغ نکرده‌ای و خدا ترا از خطر مردم حفظ می‌کند) بر پیامبر نازل شد آن گرامی حراست و پاسداری آنان را ترک کرد زیرا خدای متعال فرموده است (خدا ترا از مردم حفظ می‌کند) [۱۳۳].

فصاحت و بلاغت و نمونه‌ای از سخن و خطبه پیامبر یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله می‌گوید: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم و ابری از افق بالا آمد، حاضران گفتند ای رسول خدا این ابر را که بالا آمده است مشاهده می‌کنید؟ فرمود: «کیف ترون قواعدها» بنیان آن را چگونه می‌بینید؟ گفتند: بسیار خوب و فراگیر است. فرمود: «کیف ترون بواسقها» بازوها و شعبه‌های آن را چگونه می‌یابید؟ گفتند: خیلی خوب و انبوه و متراکم است. فرمود: «کیف ترون جؤنہا» سیاهی و تیرگی آن چطور است؟ گفتند: بسیار تیره و سیاه است. فرمود: «کیف ترون رحاها» دایره و گردش آن چگونه است؟ گفتند: خوب و کاملاً چتر بسته است. فرمود: «فکیف ترون برقمها، أخفوا أم و میضاً أم یشق شقاً» آذرخش آن را چطور می‌بینید، آیا در گوشه و کنار برقی خفیف می‌زند، یا اندکی می‌درخشد و پنهان می‌ماند، یا برق آن تا میان آسمان تیغ می‌کشد و می‌شکافت؟ گفتند: آری تا میان آسمان تیغ می‌کشد و می‌تابد. فرمود: «الحیا...» باران می‌آید. گفتند: ای رسول خدا شما چقدر فصیح و شیوا سخن می‌گوئید! هیچ کس را ندیده‌ایم که از شما فصیح‌تر سخن بگوید. فرمود: چرا چنین نباشد، در حالی که قرآن به زبان من که زبان عربی روشن و فصیح است نازل شده است [۱۳۴]. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی خطبه می‌خواندند حمد و ثنای الهی بجا می‌آوردند آنگاه می‌گفتند: اما بعد راستترین سخن، کتاب الهی است؛ و برترین هدایت، هدایت و ارشاد محمد است؛ و بدترین امور تو پدیده‌های آن است، و هر بدعتی گمراهی و ضلالت است.... و صدای خود را بلند می‌کرد و دو گونه مبارکش سرخ می‌شد؛ و قیامت و بر پائی آن را یاد می‌کرد چنانکه گویی از آمدن لشکر دشمن خبر می‌دهد، و می‌فرمود قیامت

بامداد بر شما فرود می‌آید، قیامت شامگاه بر شما فرود می‌آید؛ (یعنی هر صبح و شام منتظر قیامت باشید)، سپس می‌فرمود: «بعثت من و قیامت چون این دو انگشت من کنار هم است - و دو انگشت اشاره خود را کنار هم قرار می‌داد هر کس مالی از خود باز گذارد از آن خانواده و بستگان اوست، و هر کس دین و بدهی از خود بگذارد بر عهده من و با من است» [۱۳۵]. «عبدالله بن عباس» می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی حدیثی می‌فرمود یا مطلبی از او می‌پرسیدند سه بار آن را تکرار می‌کرد تا آن را تفهیم نماید و سخن او را دریابند [۱۳۶]. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگز به کُنه و ژرفای عقل خود با مردم سخن نگفت و می‌فرمود: ما پیامبران مأموریم که با مردم مطابق عقل و درک آنان سخن بگوییم [۱۳۷].

احترام و هیبت پیامبر

«جابر بن عبدالله انصاری» می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در خیمه‌ای چرمین بودند و دیدم «بلال حبشی» از نزد او بیرون آمد و باز مانده آب وضوی پیامبر صلی الله علیه وآله را می‌برد و مردم آن را از دست او می‌ربودند و هر کس به قدری از آن دست می‌یافت آن را به چهره می‌کشید، و کسی که به آن دست نمی‌یافت از دست دیگری می‌گرفت و به چهره خود می‌کشید؛ و در مورد بازمانده آب وضوی امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز همین‌طور عمل می‌شد [۱۳۸]. «انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که سلمانی موی او را می‌تراشید و اصحاب و یارانش دور او می‌گشتند و هر موی او بدست مردی می‌افتاد. و «مغیره» گفته است: اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله در منزل او با سر انگشت در می‌زدند. «اسامه بن شریک» گفته است: به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدم و اصحاب او پیرامون او چنان (ساکت و آرام) بودند که گویی پرنده‌ای روی سر آنان نشسته است! «عروه بن مسعود» که در جریان «صلح حدیبیه» از طرف قریش برای مذاکره نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده بود با تعجب احترام مسلمانان را نسبت به آن گرامی ملاحظه کرد؛ او دید وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وضو می‌گرفت چنان آب وضوی او را می‌ربودند که نزدیک بود بر سر آن مرتکب قتل شوند، و اگر مویی از او می‌افتاد می‌ربودند، و اگر به آنان فرمانی می‌داد در انجام آن از هم پیشی می‌گرفتند، و اگر سخن می‌گفت صدایشان را نزد او پایین می‌آوردند، و به احترام او به او خیره نگاه نمی‌کردند. وقتی «عروه» نزد قریش برگشت گفت: ای قریشیان، گویی من به دیدار

کسری در دستگاه سلطنتش رفتیم، یا به دیدار قیصر در پادشاهیش، یا نجاشی در حکومتش؛ به خدا سوگند پادشاهی را در میان مردمش ندیده‌ام که مثل محمد در میان یارانش (چنین باعظمت و محترم) باشد. «براء بن عازب» می‌گوید: می‌خواستیم چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسیم ولی از هیبت او چند سال نپرسیدم [۱۳۹].

نماز و دعا و خوف از خدا

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده‌اند: جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنکه خداوند گذشته و آینده او را بخشوده و آمرزیده بود کوشش و بندگی برای خدا را رها نمی‌کرد تا آنجا که ساق و قدمش (از کثرت عبادت) ورم کرد؛ پدر و مادرم فدای او؛ برخی به او گفتند آیا اینطور عمل می‌کنی در حالی که خدا گناه گذشته و آینده‌ات را آمرزیده است؟! فرمود: آیا بنده شاکر و سپاسگزار نباشم.... [۱۴۰] حضرت امام صادق علیه السلام در مورد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله وقت خواب آب وضو را در ظرفی سر پوشیده بالای سر خود می‌گذاشت، و مسواک را نیز زیر بستر خود می‌نهاد، آنگاه تا وقتی خدا می‌خواست می‌خوابید، و چون بیدار می‌شد می‌نشست و به آسمان نگاه می‌کرد و آیات سوره آل عمران: «ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للباب. الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار. ربّنا انک من تدخل النار فقد اُخزیته و ما للظالمین من انصار. ربّنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان آمنوا برّبکم فأمنا ربّنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفرنا عنّا سیئاتنا و توفنا مع الابرار. ربّنا و اتنا و عدتنا علی رسلک و لاتخزنا یوم القیمه انک لاتخلف المیعاد» [۱۴۱] را تلاوت می‌فرمود، آنگاه مسواک می‌زد و وضو می‌گرفت و به جایگاه نماز خود می‌رفت و چهار رکعت نماز می‌خواند، و رکوع را به قدر قرائت و سجود را نیز به قدر رکوع انجام می‌داد؛ رکوع را آنقدر طول می‌داد که می‌گفتند کی سر بر می‌داری؟! و سجود را نیز تا حدّی که می‌گفتند کی سر از سجده بر می‌داری؟! آنگاه به بستر خود باز می‌گشت؛ و باز تا وقتی خدا می‌خواست می‌خوابید، سپس بیدار می‌شد و می‌نشست و آیات سوره آل عمران را تلاوت می‌کرد و به اطراف آسمان نظر می‌انداخت، آنگاه مسواک می‌زد و وضو می‌گرفت و در جایگاه نماز و عبادت می‌ایستاد و چهار رکعت نماز مثل دفعه قبل می‌خواند، و باز به بستر خود بر می‌گشت و تا وقتی خدا می‌خواست می‌خوابید. سپس بار دیگر بیدار می‌شد و آیات سوره آل عمران را می‌خواند و به

اطراف آسمان نگاه می‌کرد، و مسواک می‌زد و وضو می‌گرفت و در جایگاه نماز می‌ایستاد و (سه رکعت شفع و) وتر را می‌خواند و دو رکعت (نافله صبح) را نیز می‌خواند، آنگاه (از خانه) برای نماز (صبح) بیرون می‌آمد (و به مسجد می‌رفت) [۱۴۲]. حضرت امام حسین علیه السلام

فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نیایش و دعا دستهای خود را همچون مستمندی که غذا می‌طلبد بالا می‌آورد [۱۴۳]. و امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از برخاستن از هر مجلسی هر چند کوتاه هم بود، بیست و پنج مرتبه استغفار و از خدای متعال طلب آمرزش می‌کرد [۱۴۴]. و فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز هفتاد مرتبه «استغفر الله» و هفتاد مرتبه «اتوب الی الله» می‌فرمود. (هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش و هفتاد مرتبه به سوی خدا توبه می‌کرد) [۱۴۵]. و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز سیصد و شصت بار به عدد عروق بدن، حمد خدا می‌گفت، می‌فرمود: «الحمد لله رب العالمین کثیراً علی کل حال» [۱۴۶]. حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی در نوبت عایشه نزد او بودند؛ عایشه گفت: ای رسول خدا، چرا خود را (در عبادت) رنج و مشقت می‌دهی در حالی که خداوند گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است؟ (اشاره به آیه: لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ماتاً آخر... سوره فتح آیه ۲). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای عایشه، آیا بنده‌ای سپاسگزار نباشم؟ و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر انگشتان پا به عبادت می‌ایستاد، و خدای سبحان این آیه را نازل فرمود: «طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» (ای پیامبر مطهر، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت و مشقت یفتی) [۱۴۷] و [۱۴۸]. امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بر شتری می‌رفتند، ناگاه پیاده شدند و پنج بار سجده کردند. وقتی سوار شدند همراهان عرض کردند: ای رسول خدا، دیدیم عملی انجام دادید که قبلاً چنین نمی‌کردید؟! فرمود: آری، جبرئیل (علیه السلام) نزد من آمد و از سوی خدای متعال به من بشارتهایی داد، و برای ادای شکر و سپاس خدا سجده کردم؛ برای هر بشارت یک سجده [۱۴۹]. و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی که نوبت «امّ سلمه» بود در خانه او بودند، یک وقت «امّ سلمه» متوجه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر خود نیست، و به گمان آنکه او نزد برخی دیگر از همسران خود رفته است خشم و رشک زنانه او را فرا گفت، از جابر خاست و در اطراف خانه به جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت تا او را در گوشه‌ای از خانه یافت که بر پا ایستاده و دست به دعا برداشته و می‌گریست و می‌گفت: «اللهم لا تنزع منی صالح ما أعطیتنی أبدأ، اللهم لا تشمت بی عدواً و لا حاسداً أبدأ، اللهم

و لاتردنی فی سوء استنقذتنی منه أبدأ، اللهم و لاتکلنی الی نفسی طرفه عین أبدأ». (بار خدایا هرگز آنچه از نیکی و صلاح به من عطا کرده‌ای از من سلب نفرما، بار خدایا هرگز مرا مورد شماتت دشمنی و حسودی قرار مده، بار خدایا هرگز مرا به بدی و ناروایی که از آن نجاتم داده‌ای باز مگردان، بار خدایا هرگز مرا چشم بر همزدنی به خودم وامگذار). «امّسلمه» گریان باز گشت و چنان می‌گریست که پیامبر صلی الله علیه و آله از گریه او نزد او آمد و فرمود: ای امّسلمه برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، چگونه گریه نکنم در حالی که شما با منزلتی که نزد خدا دارید و خدای متعال گذشته و آینده شما را آمرزیده است [۱۵۰] باز از خدا مسئلت می‌دارید که شما را هرگز دشمن شاد نسازد، و به هیچ سوء و ناروایی که از آن نجاتتان داده باز نگرداند، و هیچ نیکی و صلاحی که به شما عطا کرده از شما باز نگیرد، و شما را چشم بر همزدنی به خود وامگذارد؟! فرمود: ای امّسلمه، چه امن و اطمینانی داشته باشم؛ خداوند «یونس بن متی» را یک چشم بهم زدن به خود وا گذاشت و شد آنچه شد! [۱۵۱]

روزه

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ماه شعبان و ماه رمضان و سه روز از هر ماه پنجشنبه اوّل، و چهارشنبه وسط، و پنجشنبه آخر ماه را روزه می‌داشت [۱۵۲]. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دهه آخر رمضان را در مسجد معتکف می‌شد. فرموده‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله چون دهه آخر رمضان فرا می‌رسید کمر می‌بست و از بانوان دوری می‌جست و شبها را احیا می‌کرد و همه وقت خود را برای عبادت فارغ می‌ساخت [۱۵۳]. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه امت من است، کسی که یک روز از ماه رجب را روزه بدارد مستوجب خشنودی بزرگ خدا می‌شود، و غضب الهی از او دور می‌گردد و دری از درهای دوزخ بر او بسته می‌شود. و امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون هلال ماه شعبان را می‌دید فردی را مأمور می‌کرد که از جانب او در مدینه ندا دهد: ای مردم من فرستاده رسول خدا به سوی شمایم؛ می‌فرماید آگاه باشید که ماه شعبان ماه من است، خدا رحمت کند کسی را که مرا بر ماه من یاری کند یعنی آن را روزه بدارد؛ و امیر مؤمنان می‌فرمود: از وقتی ندای منادی پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم روزه شعبان را از دست نداده‌ام و تا زنده هستم نیز از دست نخواهم داد. پیامبر صلی الله علیه و آله زنی را مشاهده کرد که روز روزه به کنیز خود دشنام داد، غذایی

طلبید و به آن زن گفت: بخور. عرض کرد: روزه هستم! فرمود: چگونه روزه‌ای در حالی که به کینز خود دشنام دادی؟! روزه فقط خود داری از خوردن و نوشیدن نیست بلکه خداوند روزه را حجاب همه امور زشت و ناروا ساخته است؛ چه کم هستند روزه‌داران و چه بسیار گرسنگی کشندگان! و نیز به «جابر بن عبدالله انصاری» فرمود: ای جابر، این ماه رمضانست؛ هر کس روز آن را روزه بدارد، و قسمتی از شب آن را به عبادت بایستد، و شکم و فرج خود را از حرام باز دارد، و زبان خود را نگاهدارد، از گناهان خود مثل بیرون رفتن از این ماه بیرون می‌رود. جابر عرض کرد: ای رسول خدا چه نیکوست این سخن که گفتی! فرمود: و چه سخت است این شرطهایی که نمودم. امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله روزه را با حلوا و شیرینی افطار می‌کرد، و اگر نبود با قدری شکر یا چند دانه خرما؛ و اگر هیچ یک از اینها ممکن نبود با آب خالص افطار می‌کرد [۱۵۴]. و فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله وقت افطار می‌گفت: «اللهم لك صمنا، و علی رزقک افطرننا، فتقبله منّا» (بار خدایا برای تو روزه داشتیم، و از روزی تو افطار کردیم، پس آن را از ما بپذیر و قبول فرما). و در پی آن می‌فرمود: تشنگی به سر آمد و رگ و پی آب گرفت، و اجر و پاداش آن باقی است. و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: دعای روزه‌دار وقت افطار مستجاب است. و فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله با چیزی شیرین افطار می‌کرد، و اگر چیزی شیرین نمی‌یافت با آب خالص افطار می‌کرد و می‌فرمود: آن کبد و معده را تصفیه می‌کند، و دهان را خوشبو می‌سازد، و دندانها و چشمها را نیرو می‌بخشد، و بینایی را تیز می‌سازد، و گناهان را می‌شوید، و هیجان عروق و صفرای چیره شده بر مزاج را تسکین می‌دهد، و بلغم را می‌برد، و حرارت معده را فرو می‌نشاند، و سر درد را رفع می‌کند [۱۵۵]. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی نزد دیگران افطار می‌کرد و غذا می‌خورد می‌فرمود: روزه‌داران نزد شما افطار کردند، و نیکان از طعام شما خوردند، و فرشتگان نیکوکار بر شما درود فرستادند [۱۵۶].

طواف

حضرت امام صادق علیه السلام در مورد طواف خانه خدا فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در شبانه روز ده طواف انجام می‌داد و هر طوافی هفت شوط بود؛ سه طواف اول شب، و سه طواف آخر شب، و دو طواف صبحگاه، و دو طواف بعد از ظهر، و میان این اوقات استراحت می‌کرد [۱۵۷].

قربانی

رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز عید قربان دو قوچ ذبح می کرد یکی برای خودش، و یکی برای افرادی از امتش که قدرت بر قربانی کردن ندارند [۱۵۸].

رقت قلب و گریستن

پیامبر صلی الله علیه وآله بسیار رقیق القلب و عطوف و مهربان بود؛ در سال ششم هجرت وقتی از «ابواء» (محلّی بین مکه و مدینه) عبور می کرد قبر مادر خود را زیارت و مرمت نمود و کنار قبر او غمگنانه گریست... [۱۵۹] پس از نبرد اُحُد، وقتی پیامبر بالای سر شهدا حاضر شد با دیدن پیکر جناب «حمزه بن عبدالمطلب» که پس از شهادت توسط «هند» مادر «معاویه بن ابی سفیان» مثله شده بود، دردمندانه گریه کرد؛ [۱۶۰] پس از تولد امام حسین علیه السلام، وقتی نوزاد را جهت مشاهده و نامگذاری خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بردند پیامبر صلی الله علیه وآله او را در آغوش گرفت و بوسید و با تأثر شدید گریه کرد، و چون از آن گرامی پرسیدند برای چه گریه می کند؟ فرمود: «برای این فرزند دلبند خود گریه می کنم که گروهی کافران ستمگر از بنی امیه او را می کشند، خداوند آنان را مشمول شفاعت من نفرماید...». در وفات «ابراهیم» فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله نیز آن گرامی اشک می ریخت و می فرمود: چشم اشک می ریزد و دل اندوهمند است، اما سخنی که خلاف رضای الهی باشد نمی گویم، و ما برای تو ای ابراهیم غمگین هستیم! [۱۶۱] در سال دهم پس از بعثت اندکی پس از نجات از محاصره اقتصادی قریش در شعب مکه؛ به فاصله اندکی دو یار و حامی صمیمی و وفادار پیامبر یعنی حضرت ابوطالب عموی ارجمند و بزرگوار او، و حضرت خدیجه همسر مهربان و ایثارگر او، در گذشتند؛ وفات آن دو عزیز بر پیامبر گرامی بسیار سخت و اندوهبار بود، پیامبر در سوگ هر یک از آن دو سخت گریست؛ و بعدها نیز از آنان همیشه یاد می کرد، و بسیار اتفاق می افتاد که با زنده شدن خاطره خدیجه به یاد او و نیکی ها و مهربانی های او گریه می کرد....

بلا و رنج و گرفتاری

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله در طی بیست و سه سال دعوت و تبلیغ رسالت با انواع رنجها و گرفتاریها قرین بود؛ پیش از هجرت به مدینه در مدت سیزده سال که در مکه مردم را

دعوت به آیین جدید می فرمود صدمات بسیار دید، دشمنان مشرک و متصدیان کفر و بت پرستی از هیچ آزار و زحمت و توهین و عداوتی نسبت به او اجتناب نمی کردند؛ حتی کودکان جاهل و بی خبر را بر آن می داشتند که در کوی و بر زن مکه هر جا او را می دیدند او را به سنگ بزنند چنانکه گاه از کثرت ضربات سنگ قدمهای مبارکش خونین بود؛ و یا هنگام عبور از کنار هر خانه و دیواری بر سر مبارک او خاک و خاکستر می ریختند؛ و پیوسته (در صدد) ایذاء و حتی قتل او بودند تا آنجا که مدافع بزرگ او «ابوطالب» علیه السلام ناچار بود برای حفظ او از کنیه و توطئه دشمن شبها جایگاه خواب و استراحت او را چند نوبت عوض کند و با جوانان خود گردا گرد او پاس دهد و... و بسیاری رنجهای گوناگون دیگر که در تواریخ مختلف شرح آنها درج است؛ و پس از هجرت به مدینه نیز در طی ده سال اقامت در مدینه تا رحلت از دنیا همواره با ستیزه و جنگ قبائل مختلف بت پرست درگیر و هم آغوش سلاح و نیزه و شمشیر می برد... و در مجموع آنقدر رنج و گرفتاری کشید که می فرمود هیچ پیامبری چون من آزار و اذیت ندید! در نبرد اُحد پس از آنکه سواران دشمن به سر کردگی «خالد بن ولید» از پشت سر به مسلمانان حمله کردند نظام سپاه مسلمین بهم ریخت و عموم مسلمانان سراسیمه از میدان نبرد گریختند و به کوه پناه بردند و فقط «علی بن ابی طالب» در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماند و کار بسیار سخت شد و سپاه ابوسفیان از هر سو به جانبی که پیامبر ایستاده بود حمله ور می شدند و تمام تلاش دشمن بر آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را از میان بر دارند، و در این گیر و دار سنگی بر پیشانی آن گرامی اصابت کرد و ضربتی بر دهان مبارک؛ و خون بر چهره مطهر او جاری شد و دندان او شکست، در همه این امور تحمل می فرمود و به کسی نفرین نکرد و می گفت: خدایا از این گروه در گذر که جاهل و نادانند! [۱۶۲] در بستر وفات که روزا روز حال پیامبر صلی الله علیه و آله سنگین تر می شد و آن گرامی از تب شدیدی رنج می برد؛ از «ابوسعید خدری» نقل شده است که: دست بر بدن پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و حرارت تب را از روی ملحفه احساس کرد و عرض کرد: ای رسول خدا چقدر تب شما شدید است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلا و گرفتاری بر ما چنین سخت و شدید است و اجر و ثواب ما نیز مضاعف است [۱۶۳].

وصیت

«عبدالله بن عباس» می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما برخاست و خطبه خواند و فرمود: «حمد و سپاس خدای را بر نعمتهای او و بلای او که به ما اهل بیت داده است، و از خدا بر

همه مصائب دنیا و مشکلات آخرت یاری و استعانت می‌جویم، و گواهم که معبودی جز خدای یکتانیست، یگانه است و شریکی ندارد، و من «محمد» بنده و فرستاده اویم که مرا به رسالت خود به سوی همه آفریدگان خویش فرستاده است (تا آنکه هلاک می‌شود یا بینش و آگاهی هلاک شود و آنکه زنده می‌گردد با بینش و آگاهی زنده گردد) [۱۶۴]. و مرا بر همه جهانیان از اولین و آخرین برگزیده است، و همه کلیدهای خزائن خود را به من عطا فرموده و سرّ خویش را به من سپرده و به امر خود مرا مأمور نموده است، و او قائم (بر همه امور) است و من خاتم (پیامبرانم)، و هر توان و نیرویی از خدای والای بزرگوار است، و (در پیشگاه خدا چنانکه حق پرهیز کاری است پرهیز کار باشید و جز با اسلام و مسلمانی از دنیا نروید) [۱۶۵]. و بدانید که خداوند بر همه چیز احاطه دارد و به همه چیز داناست؛ ای مردم به زودی پس از من گروهی خواهند بود که بر من دروغ می‌بندند پس آن را از آنان نپذیرید؛ و اموری پس از من می‌آید که اهل آن می‌پندارند آنها از من است و پناه بر خدا که جز حق و حقیقت بر خدا بگویم؛ من به شما فرمان ندادم جز آنچه خدا به من فرمان داد، و شما را جز به سوی خدا نخواندم، (و به زودی ستمگران در می‌یابند که به کجا باز می‌گردند و با چه سرانجامی روبرو خواهند شد) [۱۶۶]. در این جا «عباده بن صامت انصاری» برخاست و عرض کرد: این موضوع چه وقت خواهد بود و آنان کیستند؟ آنان را به ما معرفی کن تا از ایشان پرهیزیم و بر حذر باشیم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: گروه‌هایی هستند که از هم اکنون برای بدست گرفتن خلافت آماده شده‌اند و زمینه چینی می‌کنند! و به زودی وقتی جان من به اینجا برسد (و با دست به گلوی خود اشاره فرمود یعنی وقت رحلت من) بر شما آشکار می‌شوند. «عباده بن صامت» عرض کرد: ای رسول خدا، وقتی چنین شد ما به چه کسی رو بیاوریم و مراجعه کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی چنین شد بر شما باد که از پیشگامان عترت من بشنوید و اطاعت کنید که آنان شما را از گمراهی باز می‌دارند و به رشد و درستی هدایت می‌کنند، و به سوی حق فرا می‌خوانند و کتاب و سنت و حدیث مرا زنده می‌دارند، و بدعتها را می‌میرانند و اهل آن را با حق سرکوب و قلع و قمع می‌کنند، و همواره هر جا حق باشد با آن همراهند؛ و گمان نمی‌کنم که شما به این توصیه‌های من عمل نمایید، ولی من بدین وسیله بر شما اتمام حجت می‌کنم؛ وقتی به شما آگاهی داده‌ام شما را به آن آگاه ساخته‌ام. ای مردم! خدای متعال مرا و اهل بیت مرا از طینتی خلق کرد که هیچ کس غیر ما را از آن طینت خلق نکرده است، و از همه آفریدگان ما نخستین مخلوقی بودیم که آفرینش او را آغاز کرد، و چون ما را آفرید به نور ما هر ظلمتی را شکافت و

به ما هر سرشت پاکیزه‌ای را حیات بخشید و هر طینت پلیدی را میراند؛ آنگاه فرمود اینان برگزیدگان خلق منند، و حاملان عرش من، و گنجوران علم من، و سروران اهل آسمان و زمین منند؛ اینان نیکوکاران هدایت یافته هدایت‌گرند، هر کس با اطاعت و ولایت ایشان نزد من آید او را در بهشت خود و کرامتم در می‌آورم، و هر کس با دشمنی و براءت ایشان نزد من آید او را به آتش دو زخم در می‌افکنم و عذابم را بر او دو چندان می‌سازم و این سزای ستمگران است. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما اهل ایمان به خداییم، قوام و نظام ایمان و تمامیت آن به درستی و حقیقت وابسته به ماست، و به ما اعمال نیکو درست و مستحکم می‌شود، و ما توصیه و سفارش خدا در اولین و آخرین هستیم، و مراقب و نگاهبان بر آفریدگان خدا از ماست؛ و قسم خداوند ماییم؛ به ما قسم یاد کرده است آنجا خدای متعال می‌فرماید (پرهیزکار باشید در پیشگاه خدائی که در امور و خواسته‌هایتان به او قسم می‌دهید و به ارحام، همانا مراقبت شماست) [۱۶۷]. ای مردم! خداوند ما اهل بیت را معصوم و بر کنار داشته از آنکه به فتنه و گمراهی درافتیم، یا موجب فتنه و گمراهی دیگران شویم، یا فتنه‌انگیزی کنیم؛ و نیز از دروغ‌گویی و کفایت و جادوگری و نظایر آن، و خیانت و بدعت‌گری و شک‌آوری و باز داری از حق و از نفاق ما را معصوم و بر کنار داشته است، و هر کس چیزی از این صفات در او باشد از ما نیست و ما نیز از او نیستیم، و خدا از او بری و بیزار است و ما نیز از او بری و بیزاریم، و هر کسی خدا از او براءت جوید او را به دوزخ در می‌آورد که جایگاه ناپسندی است؛ و خداوند ما اهل بیت را از هر پلیدی پاک داشته است و ما چون سخن بگوییم راست‌گوییم و چون از ما بپرسند داناییم، و آنچه به ما سپرده شده نگهدار آنیم؛ خداوند برای ماده خصلت گرد آورده که برای فردی پیش از ما جمع نشده و برای فردی بعد از ما نیز نخواهد بود: علم و دانایی، حلم و مدارا، حکم و فرمان، عقل و خردمندی، پیامبری، شجاعت و دلیری، صدق و راستی، صبر و شکیبایی، طهارت و پاکی، عفاف و پاکدامنی؛ و ما کلمه تقوی و راه هدایت و نمونه‌اعلی و حجت بزرگتر و رشته محکم‌تریم، (پس بعد از حق چه چیزی جز گمراهی خواهد بود و به کجا می‌روید) [۱۶۸] و [۱۶۹]. نیز «عبدالله بن عباس» می‌گوید:... به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم به من سفارش و وصیّتی بفرما! فرمود: بر تو باد که پیوسته ملازم مودّت و دوستداری علی بن ابی طالب باشی؛ به آن خدای که مرا به حقّ و درستی به پیامبری بر انگیخته است خداوند کار نیکی را از بنده‌ای می‌پذیرد تا از او در مورد محبّت و دوستداری علی بن ابی طالب بپرسد و خدای متعال داناتر است، پس اگر با ولایت و دوستداری علی آمده باشد عمل را هر گونه باشد می‌پذیرد، و اگر

ولایت او را نداشته باشد بی آنکه از او از چیز دیگری سؤال کند فرمان می دهد او را در آتش دوزخ در افکنند! ای «پسر عباس» به خدایی که مرا به حق و درستی برانگیخته است خشم دوزخ بر دشمن علی شدیدتر است از خشم آن بر کسی که برای خدا فرزندی قائل است. ای «پسر عباس»، اگر فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل هم به بغض و دشمنی با علی می پرداختند - که هرگز چنین نکرده و نمی کنند خداوند آنان را به آتش عذاب می فرمود! «عبدالله بن عباس» می گوید عرض کردم: ای رسول خدا، آیا کسی با او بغض و دشمنی می ورزد؟! فرمود: ای «پسر عباس»، آری گروهی که خود را از امت من محسوب می دارند و خداوند به آنان از اسلام بهره ای نبخشیده با او دشمنی می ورزند. ای «پسر عباس» از نشانه های بغض و کینه آنان با او آن است که افراد ما دون او را بر او تفضیل و برتری می دهند، و به خدائی که مرا به حق و درستی به پیامبری برانگیخته سوگند که خدا پیامبری گرامی تر از من نزد او و جانشین پیامبری گرامی تر از وصی و جانشین من علی نفرستاده است. «عبدالله بن عباس» می گوید: من پیوسته همان طور که رسول خدا به من وصیت و سفارش فرمود ملازم محبت و ولایت علی علیه السلام بوده ام و ولایت او را برترین عمل خود می دانم؛ آنگاه زمان سپری شد تا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در رسید، و من به خدمت او شتافتم و عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا، همانا اجل و رحلت شما نزدیک شده اینک به من چه می فرمایی؟! فرمود: ای «پسر عباس» با مخالف علی مخالفت کن و پشتیبان و دوستدار مخالف او مباش... ای «پسر عباس» اگر می خواهی خدا را ملاقات کنی و او از تو راضی و خشنود باشد به راه و روش علی بن ابی طالب گام بردار و بهر سر او رو کند رو آور، و او را به امامت بپذیر، و با دشمن او دشمنی و با دوست او دوستی کن.... [۱۷۰]

درود و صلوات بر آن گرامی

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [۱۷۱]. (خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می فرستند، ای مؤمنان بر او درود بفرستید و بسیار سلام بگوئید - یا از او بپذیرید و تسلیم باشید). حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله یاد می شود بسیار بر او صلوات بفرستید زیرا هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله یک صلوات بفرستد خداوند هزار صلوات در هزار صف از فرشتگان بر او می فرستد، و همه آفریدگان خدا به جهت صلوات خدا و فرشتگان،

بر آن بنده صلوات می فرستند؛ و کسی که در این رغبت نورزد نادان فریب خورده‌ای است که خدا و پیامبر خدا و اهل بیت پیامبر از او بری و بیزارند [۱۷۲]. و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر گروهی که در محفلی گرد آیند و نام خدای متعال را یاد نکنند و بر پیامبرشان صلوات نفرستند آن مجلس و محفل موجب حسرت و وبال آنان خواهد بود [۱۷۳]. «زراره بن اعین» می گوید: حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله را یاد کردی یا دیگری او را نزد تو یاد کرد، چه در اذان و چه غیر اذان؛ بر آن گرامی صلوات بفرست [۱۷۴]. از حضرت امام صادق صلی الله علیه و آله پرسیدند: چگونه بر محمد و آل او صلوات بفرستیم؟ فرمودند: بگوئید «صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمۃ الله و برکاته». پرسیدند: ثواب کسی که بر پیامبر و آل او چنین صلوات بفرستد چیست؟ فرمودند: به خدا سوگند از گناهان بیرون می رود مانند روزی که از مادر متولد شده است [۱۷۵].

پیامبر، اسوه و مقتدای مسلمانان

خدای متعال به همه مسلمانان فرمان می دهد که پیامبر ارجمند اسلام را مقتدا و سرمشق خود قرار دهند و در همه امور از او پیروی کنند: «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً» [۱۷۶]. (برای شما در رسول خدا نمونه و سرمشق نیکویی برای پیروی است برای آن کسی که به خدا و آخرت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می کند). و نیز می فرماید: «و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا...» [۱۷۷]. (آنچه رسول خدا به شما می فرماید بگیرید و از آنچه شما را نهی می کند اجتناب کنید). و می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» [۱۷۸]. (از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا اطاعت کنید). و می فرماید: «من یطع الرسول فقد اطاع الله...» [۱۷۹]. (آنکه از رسول خدا اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است). امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در فرازی از نهج البلاغه می فرماید: «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله کافی است که نمونه و سرمشق تو قرار گیرد، و راهنمای تو بر نکوهیدگی و عیبناکی دنیا و خواریهها و زشتی های فراوان آن شود؛ چرا که هر سوی آن از او گرفته و برای غیر او گسترده شد و بر خورداری از آن از او بریده و زینتهایش از او دور کرده شد...». «پس به پیامبر پاک و مطهر خود اقتدا کن که روش او نمودار و سرمشقی است برای کسی که اقتدا جوید و تسلایی برای کسی که تسلیت خواهد، و محبوبترین بندگان نزد خدا

کسی است رفتار پیامبرش را سرمشق خود سازد و به دنبال او رود. از دنیا اندکی به قدر ضرورت و با سختی و مشقت می‌خورد و به آن با گوشه چشم نیز نگاه و توجه نمی‌کند؛ پهلوی او از همه مردم تهی‌تر و شکم او از همه خالی‌تر بود؛ دنیا به او عرضه شد و او از پذیرفتن آن سر بر تافت، دانست که خدای سبحان چیزی را دشمن می‌دارد او نیز آن را دشمن داشت، و چیزی را خوارشمرده او نیز آن خوار انگاشت، و چیزی را کوچک ساخته او نیز آن را کوچک دانست؛ و اگر در ما جز این نبود که آنچه خدا و رسول او دشمن داشته‌اند دوست می‌داریم و آنچه خدا و رسول او حقیر و ناچیز دانسته‌اند بزرگ و عظیم می‌پنداریم همین برای نشان دادن مخالفت ما با خدا و سرپیچی ما از فرمان الهی کافی بود! همانا آن بزرگوار صلی الله علیه و آله بر روی زمین غذا می‌خورد و همچون بردگان می‌نشست، و به دست خود کفش خود را پنبه می‌زد و لباس خود را وصله می‌کرد، و بر الاغ بی‌پایان سوار می‌شد و دیگری را بر ترک خود سوار می‌کرد، و پرده‌ای بر در خانه او آویختند که نقشه‌هایی داشت به یکی از زنان خود فرمود: «این پرده را از پیش چشم من دور کن که هر گاه به آن می‌نگرم دنیا و زیورهای آن را به یاد می‌آورم»؛ و با دل خود از دنیا رو گرداند، و یاد آن را در خاطر خود میراند، و دوست داشت که زینت دنیا از چشم او پنهان بماند تا زیوری از آن بر نگیرد، و دنیا را پایدار نمی‌دانست و امید ماندن در آن نداشت. و آن را از خود بیرون راند و دل از آن بر کند، و دیده از آن فرو پوشاند؛ و چنین است هر کس چیزی را دشمن دارد خوش ندارد که به آن بنگرد یا نزد وی آن را یاد کنند؛ و در روش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه‌هایی است که ترا به زشتیها و عیبهای دنیا راهنمایی می‌کند، چرا که او همراه با بستگان نزدیک خود در دنیا گرسنه بسر می‌برد، و با منزلت بزرگی که داشت زینتهای دنیا از او دور مانده بود. پس بیننده با خرد خویش بنگرد که آیا خدا محمد صلی الله علیه و آله را به این ترتیب (که از عیش و نوش دنیا به دور داشته بود) اکرام فرموده یا او را خوار و خفیف ساخته است؟! اگر بگوید او را خوار ساخته به خدای عظیم سوگند دروغ گفته است؛ و اگر بگوید او را اکرام کرده پس باید دریابد که خداوند غیر او را خوار که دنیا را برایش گسترانده و آن را از کسی که از همه به او نزدیکتر و مقربتر است دور داشته است! پس باید اقتدا کننده به پیامبر خود اقتدا کند و از او پیروی نماید و پا بر جای پای او گذارد، و گرنه از بدبختی و هلاکت ایمن نخواهد بود که خدای متعال محمد صلی الله علیه و آله را نشانه‌ای برای قیامت و بشارت دهنده به بهشت و بیم دهنده از کیفر و عذاب قرار داده است؛ از دنیا گرسنه بیرون رفت و به آخرت سالم و بی‌عیب وارد شد، تا آنگاه که از جهان رحلت کرد سنگی بر سنگی ننهاد؛ و خدا بر ما منتی بزرگ دارد که

به احسان خود او را برای ما پیشروی که از او پیروی کنیم و پیشوایی که پا بر جای پای او گذاریم قرار داده است. به خدا سوگند بر این ردای پشمین خود چندان وصله نهادم که از وصله زننده شرمنده گشتم، و گوینده‌ای گفت: آیا آن را دور نمی‌اندازی؟! گفتم: از من دور شو که بامدادان مردم شبروان را می‌ستایند [۱۸۰].

ترجمه مختصر الشمائل المحمدیه

اشاره

تألیف حاج شیخ عباس محدّث قمی ترجمه‌ها بوالفضل موسوی گرمارودیسم الله الرحمن الرحیم این بخش که از نظر شما می‌گذرد ترجمه فارسی کتاب «مختصر الشمائل المحمدیه» از تألیفات مرحوم حاج شیخ عباس محدّث قمی است که او آن را از کتاب «الشمائل المحمدیه» تألیف حافظ ابو عیسی ترمذی (۲۷۹ - ۲۰۹ هجری) صاحب یکی از صحاح شش‌گانه اهل سنت، تلخیص کرده است. مرحوم محدّث در این «مختصر» از کتاب «المواهب اللدیه» در شرح شمائل محمدیه تألیف «شیخ ابراهیم بیجوری» که از بهترین شروح کتاب شمائل محمدیه بوده و بارها چاپ شده است نیز توضیحاتی نقل و اضافه کرده است. این جانب مدّتها پیش متن عربی کتاب «مختصر الشمائل المحمدیه» را به خواهش برخی دوستان و اساتید ترجمه کردم، و اینک در این قسمت جهت مزید استفاده خوانندگان عین آن ترجمه را ضمیمه می‌نمایم. مشهد مقدس رضوی - تابستان ۱۳۷۷ بوالفضل موسوی گرمارودیسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین، و الصلوة علی محمد و آله الطاهرین پس از ستایش خدا و درود بر پیامبران و خاندان پاک او، مؤلف کتاب (عباس بن محمد رضا قمی) می‌گوید: این رساله فشرده‌ای است درباره سیمای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که آن را از کتاب «شمائل محمدیه» محمد بن عیسی بن سوره ترمذی که از حافظان بزرگ (اهل سنت) و صاحب یکی از کتب صحاح ستّه. معروف به «سنن ترمذی» است، گرد آورده‌ام.

در قیافه پیامبر

از «انس بن مالک» روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه و آله نه خیلی دراز قد بود و نه کوتاه، و نه سپید رنگ پریده و نه گندمگون سیاه چرده، و مویش نه بسیار مجعد و پرچین و شکن بود و نه کاملاً صاف و بی‌چین و شکن؛ خداوند او را در سنّ چهل سالگی به پیامبری برانگیخت،

سپس ده سال در مکه بماند و ده سال نیز در مدینه اقامت گزید، و خدای متعال او را در سن شصت سالگی به سرای آخرت برد، و به هنگام وفات در سر و روی آن گرامی ده عدد موی سپید نبود. (اینکه در این روایت وفات آن بزرگوار در شصت سالگی ذکر شده سخنی تقریبی است و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در شصت و سه سالگی بوده است). «براء ابن عازب» گفته است: گیسوداری را در جامه گلگون زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیده‌ام، گیسوی آن گرامی به دوش می‌رسید، شانه و کتفی گشاده داشت و اندامش نه کوتاه پست بود و نه بلند دراز. از مولای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نه دراز بود و نه کوتاه، دست و پای ضخیم و مردانه داشت، بزرگ سر و درشت استخوان بود، یک رشته باریک مو از سینه تا ناف آن گرامی رسته بود، چون راه می‌رفت متمایل به جلو حرکت می‌کرد چنانکه گویی در سر اشیب قدم بر می‌دارد، نه پیش از او و نه بعد از او همانند او را ندیده‌ام. و نیز از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده که در توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نه بلند دراز بود و نه کوتاه در هم فرو رفته بلکه میانه بالا بود، و مویش نه پرچین و شکن بود و نه کاملاً صاف و بی‌چین و شکن؛ چاق و پر گوشت نبود و صورتش نیز کاملاً گرد و دایره مانند نبود بلکه تا اندازه‌ای مدور بود، چهره‌ای سپید آمیخته به سرخی و چشمانی کاملاً سیاه و مژگانی بلند و کشیده داشت، درشت استخوان و فراخ شانه و بدنش صاف و خالی از مو بود و فقط یک رشته باریک مو از سینه تا ناف او رسته بود، دست و پای قطور و مردانه داشت، نیرومند و استوار راه می‌رفت چنانکه گویی در سر اشیبی قدم بر می‌دارد، چون به کسی رو می‌کرد با تمام بدن به او رو می‌آورد، در میان دو کتف از مهر تبت وجود داشت و آن گرامی آخرین پیامبران بود، از همه مردم سخاوتمندتر و راستگوتر و ملایم‌تر و خوشرفتارتر بود، کسی که بی‌سابقه او را می‌دید از او هیبت می‌برد، و کسی که با او معاشرت می‌کرد دوستدارش می‌شد، توصیف‌گر او می‌گوید: نه پیش از او و نه بعد از او کسی را همانند او ندیده‌ام». «جابر بن سمره» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در شبی مهتابی دیدم که جامه‌ای گلرنگ بر تن داشت، و من پیایی به او و به ماه نگاه می‌کردم، به نظر من او از ماه زیباتر بود. و روایت شده که آن گرامی صلی الله علیه و آله سایه نداشت و چون در آفتاب می‌ایستاد فروع او بر فروع آفتاب پیشی می‌گرفت و همچنین در نور چراغ مردی از «براء ابن عازب» پرسید: آیا چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون شمشیر (درخشنده) بود؟ گفت: نه بلکه (درخشنده‌تر از آن و) همانند ماه تابان بود. مرحوم مؤلف می‌گوید: «کعب بن زهیر» در

قصیده «بَانتَ سَعَادُ...» به همین تشبیه اشاره کرده است: «إِنَّ الرَّسُولَ لَسَيْفٌ يُسْتَضَاءُ بِهِمْ هَدًى مِنْ سَيْوِفِ اللَّهِ مَسْلُولٌ» (همانا رسول خداصلی الله علیه وآله شمشیر برّان و کشیده از شمشیرهای الهی است که از آن فروع و درخشش می یابند). و پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: «إِنَّ الرَّسُولَ لَنُورٌ يُسْتَضَاءُ بِهِ». (همانا رسول خداصلی الله علیه وآله نوری است که از آن فروع و درخشش می یابند). از «ابن عباس» روایت شده که: دندانهای جلو رسول خداصلی الله علیه وآله از هم جدا و گشاده بود، وقتی سخن می گفت چنان می نمود که نور از میان دندانهایش ساطع است.

درباره مهر نبوت

«جابر بن سمره» گفته است: مهر نبوت را در میان دو کتف رسول خداصلی الله علیه وآله دیدم، بر آمدگی سرخ رنگی همانند تخم کبوتری بود. و از «ابو زید عمرو بن اخطب انصاری» روایت شده که: رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود ای «ابو زید» نزد من بیا و بر پشتم دست بکش. و من بر پشت او دست کشیدم و انگشتانم بر مهر (نبوت) قرار گرفت. راوی از ابو زید پرسید: مهر چه بود؟ گفت: مقداری مو که در یکجا کنار هم روئیده بود. و از «ابو سعید خدری» درباره مهر رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال کردند، گفت: در پشت او تکه گوشتی بر آمده بود. و «عبدالله بن سرجس» گفته است: به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمدم و او در میان گروهی از یارانش قرار داشت، و من همین طور پشت سر او می گشتم و او منظورم را دریافت و ردا را از پشت در افکند و من جای مهر را بر شانه های او دیدم که همانند مستی بود و گرد آن خالهایی همانند زگیل وجود داشت، آنگاه باز گشتم و چون روبروی او قرار گرفتم گفتم: خدا ترا پیامرزد ای رسول خدا، و او فرمود: و ترا نیز. مردم از «عبدالله بن سرجس» پرسیدند: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله برای تو طلب آمرزش کرد؟ گفت: آری و برای شما نیز (طلب آمرزش کرده است)؛ آنگاه این آیه را تلاوت کرد «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ [۱۸۱]» - ای پیامبر برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش کن.

درباره موی رسول خدا

«انس بن مالک» گفته است: موی رسول خداصلی الله علیه وآله تا میانه گوش او بود. و «امّ هانی» دختر ابوطالب علیه السلام گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله در یکی از دفعاتی

که به مکه آمدند چهار گیسوی بافته داشتند.

در شانه کردن آن گرامی

از «انس بن مالک» روایت شده که: رسول خداصلی الله علیه وآله موی سر را بسیار روغن می‌زد و محاسن را بسیار شانه می‌کرد و خیلی از اوقات پارچه‌ای بر سر می‌افکند تا روغنی که بر سر و موی مالیده عمامه و لباس را چرب نکند، و از بسیاری استعمال روغن گاه لباسش همچون لباس روغن فروشان به نظر می‌آمد. «عائشه» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله دوست می‌داشت که در وضو و شستشو و در شانه کردن و کفش پوشیدن از طرف راست شروع کند. از پیامبرصلی الله علیه وآله روایت شده که آن گرامی یک‌روز در میان، موها را شانه می‌کرد. و از «عبدالله بن مغفل» روایت شده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله نهی فرمود که موها را جز یک‌روز در میان شانه نکنند.

درباره پیری و موی سپید پیامبر

«انس بن مالک» گفته است: من در سرو روی رسول خداصلی الله علیه وآله بیش از چهارده موی سپید مشاهده نکرده‌ام. از «جابر بن سمره» در مورد موی سپید رسول خداصلی الله علیه وآله پرسیدند، گفت: وقتی سر را روغن می‌زد موی سپیده دیده نمی‌شد و هنگامی که روغن نمی‌زد اندکی موی سپید دیده می‌شد. از «ابوجحیفه» نقل شده که برخی به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کردند: ای رسول خدا می‌بینیم پیر شده‌اید و مویتان سپید نشده است! فرمود: سوره هود و نظایر آن مرا پیر و مویم را سپید کرده است [۱۸۲].

در مورد خضاب پیامبر

از «ابوهریره» پرسیدند: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله موی خویش را خضاب می‌فرمود؟ گفت: آری. «جهذمه» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که از منزلش بیرون می‌آمد و شستشو کرده بود و سر خود را خشک می‌کرد و بر آن اثر رنگ و خضاب مثل زعفران دیده می‌شد. «انس» گفته است: موی رسول خداصلی الله علیه وآله را خضاب شده مشاهده کرده‌ام. فصل: در مورد سرمه کشیدن پیامبرصلی الله علیه وآله از «ابن عباس» روایت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: با اثم (نوعی سرمه که از سنگ اثم ساخته می‌شود) [۱۸۳]

سرمه بکشید که بینائی را جلا می‌دهد و موی را می‌رویاند. و نیز گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله سرمه‌دانی داشت و هر شب از آن سرمه‌دان سه‌بار پیایی در چشم راست و سه‌بار در چشم چپ سرمه می‌کشید. و باز همو گفته است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از خواب در هر چشم سه‌بار با «اثمد» سرمه می‌کشید. و به همین مضمون‌ها روایات دیگری نیز نقل شده است.

درباره لباس پیامبر

«ام سلمه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان لباسها پیراهن را بیشتر می‌پسندید. و «اسماء» دختر یزید (بن سکن انصاری) گفته است: آستین پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آرنج آن گرامی بود. و نیز نقل شده است که آن گرامی صلی الله علیه و آله پیراهنی می‌پوشید که بلندی آن تا پشت پا و آستینش تا انگشتان دست بود. «معاویة بن قره» از پدرش نقل کرده است که گفت: من همراه چند نفر از قبیله «مزینه» به خدمت پیامبر شرفیاب شدیم تا با او بیعت نمائیم و پیراهن آن گرامی گشوده و باز بود، (یا گفته است: تکمه پیراهنش باز بود)، سپس گفت: من دست در گریبان پیراهن بردم و مهر نبوت را لمس کردم. «عبد بن حمید» از «محمد بن الفضل» از «حماد بن سلمه» از «حبيب بن شهید» از «حسن» از «انس بن مالک» نقل کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بر «اسامه بن زید» تکیه کرده بود بیرون آمد و جامه‌ای قطری در برداشت که به‌گردن آویخته بود و با مردم نماز خواند. (قطری یک نوع پارچه منسوب به قطر و نوعی از جامه‌های یمنی است که از پنبه بافته می‌شد و در آن رنگ سرخ و نشانه‌هایی وجود داشت و پارچه‌ای خشن بود). «عبد بن حمید» می‌گوید که «محمد بن فضل» گفت: «یحیی بن معین» تا نزد من نشست از من همین حدیث را پرسید و من گفتم: روایت کرد برای ما «حماد بن سلمه».... «یحیی» گفت: چه خوب بود اگر حدیث را از روی کتابت برایم می‌خواندی. من برخاستم تا کتابم را بیاورم و او لباس مرا گرفت و گفت: خودت برایم از حفظ بگو زیرا می‌ترسم (عمر وفا نکند و) دوباره ترا نبینم! آنگاه من حدیث را از حفظ برای او گفتم سپس کتابم را آوردم و برایش خواندم. «ابو رمثه» گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دو جامه سبز بر تن داشت. و «قیله» دختر «مخرمه» گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دو جامه کهنه و مندرس که با زعفران رنگ شده بود بر تن داشت و به جهت کهنگی رنگ آن رفته بود. «ابن عباس» گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بر شما باد که از

لباسهای سفید استفاده نمائید، باید زندگانتان آن را بپوشند و مرده‌هایتان را در آن کفن کنید که لباس سپید از بهترین لباسهای شماست. و «عائشه» گفته است: بامدادی پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و عبائی پشمینه و سیاه بر تن داشت. «ابراهیم بیجوری مصری» که بر کتاب «شمائل محمدیه» شرح نوشته است می‌گوید: «از سخن راویان در مورد لباس پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته می‌شود که آن حضرت لباس مندرس و سطح پائین را برای خود برگزیده و بیشتر اوقات لباسش ساده و خشن بود، و همیشه از یک نوع لباس نمی‌پوشید و خواهان لباسهای گران قیمت نبود بلکه به مقدار نیاز و ضرورت اکتفا می‌فرمود، در عین حال گروهی لباس عالی و گران قیمت نیز می‌پوشید چنانکه وقتی جامه‌ای به او هدیه کردند که به سی و سه شتر خریداری شده بود و یک‌بار آن را پوشید.» تا آنجا که می‌گوید «مسلمانان گذشته در سادگی و سطح پائین بودن لباس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کردند و چیزهایی (از لذایذ فانی دنیوی) را که خداوند حقیر و ناچیز شمرده حقیر و بی‌ارزش می‌شمردند چرا که می‌دیدند افرادی که اهل عیش و نوش (و غافل و بی‌ایمانند) به زیور و لباس می‌نازند؛ اما امروزه دلها قساوت و تیرگی یافته و آن گونه زهد و معنویت به فراموشی سپرده شده و غفلت پیشگان از فقیرانه بودن لباس دامی برای نیل به خواسته‌های مادی و دنیوی درست کرده‌اند و وضع کلی باژگون و معکوس شده است. سپس می‌گوید: ژنده پوشی بر «شخصی که لباس و ظاهری آراسته داشت ایراد گرفت (و او در پاسخ گفت): شکل ظاهر و لباس من می‌گوید سپاس خدای را، و ظاهر و لباس تو می‌گوید: به من کمک کنید!» (پس به تو باید ایراد گرفت نه به من).

درباره وضع زندگی پیامبر

«محمد بن سیرین» گفته است: ما نزد «ابوهریره» حضور داشتیم و دو جامه کتانی رنگ شده داشت و با یکی بینی گرفت و گفت: به‌به! ابوهریره با پارچه کتانی بینی می‌گیرد! یک وقتی مرا می‌دیدید که (در مسجد مدینه) میان منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجره عائشه بیهوش می‌افتادم و کسی می‌آمد و پا بر گردنم می‌گذاشت و گمان می‌کرد من دیوانه و جن زده‌ام در حالی که دیوانگی نبود و از گرسنگی بود. مؤلف می‌گوید: این حدیث را در فصل زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده زیرا حاکی از تنگی معیشت آن گرامی صلی الله علیه و آله است چرا که اگر چیزی می‌داشت نمی‌گذاشت ابوهریره به چنان وضعی دچار شود که از گرسنگی بیهوش بیفتد بطوری که مردم او را جن زده بپندارند و کسی - طبق معمول مردم آن

زمان برای بهوش آوردن جن زدگان بیاید و پا بر گردن او بگذارد. «مالک بن دینار» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگز از نان و گوشت بقدری که سیر شود تناول نفرمود مگر وقتی که میهمان داشت و همراه دیگران غذا می خورد. فصل: درباره کفش پیامبر صلی الله علیه وآله «بریده» گفته است: نجاشی (پادشاه حبشه) یک جفت موزه سیاه ساوه برای پیامبر صلی الله علیه وآله هدیه فرستاد و آن گرامی آنها را پوشید. «مغیره بن شعبه» گفته است: «دحیه» به پیامبر صلی الله علیه وآله یک جفت موزه اهدا کرد و پیامبر صلی الله علیه وآله آنها را پوشید. از «ابن عباس» روایت شده که: کفش رسول خدا صلی الله علیه وآله دارای دو دوال بود که هر یک دو بند داشت. از «ابوهریره» نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: با یک لنگه کفش راه نروید یا هر دو را بپوشید و یا هر دو را از پا در آورید. و از «جابر» روایت شده که: پیامبر صلی الله علیه وآله از غذا خوردن با دست چپ و راه رفتن با یک لنگه کفش، نهی فرمود. و «ابوهریره» از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است که فرمود: وقتی کفش می پوشید از راست شروع کنید، و وقتی کفش از پا در می آورید از چپ شروع کنید که پای راست قبل از چپ کفش بیوشد و بعد از چپ از کفش در آید.

درباره انگشتر پیامبر

«انگس بن مالک» گفته است: انگشتر پیامبر صلی الله علیه وآله نقره و نگین آن حبشی (از نوع جُزَع که معدن آن در حبشه است) می بود. «ابن عمر» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله انگشتری از نقره داشت که آن را در دست نمی کرد و با آن (نامه هایی را که برای پادشاهان می فرستاد) مُهر می فرمود. و «انس بن مالک» گفته است: انگشتر پیامبر صلی الله علیه وآله از نقره و نگین آن نیز نقره بود. و همو گفته است: نقش انگشتر رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین بود: «محمّد» در یک سطر، و «رسول» در یک سطر، و «الله» در یک سطر. و نیز گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله به کسری (پادشاه ایران) و قیصر (پادشاه روم) و نجاشی (پادشاه حبشه) نامه نوشت، به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض شد آنان نامه ای را بدون مُهر نمی پذیرند، و پیامبر صلی الله علیه وآله انگشتری تهیّه فرمود که حلقه آن نقره و نقش نگین آن «محمّد رسول الله» بود [۱۸۴]. و گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی به بیت الخلا (توالت) می رفت انگشتر را از دست بیرون می آورد. فصل: در مورد آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله به دست راست انگشتر می کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه وآله انگشترش را

به دست راست خود می کرد. «ابن عمر» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله انگشتری از نقره داشت و نگین آن را در طرف کف دست قرار می داد و بر آن نقش کرده بود: «محمد رسول الله»، و نهی فرمود که کسی بر آن نقش ننماید، و این همان است که از دست معیقیب (یکی از صحابه) در چاه «اریس» افتاد. حضرت امام صادق از پدرش علیهما السلام و آن گرامی از «جابر بن عبدالله» نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله به دست راست خود انگشتر می کرد).

در چگونگی شمشیر پیامبر

از «انس» نقل شده: بر آمدگی انتهای قبضه شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله از نقره بود. «ابن سیرین» گفته است: من شمشیرم را مانند شمشیر «سمره بن جندب» ساخته ام، و «سمره» می گفت که شمشیرش را همانند شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله ساخته، و شمشیر آن گرامی «حنفی» بود، (توسط قبیله «بنی حنیفه» که در ساختن شمشیر مهارت داشتند ساخته شده بود).

در چگونگی زره پیامبر

از «زبیر بن عوام» روایت شده: پیامبر صلی الله علیه وآله در نبرد «أُحُد» دو زره بر تن داشت، و چون خواست از تخته سنگی بالا رود ممکن نشد و «طلحه» را نشانند و پا بر او گذاشت و بر تخته سنگ بر آمد. و گفت: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمود: طلحه واجب ساخت. (توضیح: در معنی جمله اخیر گفته اند: یعنی کاری کرد که به جهت آن بهشت را بر خود واجب و لازم ساخت؛ و آن یاری پیامبر صلی الله علیه وآله در بالا رفتن از تخته سنگ بود که موجب نجات مسلمانان از تفرقه و پراکندگی گردید).

در مورد کلاهخود پیامبر

«انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله به مکه وارد شد و کلاهخود بر سر داشت، به ایشان عرض کردند: این «ابن خطل» است که به پرده های کعبه چنگ زده است؛ فرمود: او را بکشید. («ابن خَطَل» یکبار مسلمان شد سپس مرتد گردید و مسلمانی را به قتل رساند، و نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمانان هجو و بدگوئی می کرد).

درباره عمامه پیامبر

«عمرو بن حریش» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که عمامه‌ای سیاه بر سر داشت برای مردم خطبه خواند. فصل: درباره ازار [۱۸۵] پیامبر صلی الله علیه وآله «عبید بن خالد» گفته است: در مدینه راه می‌رفتم که ناگهان شخصی از پشت سر گفت: ازارت را بالا بیاور که پاکیزه‌تر می‌ماند و بیشتر دوام می‌کند؛ دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله است. عرض کردم: ای رسول خدا، لباسی قیمتی نیست (یعنی اهمیتی ندارد که کثیف یا ضایع شود). فرمود: آیا از من پیروی نمی‌کنی؟ نگاه کردم دیدم ازار آن گرامی تا میان ساق پاهای اوست.

درباره راه رفتن پیامبر

«ابوهریره» گفته است: نیکوتر از رسول خدا ندیده‌ام، گویی آفتاب در چهره‌اش می‌درخشید، و هیچکس را ندیدم که در راه رفتن از رسول خدا سریع‌تر باشد، گویی زمین برایش پیموده می‌شد، ما (در همراهی با او) به خود فشار می‌آوردیم و او آسوده بود و براحتی راه می‌رفت. و امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی راه می‌رفت متمایل به جلو حرکت می‌کرد چنانکه گویی در سرایش قدم بر می‌دارد. فصل: درباره دستمال بر سر افکندن پیامبر صلی الله علیه وآله «انس بن مالک» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله خیلی از اوقات پارچه‌ای بر سر می‌افکند (تا روغنی که بر سر و موی مالیده عمامه و لباس را چرب نکند) و از استعمال فراوان روغن (گاه) لباسش همچون لباس روغن فروشان به نظر می‌آمد.

درباره نشستن پیامبر

پیامبر صلی الله علیه وآله - گاه چمپاتمه می‌نشست و دستها را دور زانو حلقه می‌کرد، و وقتی به پشت می‌خوابید یک پا را روی پای دیگر می‌گذاشت. و از «ابو سعید خدری» نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی در مسجد می‌نشست دستها را به دور زانو حلقه می‌کرد.

در تکیه کردن پیامبر

«انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله بیمار بود و در حالی که بر «اسامه بن زید» تکیه کرده بود بیرون آمد، و جامه‌ای قطری بر تن داشت که به گردن آویخته بود و با مردم نماز خواند. و «فضل بن عباس» گفته است: بر رسول خدا به هنگام بیماریش که در پی آن رحلت

فرمود، وارد شدم، و او پارچه‌ای زرد بر سر بسته بود، بر او سلام کردم و فرمود: ای فضل! عرض کردم: لبیک ای رسول خدا. فرمود: با این پارچه سرم را محکم ببند؛ و من بستم، آنگاه نشست و دست بر شانه من نهاد و برخاست و به مسجد درآمد.

درباره غذا خوردن پیامبر

«انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله (پس از غذا خوردن) سه بار انگشتان خود را می‌لیسید. و در روایت دیگری گفته شده: سه انگشت خود را (که با آن غذا میل می‌فرمود) می‌لیسید. و از آن گرامی صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: ... اما من تکیه داده غذا نمی‌خورم. و از «انس» نقل شده که: بر ای رسول خدا صلی الله علیه وآله خرمائی آوردند و دیدم او در حالی که از ضعف و گرسنگی تکیه داده بود از آن میل می‌فرمود.

در چگونگی نان رسول خدا

از «عائشه» نقل کرده‌اند که گفت: خاندان محمد صلی الله علیه وآله تا رحلت آن بزرگوار دو روز پی در پی از نان جو سیر نخوردند. و از «ابن عباس» نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه وآله شبهای زیادی را با خانواده خود گریسته و بی‌شام می‌گذراند، و غالباً نانشان نان جو بود. از «سهل بن سعد» پرسیدند: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله از آرد سفید و غربال شده میل می‌فرمود؟ سهل گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله تا هنگامی که به لقای الهی شتافت آرد غربال شده و تمیز ندید. گفتند: آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله غربال داشتید؟ گفت: غربال نداشتیم. گفتند: پس چگونه (آرد) جو را تمیز می‌کردید؟ گفت: با دمیدن و فوت کردن تمیز می‌کردیم، سپس خمیر می‌ساختیم.

درباره نان خورش پیامبر

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: سرکه نان خورش خوبی است و نیز فرمودند: روغن زیتون بخورید و با آن سر و رو را روغن بزنید که از درختی مبارک است. برای «ابوموسی اشعری» گوشت مرغی آوردند و فردی از حاضران روی بر تافت، پرسید: چه شده؟ آن مرد گفت: من دیدم مرغ چیزی می‌خورد و قسم خوردم که مرغ نخورم. ابوموسی گفت: بیا جلو (و بخور) زیرا من رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که گوشت مرغ می‌خورد. و «انس بن مالک» گفته

است: پیامبر صلی الله علیه وآله کدو را دوست می‌داشت، وقتی غذائی برایش آوردند یا به صرف غذائی دعوت شد من کدو را بر می‌داشتم و جلوی پیامبر صلی الله علیه وآله می‌گذاشتم چون می‌دانستم آن را دوست دارد. و «ابن مسعود» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله پاچه (گوسفند) را دوست داشت، و گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله بوسیله پاچه گوسفندی مسموم شد، و ابن مسعود معتقد بود که یهودان او را مسموم ساختند. و «عبدالله بن جعفر» گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود بهترین گوشت، گوشت شانه و پشت (گوسفند) است. «امّ هانی» گفته است که: پیامبر صلی الله علیه وآله به خانه من آمد و فرمود: آیا غذائی داری؟ عرض کردم: چیزی جز نان خشک و سرکه ندارم. فرمود: بیاور، خانه‌ای که در آن سرکه باشد خالی از نان خورش نیست. و «عبدالله بن سلام» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که پاره‌ای نان جو برداشت و خرمائی بر آن گذاشت و فرمود: این نان خورش این است، و خورد. و «انس» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله «ته دیک» را دوست می‌داشت (در معنای جمله «یعجبه الثفل» که در این روایت ذکر شده برخی گفته‌اند یعنی آنچه در ته ظرف و دیک می‌ماند، و برخی گفته‌اند یعنی «ترید» را دوست می‌داشت).

درباره گفتار پیامبر پیش از غذا خوردن

«عمر بن ابی سلمه» گفته است: خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شدم و نزد او غذائی حاضر بود، فرمود: پسر من بیا جلو و بسم الله بگو و با دست راست غذا بخور، و از قسمتی که در طرف تو قرار دارد بخور. و «ابو سعید خدری» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از صرف غذا می‌گفت: ستایش خدای را که به ما خورانید و نوشانید. و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: خدای متعال از بنده راضی می‌شود که غذائی بخورد و یا آبی بنوشد و در پی آن او را سپاس و ستایش گوید.

درباره کاسه پیامبر

«ثابت» گفته است: «انس بن مالک» کاسه چوبین ضخیمی را که با آهن بند زده بودند نزد ما آورد و گفت ای «ثابت» این کاسه رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

درباره میوه‌ای که پیامبر می‌خورد

«عبدالله بن جعفر» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله خیار را همراه خرما میل می فرمود. و «انس» گفته است: رسول خدا را مشاهده کردم که خربزه و خرما را با هم تناول می فرمود. و «ابوهریره» گفته است: مردم چون خرمای نوبر را می دیدند برای رسول خدا صلی الله علیه وآله می آوردند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله وقتی آن را می گرفت می فرمود: بار خدایا به میوه های ما برکت عطا فرما، و به شهر ما برکت عطا فرما، و در کیل (یک من) و کیل (یک چارک) ما برکت عطا فرما، بار خدایا ابراهیم بنده و خلیل و پیامبر تو بود و من نیز بنده و پیامبر توام، و او برای مکه دعا کرد، و من برای مدینه مثل آنچه او برای مکه دعا کرد دعا می کنم و همانند آن را همراه آن از تو می خواهم. آنگاه کوچکترین کودکی را که مشاهده می فرمود فرا می خواند و آن خرمای نوبر را به او می داد. «ربیع» دختر «معوذ بن عفرأ» گفته است: من برای پیامبر صلی الله علیه وآله طبقی خرما و خیار نورش که کُرک داشت بردم و او یک مشت نقره (یا طلا) به من عطا فرمود.

درباره آشامیدنی پیامبر

«ابن عباس» گفته است: من و «خالد بن ولید» همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله به خانه «میمونه» - همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و خاله «ابن عباس» و «خالد بن ولید» - وارد شدیم، ظرفی شیر بر ایمان آورد و رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن نوشید و من در طرف راست آن گرامی و «خالد» در طرف چپ او قرار داشت، به من فرمود: بقیه اش مال تو، و اگر خواستی آن را به خالد بده. عرض کردم: من باز مانده شما را به دیگری نمی دهم (و خودم برای تبرک آن را می خواهم). آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که خداوند به او غذائی خورنده بگوید: بار خدایا در آن به ما برکت بده و بهتر از آن را به ما عطا فرما. و کسی که خداوند به او آبی نوشانده بگوید: بار خدایا در آن به ما برکت بده و از آن به ما بیشتر عطا فرما. سپس فرمود: چیزی جز شیر هم جای غذا و هم جای آب را نمی گیرد.

در چگونگی آشامیدن پیامبر

«ابن عباس» گفته است: پیامبر در حالی که ایستاده بود از آب زمزم نوشید. و «انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله آب را در سه نفس می نوشید، و می فرمود: این طور گواراتر (و سیراب کننده تر) است.

درباره عطر زدن پیامبر

«انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله عطر را (که به او هدیه می شد) ردّ نمی کرد. و «ابن عمر» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند سه چیز را نباید ردّ کرد؛ پستی (برای تکیه)، روغن (که به سرو رو می مالند)، و عطر. و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند: باید عطر مردان بویش آشکار و رنگش پنهان باشد، و عطر بانوان رنگش آشکار و بویش پنهان باشد. و نیز فرموده‌اند: وقتی ریحان به شما می دهند ردّ نکنید که آن از بهشت بیرون آمده است. فصل: درباره سخن گفتن پیامبر صلی الله علیه وآله «انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله کلام را سه بار تکرار می فرمود تا بفهمی و دریایی. و «حسن بن علی» علیهما السلام فرموده است: از دائی خود «هند بن ابی هاله» که فردی با شناخت (و توصیف گر خوبی) بود تقاضا کردم سخن گفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله را برایم تعریف کن. گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله همواره محزون و در اندیشه بود و آسودگی نداشت، خیلی سکوت می کرد و جز برای ضرورتی سخن نمی گفت، سخن را با نام خدا آغاز و با نام خدا تمام می کرد، و خلاصه و پر معنا سخن می گفت، و گفتارش بی افزونی و کاستی بود؛ جفا کار و خوار و بی مایه نبود و نعمت را هر چند ناچیز، گرامی می داشت و از آن بدگوئی نمی کرد، جز آنکه مزه خوردنی‌ها را نه نکوهش می کرد و نه می ستود، و برای امور دنیایی و امور شخصی خود خشمگین نمی شد، ولی اگر از حق (و فرمان خدا) تجاوز می شد هیچ چیز جلوی خشم او را نمی گرفت تا انتقام آن را باز ستاند، و برای امور خود خشمگین نمی شد و انتقام نمی گرفت؛ وقتی اشاره می کرد با تمام دست اشاره می کرد، و چون تعجب می کرد دستها را بر می گرداند، و چون سخن می گفت دستها را به هم می پیوست و با انگشت شست دست چپ بر کف دست راست می زد، و چون خشمگین می شد روی بر می تافت، و چون شادمان می گشت چشم فرو می خوابانید، خنده اش بیشتر لبخند بود، و چون دهان به خنده می گشود دندانهایی همچون تگرگ سپید و درخشان پدیدار می شد.

درباره خنده پیامبر

«عبدالله بن حارث» گفته است: خنده رسول خدا صلی الله علیه وآله جز لبخند نبود. از «سعد» روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که در نبرد خندق چنان خندید که دندانهایش آشکار شد. روایت کننده می گوید از او پرسیدم: پیامبر صلی الله علیه وآله برای چه

خندید؟ گفت: مردی (از سپاه دشمن) سپری داشت، و «سعد» تیر انداز بود، و آن مرد با سپر اشاره می کرد و سپس سر خود را پنهان می ساخت، و «سعد» تیری برای او آماده کرد و چون سرش را بالا آورد تیر را به سوی او افکند و درست به هدف یعنی به پیشانی آن مرد اصابت کرد و او بازگشت و «سعد» (به استهزاء دشمن) پایش را بالا آورد، و پیامبر صلی الله علیه و آله خندید چنانکه دندانهایش پیدا شد. پرسیدم: از چه چیز خندید؟ گفت: از حرکت استهزاء آمیزی که با پا انجام داد.

درباره شوخی کردن پیامبر

«انس بن مالک» گفته است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای صاحب دو گوش! و همو گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما شوخی و همدمی می کرد، حتی گاهی به برادر (کوچک) من می گفت: ای ابوعمیر! نُغیر چه شد؟ (نُغیر = پرنده کوچکی شبیه گنجشک است و منقاری سرخ دارد). «ابوعیسی ترمذی» می گوید: از این روایت استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله شوخی می کرد، و نیز در این روایت دیده می شود که کودک خرد سالی را با کنیه [۱۸۶] مخاطب قرار داده و او را «ابو عمیر» خوانده است، و نیز معلوم می شود اشکالی ندارد که پرنده ای را به کودکی بدهند تا با آن بازی کند زیرا به او فرموده است «ای ابوعمیر، نُغیر چه شد»، و آن کودک پرنده ای داشت که با آن بازی می کرد و آن پرنده مرد و کودک بابت آن غمگین بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله با او شوخی می کرد و می فرمود: «ای ابوعمیر، نُغیر چه شد». (برخی گفته اند از این حدیث بیش از یکصد مسأله استنباط می شود که «ابن القاص» آنها را در یک باب ذکر کرده است). «ابوهریره» گفته است که به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا تو با ما شوخی و مزاح می کنی. فرمود: آری، اما جز حق و راست چیزی نمی گویم. و «انس بن مالک» گفته است: مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای مرکب سواری نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ترا بر بچه ناقه (= شتر ماده) سوار می کنم. آن مرد گفت: ای رسول خدا، بچه ناقه به چه درد من می خورد؟! فرمود: مگر هر شتری بچه ناقه ای نیست؟ «حسن» گفته است: پیر زنی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا، دعا کنید خداوند مرا به بهشت برد. فرمود: هیچ پیر زنی به بهشت نمی رود! آن زن برگشت، و گریه می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به او بگوئید یعنی در حالی که پیر است وارد بهشت نمی شود (و جوان می شود و به بهشت می رود) زیرا خدای متعال می فرماید:

«إِنَّا أَنْشَأْنَا نَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُربًا أَثْرَابًا» [۱۸۷]. «ما آنان را به بهترین وجهی ایجاد کرده، دوشیزگان باکره قرار داده‌ایم که زیبا روی و شیفته شوی و همتا و همسال شوهرانند».

در مورد گفتار پیامبر درباره شعر

«عائشه» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله به شعر «ابن رواحه» تمثّل می‌جست، و این شعر را از او باز می‌گفت: «و يَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَزُودْ». «کسی که به او مزد و توشه‌ای نداده‌ای برایت خبرها را می‌آورد» [۱۸۸]. و مصرع اول این بیت چنین است: «سَتُبْدِي لَكَ الْآيَامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا». «روزگار بزودی آنچه را نمی‌دانی برایت آشکار می‌سازد». و در روایتی ذکر شده که آن گرامی صلی الله علیه وآله به این بیت تمثّل جست اما آن را پس و پیش کرد و فرمود: «سَتُبْدِي لَكَ الْآيَامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَأْتِيكَ مَنْ لَمْ تَزُودْ بِالْأَخْبَارِ» و ابوبکر گفت ای رسول خدا، این طور نیست، و پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: من شاعر نیستم. و «ابوهریره» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: درستترین سخنی که شاعری گفته این شعر «لبید» [۱۸۹] است: «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ». «آگاه باش که هر چیزی بدون خدا پوچ و بیهوده است». و «امیه بن الصلت» [۱۹۰] نزدیک بوده است که مسلمان شود و ایمان آورد. توضیح: مصرع دوم شعر فوق این است: «و كُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَةَ زَائِلٌ». «و هر نعمتی سرانجام فانی و از دست رفتنی است»، و اینکه فرموده است «امیه بن الصلت نزدیک بوده که مسلمان شود و ایمان آورد» بدان جهت است که «امیه» در شعر خویش سخنان حکمت‌آمیزی ذکر کرده است. «جندب بجلی» گفته است: سنگی به انگشت رسول خدا صلی الله علیه وآله اصابت کرد و آن را مجروح و خونین ساخت، و پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هَلْ أَنْتَ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيَّتْ (وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَتْ)». آیا تو جز انگشتی که مجروح و خون آلوده شده چیز دیگری هستی، (و آنچه بر سر تو آمده در راه خدا و برای اوست). توضیح: این قضیه انگشت مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله و اصابت سنگ بر آن در برخی از جنگها رخ داد. و کلمه «اصبع» را ده نوع می‌توان قرائت کرد که همه آنها صحیح است: به فتح و ضمّ و کسر همزه اول آن، و فتح و ضمّ و کسر «ب» سوّمین حرف آن، که می‌شود نه وجه، و دهم «اصبوع» به اشباع ضمّه «ب» است. و شاعر همین مطلب را به ضمیمه انواع تلفظ کلمه «انمله» به نظم کشیده و گفته است: «وَوَهْمَزَ أَنْمَلَةٌ ثَلْثٌ وَ ثَالِثَهُوَ التَّشْعُ فِي إِصْبَعٍ وَ اخْتِمٌ بِأَصْبُوعٍ» (همزه «انمله» و حرف سوّم آن یعنی «میم» را سه گونه تلفظ کن یعنی به فتح و ضمّ و کسر - و کلمه «اصبع» نیز بر نه وجه است و ختم کن آن را به

«اصبوع» که ده وجه می شود). مردی به «براء بن عازب» گفت: ای ابوعمار، آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله را (در نبرد حنین) وا گذاشته و فرار کردید؟! گفت: نه به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه وآله از جنگ روی بر نتافت. ولی شتابندگان از مردم که قبیله «هوازن» با تیر به آنان حمله ور شده بودند پشت کردند، و در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله بر استر خویش سوار بود و «ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب» عنان مرکب پیامبر صلی الله علیه وآله را در دست داشت، و رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَانَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَبِّ» (من پیامبر راستینم، من فرزند عبدالمطلبم). «جابر بن سمره» گفته است: بیش از صد بار در مجلس پیامبر صلی الله علیه وآله حضور داشتم، و اصحاب او شعر می خواندند و چیزهایی از دوره جاهلیت را نقل می کردند و آن گرامی ساکت بود و گاهی همراه دیگران لبخند می زد. «عائشه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله برای حسان بن ثابت (شاعر معروف) در مسجد منبری می گذاشت که حسان بر آن می ایستاد و (با شعر خویش) از رسول خدا صلی الله علیه وآله ستایش و تمجید می کرد. یا گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه وآله دفاع می کرد. و رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: خدای متعال، حسان را تا وقتی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دفاع یا ستایش و تمجید می کند بوسیله روح القدس تأیید می فرماید.

درباره گفتار رسول خدا در شب نشینی

«عائشه» گفته است: یک شب رسول خدا صلی الله علیه وآله برای بانوانش داستانی نقل کرد، یکی از آنان گفت: این داستانی خرافی بود! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا می دانید «خرافه» چیست؟! «خرافه» مردی از قبیله «عذره» بود که جنیان او را در زمان جاهلیت اسیر کردند و مدتی طولانی در میان جنیان بود آنگاه او را به میان انسانها برگرداندند، و او شگفتیهایی را که در میان جنیان دیده بود برای مردم باز می گفت، و مردم گفتند: سخن خرافه! مرحوم محدث قمی می گوید: به گمان من زنی که این جسارت و بی ادبی را بر زبان آورده (و کلام پیامبر صلی الله علیه وآله را خرافی خوانده) عائشه (دختر ابوبکر) یا حفصه (دختر عمر) است، و از همین قضیه بسیاری ... که از آنان سر زده نیز دانسته می شود. و «ابوعیسی ترمذی» در «الشمائل المحمّدیة» در این باب حدیث «امّ زرع» را که میان محدثان مشهور است نقل کرده است.

درباره خواب پیامبر

«براء بن عازب» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی می خوابید کف دست راست را زیر گونه راست خود می نهاد و می گفت: پروردگارا، روزی که بندگان را زنده می کنی مرا از عذاب خود حفظ کن. و در روایت دیگری ذکر شده: روزی که بندگان را جمع می کنی. و «عائشه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله هر شب وقتی به بستر خود می رفت هر دو دست را جمع کرده و در آنها می دمید و در آنها سوره «قل هو الله احد» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» را می خواند، آنگاه بهر جای بدن خود که ممکن بود دست می کشید، و از سر شروع می کرد و سپس صورت و جلوی بدن (و این کار را سه بار انجام می داد). و «ابوقتاده» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی شبها استراحت می کرد بر طرف راست بدن می خوابید، و چون نزدیک صبح استراحت می کرد سر را روی کف دست می گذاشت. توضیح: سر را بدان جهت روی کف دست می گذاشت که به بیدار شدن بیشتر کمک می کند زیرا در این حالت انسان به خواب عمیق فرو نمی رود و بدین ترتیب اول وقت صبح را (برای نماز و عبادت) از دست نمی دهد.

درباره عبادت پیامبر

«مغیره بن شعبه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله آنقدر نماز خواند که پاهایش آماس کرد؛ به او عرض شد: آیا این طور خود را به زحمت می اندازید در حالی که خداوند گناه گذشته و آینده شما را آمرزیده است؟! [۱۹۱] فرمود: آیا بنده شکر گزار خدا نباشم (یعنی این عبادتها نیز به جهت شکر گزاری آنگونه احسانهای الهی است). و «عائشه» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله اول شب می خوابید آنگاه بر می خاست، و چون سحر می شد نماز وتر می خواند آنگاه به بستر خویش می آمد و اگر مایل بود با زوجه خویش مباشرت می فرمود، و چون بانگ اذان می شنید بر می خاست و اگر جنب بود غسل می کرد و گرنه وضو می گرفت و برای نماز (از منزل) بیرون می رفت. از «ابن عباس» روایت شده که شبی را در خانه «میمونه» (همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله) که خاله ابن عباس است گذرانده، و گفته است: من در عرض بستر خوابیدم و رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول آن استراحت کردند، و رسول خدا صلی الله علیه وآله تا نیمه شب یا اندکی پیش از آن و یا اندکی بعد از آن خوابیدند، آنگاه بیدار شدند و خواب را با دست کشیدن از چهره زد و دند و ده آیه آخر سوره آل عمران را قرائت کردند، سپس برخاستند و از مشک آبی که اویزان بود وضو گرفتند، و نیکو وضو گرفتند، آنگاه به نماز ایستادند. و من برخاستم و کنار پیامبر صلی الله علیه وآله ایستادم، و آن گرامی دست راست خویش را بر سرم نهاد سپس (به

مهربانی) گوش راست مرا گرفت و پیچاند، آنگاه دو رکعت نماز خواند، و بعد دو رکعت دیگر، و باز دو رکعت، و باز دو رکعت، و باز دو رکعت، و باز دو رکعت. «معن» راوی این حدیث تا شش مرتبه نقل کرده است. آنگاه نماز وتر خواند، سپس خوابید تا وقتی بانگ مؤذن را شنید برخاست و دو رکعت سبک نماز خواند، آنگاه بیرون (و به مسجد) رفت و نماز صبح را بجای آورد. و همو گفته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله شبها سیزده رکعت نماز می خواند. و «ابوهریره» گفته است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی شب برای عبادت بر می خیزید نماز را با دو رکعت سبک شروع کنید. و «عبدالله بن مسعود» گفته است: شبی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندم، آنقدر در نماز ایستادند که من خواستم کار نادرستی بکنم! از او پرسیدند: می خواستی چه بکنی؟ گفت: خواستم بنشینم و ادامه نماز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کنم! و «عائشه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته نماز می خواند و قرآن تلاوت می فرمود وقتی از قرائتش به اندازه سی یا چهل آیه باقی بود بر می خاست و ایستاده می خواند سپس به رکوع و سجود می رفت، آنگاه در رکعت دوم نیز همین طور عمل می کرد. «حفصه» گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته نماز نافله می خواند و سوره را با ترتیل قرائت می فرمود بطوری که از سوره های طولانی، طولانی تر می شد. و «ابوعیسی ترمذی» در «الشمائل المحمّدیّه» در اینجا فصلی درباره نماز چاشتگاه ذکر کرده است.

درباره نماز مستحبی در خانه

«عبدالله بن سعید» گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نماز در خانه ام و نماز در مسجد سؤال کردم، فرمود: می بینی خانه من چقدر به مسجد نزدیک است ولی در خانه نماز بخوانم نزد من بهتر از آن است که در مسجد بخوانم، مگر نماز واجب باشد (که در مسجد بهتر است).

درباره روزه پیامبر

«امّ سلمه» گفته است: ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دو ماه پیپی را روزه بدارد جز ماه شعبان و ماه رمضان را. و «عائشه» گفته است: ندیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ ماهی بیش از ماه شعبان روزه بدارد، بیشتر ماه شعبان بلکه تمام آن را روزه بود. و «عبدالله» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز اول هر ماه را روزه می داشت و کمتر جمعه ای بود که روزه

نباشد. و «ابوهریره» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال (به پیشگاه الهی) عرضه می‌شود و دوست دارم عمل من در حالی که روزه‌دار هستم عرضه شود. از «عائشه» و «امّ سلمه» سؤال شد: کدام عمل (عبادت) نزد رسول خداصلی الله علیه وآله پسندیده‌تر بود؟ گفتند: آنچه بر آن مداومت شود هر چند کم باشد.

درباره قرائت پیامبر

«امّ سلمه» گفته است: پیامبر صلی الله علیه وآله قرائت خود را قطع می‌کرد (و متصل به هم نمی‌خواند)، می‌گفت: «الحمد لله رب العالمین» و توقف می‌کرد، سپس می‌گفت: «الرحمن الرحیم» و توقف می‌کرد؛ و «مالک یوم الدین» قرائت می‌کرد (نه: مَلِک یوم الدین). «قتاده» گفته است: خداوند هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر آنکه زیبا چهره و خوش صدا بود، و پیامبر شماصلی الله علیه وآله نیز زیبا چهره و خوش صدا بود، و در صورت خویش (به هنگام تلاوت قرآن) ترجیح گرداندن صدا و موج و شکن دادن به آن به حالت غنا) بکار نمی‌برد. و «ابن عباس» گفته است: قرائت پیامبر صلی الله علیه وآله چنان بود که گاهی صدای مبارک او از داخل اطاق، در حیاط منزل شنیده می‌شد.

درباره گریستن پیامبر

«ابن مسعود» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود برایم قرآن بخوان. عرض کردم: ای رسول خداصلی الله علیه وآله، من برای شما بخوانم در حالی که قرآن بر شما نازل شده است؟! فرمود: دوست دارم آن را از غیر خودم بشنوم. و من سوره نساء را خواندم تا به این آیه رسیدم «وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَوْلٍ شَهِيداً - ... و ترا برای شهادت و گواهی بر اینها بیاوریم» [۱۹۲]، دیدم چشمان رسول خداصلی الله علیه وآله اشک می‌ریزند. و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله نماز می‌خواند و درون او از گریه صدائی همچون صدای جوشش دیک داشت. و «عائشه» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله پس از وفات «عثمان بن مظعون» در حالی که گریه می‌کرد او را بوسید. و «انس» گفته است: مادر دهن یکی از دختران رسول خداصلی الله علیه وآله حاضر بودیم، و رسول خداصلی الله علیه وآله کنار قبر نشسته بود و دیدم دو چشم او اشک می‌ریخت، و فرمود: آیا در میان شما کسی هست که دیشب مباشرت و آمیزش نکرده باشد؟ «ابوطلحه» (= عمو و شوهر مادر انس) گفت: من هستم. فرمود: (برای چیدن خشت و

کارهای تدفین) به درون قبر برو؛ و او به درون قبر دختر پیامبر صلی الله علیه وآله رفت. توضیح: شیخ ابراهیم بیجوری گفته است: در روایتی دیگر ذکر شده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند: کسی که شب پیش آمیزش و مباشرت کرده نباید (برای امور دفن) داخل قبر شود، و عثمان بن عفان (شوهر دختر فوت شده پیامبر صلی الله علیه وآله) دور شد و به کناری رفت زیرا همان شب با کنیز خود آمیزش و مباشرت کرده بود، و پیامبر صلی الله علیه وآله از روی نکوهش و سرزنش عثمان را که به همسر در حال مرگ خود توجه نکرده و در شب وفات او به مباشرت و آمیزش با کنیز خود مشغول بوده، ردّ کرد و نگذاشت داخل قبر دخترش شود. مرحوم محدّث قمی می گوید: تعجب می کنم با آنکه این روایت حاکی از بد رفتاری عثمان با زوجه اش دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است بطوری که او در حال مرگ و عثمان به آمیزش با کنیز مشغول بوده چنانکه گوئی شب دامادی اوست؛ باز اهل تسنن از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کنند به عثمان گفته است: به خدائی که جانم به دست اوست اگر صد دختر داشتیم آنان را یکی پس از دیگری به همسری تو در می آوردم!!

درباره بستر پیامبر

«عائشه» گفته است: بستری که رسول خدا صلی الله علیه وآله روی آن می خوابید پوستی انباشته از لیف خرما بود. از «حفصه» پرسیدند: بستر رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه تو چه بود؟ گفت: پلاسی بود که آنرا دو لا می انداختیم و روی آن می خوابید، یک شب با خود گفتم اگر آن را چهار لا بیندازم برای او نرمتر خواهد بود و آن را چهار لا انداختم، چون صبح شد فرمود: دیشب برایم چه بستری گذاشتید؟ گفتیم: همان بستر خودتان بود فقط آن را چهار لا کردیم که برایتان نرمتر باشد. فرمود: آن را مثل سابق (دو لا) بیندازید زیرا نرمی آن دیشب مرا از نماز باز داشت.

درباره فروتنی پیامبر

«انس» گفته است: زنی به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت با شما کاری دارم، فرمود: در هر راه و گذر مدینه که مایلی بنشین منمم آنجا می نشینم (و به کارت رسیدگی می کنم). و همو گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله به عیادت بیماران و تشییع جنازه ها می رفت، و بر الاغ سوار می شد، و دعوت بردگان را می پذیرفت، و روز نبرد با «بنی قریظه» بر الاغی که مهار و پالانی از جنس الیاف خرما داشت سوار بود. توضیح: در مورد سوار شدن بر الاغ (که کاری

متواضعانه بوده است) مسلمانان گذشته از پیامبر صلی الله علیه وآله پیروی می کردند، بطوری که «سالم بن عبدالله بن عمر» الاغی داشت که پیر شده بود، و فرزندان سالم از او خواستند سوار آن نشود و او نپذیرفت، یک گوش الاغ را بریدند باز بر آن سوار می شد، گوش دیگر آن را بریرند باز سوار می شد، دم آن را بریدند و باز او بر آن الاغ بی گوش و دم سوار می شد. و نیز «انس» گفته است: نزد آنان (اصحاب یا مسلمین) شخصی محبوبتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود؛ و گفته است: هنگامی که او را می دیدند برای او از جا بلند نمی شدند زیرا می دانستند که آن گرامی از این کار خوشش نمی آید. و به «عائشه» گفتند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه خود چه می کرد؟ گفت: او نیز انسانی از جمله انسانها بود؛ لباسش را تمیز می کرد، و گوسفندش را می دوشید، و کارهای خود را انجام می داد. («ابن ابی هاله») نقل کرده است که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: از دائی خود «هند بن ابی هاله» که فردی آگاه و با شناخت بود در مورد اوصاف رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال کردم و مایل بودم در این مورد شمه ای برایم تعریف کند؛ گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله بزرگوار و با شخصیت بود، چهره اش چون ماه تمام می درخشید...» و تمام حدیث را ذکر کرده است [۱۹۳]. و امام حسن علیه السلام فرمود: گفته های او را مدتی از امام حسین علیه السلام پوشیده داشتم آنگاه برای او باز گفتم و دیدم قبل از من از «هند بن ابی هاله» پرسیده و نیز از پدرش در مورد امور پیامبر صلی الله علیه وآله در داخل خانه و خارج خانه و قیافه پیامبر سؤال کرده و چیزی را باقی نگذاشته است. امام حسین علیه السلام فرموده است: از پدرم در مورد رسول خدا صلی الله علیه وآله در داخل خانه سؤال کردم، فرمودند: وقتی به خانه اش می رفت اوقاتش را سه قسمت می کرد یک قسمت برای خدا، و یک قسمت برای خانواده اش، و یک قسمت برای خودش؛ آنگاه قسمت خودش را نیز میان خود و مردم تقسیم می کرد، و آن را برای بستگان و بزرگان صحابه (که در منزلش به خدمت او می رسیدند) قرار می داد، و روش او در قسمت مربوط به امت آن بود که افراد با فضیلت را به اندازه فضل و برتری دینی آنان در پذیرش و وقت مقدم می داشت، و برخی از آنان یک حاجت و برخی دو حالت و برخی حوائج متعددی داشتند، و پیامبر صلی الله علیه وآله آنطور که صلاح ایشان و امت بود به خواسته هایشان رسیدگی می کرد و در خور آنان مطالبی می فرمود، و سفارش می کرد گفته هایش را حاضران به غائبان ابلاغ کنند، و می فرمود حاجت کسی را که خود نمی تواند عرض حاجت کند به من برسانید که هر کس حاجت ناتوانی را به زمامداری برساند خداوند گامهایش را روز قیامت ثابت و استوار می دارد. نزد پیامبر صلی الله علیه وآله جز این چیز

دیگری ذکر نمی‌شد و از کسی غیر از این را نمی‌پذیرفت، سران و پیشاهنگان قوم به خدمتش می‌رسیدند و با استفاده و بهره‌مندی پراکنده می‌شدند و با هدایت و راهنمایی برای دیگران بیرون می‌رفتند. فرمود: از آن گرامی پرسیدم پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون از خانه و در اجتماع چگونه عمل می‌کردند؟ فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان را از سخنان زائد و بی‌فایده نگاه می‌داشت و به مردم الفت می‌بخشید و آنان را گریزان نمی‌ساخت، و بزرگ هر قومی را احترام می‌کرد و به حکومت و ریاست آنان می‌گماشت، و از مردم پرهیز و احتیاط می‌کرد بدون آنکه خوشروئی و خوش اخلاقی خود را از آنان باز دارد، و از اصحاب خود جویا می‌شد و ملامت می‌نمود، و از مردم در مورد اموری که در جامعه می‌گذرد سؤال می‌کرد، و نیکی را تحسین و تقویت می‌فرمود، و بدی را نکوهش و تضعیف می‌کرد، رفتاری معتدل و یک‌رنگ و هماهنگ داشت، هیچ غفلت نمی‌ورزید مبادا دیگران به غفلت و انحراف دچار شوند، برای هر وضعیتی که پیش آید تهیّه و آمادگی داشت، از حق کوتاهی و تجاوز نمی‌کرد، نیکان مردم به او نزدیک بودند و برترین آنان نزد او کسی بود که برای مردم خیر خواهرتر باشد، و مقام کسی پیش او بزرگتر بود که در یاری و همکاری دیگران بهتر باشد. فرمود: در مورد مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم. فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله جز با یاد خدا بر نمی‌خاست و نمی‌نشست، و چون بر گروهی وارد می‌شد در دنباله مجلس کنار دیگران می‌نشست، و به دیگران نیز فرمان می‌داد بهمین روش عمل کنند، بهره هر یک از هم مجلسان را از مصاحبت خویش مراعات می‌کرد و همنشین او فکر نمی‌کرد کسی از او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محترمتر باشد، هر کس با او می‌نشست یا در مورد حاجتی با او سخن می‌گفت پیامبر از او روی بر نمی‌تافت تا خود او از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می‌شد و می‌رفت، و هر کس از او درخواستی می‌کرد او را جز با انجام خواسته‌اش یا گفتاری نرم و دلپذیر بر نمی‌گرداند، خوشروئی و خوش اخلاقی او همه مردم را شامل می‌شد، و بدین ترتیب برای آنان همچون پدری بود، و مردم نزد او در حق مساوی بودند، مجلس او مجلس بردباری و شرم و درستکاری و شکیبائی بود، در مجلس او صداها بلند نمی‌شد، و از کسی عیب‌جوئی نمی‌کردند، و لغزشهای برخی افراد مجلس در جای دیگر باز گو نمی‌گردید، با هم به سازگاری و انعطاف رفتار می‌کردند بلکه نسبت به هم فروتنی می‌ورزیدند، بزرگتر را احترام می‌کردند و بر کوچکتر مهربانی می‌نمودند و نیازمند را بر خود مقدّم می‌داشتند و غریب را مراعات می‌نمودند.

«انس» گفته است: ده سال خدمتکار پیامبر صلی الله علیه وآله بودم، و هرگز به من کمترین سخن خشونت آمیزی نگفت، و در مورد هیچ کاری به من نفرمود چرا چنین کردی؟ و در مورد چیزی ایراد نگرفت که چرا آن را رها کردی یا چرا انجام ندادی؟؛ و رسول خدا صلی الله علیه وآله از خوش اخلاق ترین مردم بود و هیچ دیبا و حریری را لمس نکرده ام که نرم تر از دست رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد، و هیچ مُشک و عطری نبوییده ام که خوشبو تر از عرق پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. و «عائشه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله دشنام دهنده و بیهوده گو و فریاد زننده در بازارها نبود، و بدی را با بدی تلافی نمی کرد بلکه عفو و گذشت می فرمود. و نیز گفته است: مردی اجازه خواست که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله برسد و من نزد ایشان حاضر بودم، فرمود: این شخص برای فامیل خود وابسته بدی است، آنگاه اجازه داد بیاید، وقتی وارد شد با او به نرمی سخن گفت، چون بیرون رفت عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد او چنان گفתי آنگاه با او به نرمی حرف زدی؟! فرمود: ای عائشه، از بدترین افراد کسی است که مردم به جهت پرهیز از زشتگوئیش او را ترک کنند یا از او دوری جویند. و امام حسین بن علی صلوات الله علیهما فرموده است: از پدرم در مورد رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله در میان معاشرانش پرسیدم؟ فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله همواره گشاده رو، و خوش اخلاق، و نرم رفتار بود، و خشن و سخت دل و فریاد گر و دشنام گو و عیب جو و سخن چین نبود، از آنچه خوشایندش نبود چشم پوشی می کرد، و امیدوار به خود را مأیوس نمی ساخت و در امید و خواسته اش او را محروم و ناکام نمی فرمود، خود را از سه چیز بر کنار داشته بود: جدل، و زیاده روی، و امور بی فایده؛ و مردم را نیز از سه چیز مصون می داشت: از کسی بدگوئی نمی کرد، و عیب جوئی نمی نمود، و از امور پنهان و ناپسند کسی جستجو نمی فرمود. و جز در مورد چیزی که امید ثواب الهی در آن داشت سخن نمی گفت، و چون سخن می گفت معاشرانش چنان ساکت می ماندند و گوش می سپردند که گوئی مرغ بر سرشان نشسته است، و چون آن گرامی ساکت می شد سخن می گفتند، نزد او در گفتگویی جدل و دعوا نمی کردند، و هر کس در خدمت او صحبت می کرد همه به او گوش می دادند تا سخنش تمام شود، گفتگویشان در خدمت او پیرامون همان چیزی بود که نخستین ایشان می گفت، و آن گرامی از آنچه آنان می خندیدند می خندید و از آنچه تعجب می کردند تعجب می کرد، و بر ناروا گوئی و ناروا خواهی افراد غریب و تازه وارد شکیبائی می فرمود تا آنجا که گاهی اصحاب او آنان را باز می داشتند، و

می فرمود: هر وقت نیازمندی را مشاهده کردید که دنبال حاجت خویش است او را یاری نمائید، و ستایش و تعریف را نمی پذیرفت مگر از کسی که درصد جواب و جبران ستایش و تعریف او باشد، و سخن کسی را قطع نمی کرد مگر وقتی که به ناحق سخن گوید که در این صورت کلام او را با نهی کردن یا برخاستن قطع می کرد. «جابر بن عبدالله» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز در برابر خواهش کسی «نه» نگفت. و «انس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی برای فردا ذخیره نمی کرد. و از «عمر بن خطاب» روایت شده که: مردی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و تقاضا کرد چیزی به او عطا کند، فرمود: چیزی ندارم ولی به حساب من خرید کن وقتی چیزی پیدا کردم آن را می پردازم. «عمر» گفت: ای رسول خدا به او بخشش کردی در حالی که خداوند چیزی را که در توان شما نیست بر شما تکلیف نکرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از گفتار عمر بدش آمد، و مردی از انصار عرض کرد: ای رسول خدا، انفاق کن و از جانب خدای متعال از فقر و کمبودی نترس؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم فرمود و از حرف آن انصاری خوشحال شد و گفت: از جانب خدا به همین روش مأمور شده‌ام.

در مورد حیای پیامبر

«ابو سعید خدری» گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله از دوشیزه پرده نشین پر حیاط بود، و چنان بود که چون از چیزی خوشش نمی آمد در چهره اش معلوم می شد.

در مورد حجامت و خون گرفتن رسول خدا

از «انس» در مورد کسب کسی که پیشه اش حجامت و خون گرفتن است سؤال شد؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله حجامت کردند و «ابوطیبه» - که اسمش «نافع» و غلام قبیله «بنی حادثه» بود از او خون گرفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد دو صاع غذا به او بدهند و با قبیله و اربابان او نیز صحبت کرد و آنان نیز قسمتی از مالیات و مواجبی را که از او می گرفتند کسر کردند، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برترین معالجات شما حجامت کردن است، یا فرمود: از بهترین معالجات شما حجامت کردن است. و «انس» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رگهای دو طرف گردن و در کتف حجامت می کرد، و در روزهای هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم ماه حجامت می فرمود.

درباره نامه‌های پیامبر

«سیوطی» رساله‌ای نوشته و آنرا «البهجة السنية في الاسماء النبوية» نامیده است، و قریب به پانصد نام را ذکر کرده است. «حذیفه» گفته است: با پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی راه‌های مدینه مواجه شدم، و فرمود: من محمدم، و من احمدم، و من پیامبر رحمتم و پیامبر توبه‌ام، و من مقفی (= پیامبری که از پی سایر پیامبران گسیل شده) هستم، و من حاشر (= جمع کننده) هستم، و من پیامبر جنگ‌ها و نبردهایم.

در مورد وضع زندگی پیامبر

«ابوطلحه» گفته است: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از گرسنگی شکایت کردیم و هر یک لباس را کنار زده و نشان دادیم که از گرسنگی سنگ بر شکم بسته‌ایم، و پیامبر به ما نشان داد که از گرسنگی دو سنگ بر شکم بسته است. «انس» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در راه خدا آنقدر خوف و خطر تحمل کردم که هیچکس نکرده است، و در راه خدا آنقدر آزار دیدم که هیچکس ندیده است، و سی شبانه روز بر من گذشت که برای من و «بلال» غذائی که موجود زنده‌ای بخورد وجود نداشت مگر آنقدر کم و ناچیز که می‌شد زیر بغل بلال پنهان ساخت.

در مورد سن پیامبر

«ابن عباس» گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بعثت و نزول وحی سیزده سال در مکه ماند، و ده سال در مدینه، و در سنّ شصت و سه سالگی رحلت فرمود.

در مورد وفات پیامبر

«عائشه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام رحلت مشاهده کردم که کاسه‌ای آب نزد او بود و آب به صورت خویش می‌زد و می‌گفت: بار خدایا مرا بر سختی‌های مرگ یاری فرما، یا گفته است: بر سكرات و بیهوشی‌های مرگ. و گفته است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت در دفن او اختلاف کردند، و ابوبکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی شنیده‌ام که فراموش نمی‌کنم، فرمود: خداوند هیچ پیامبری را قبض روح نمی‌کند مگر در مکانی

که دوست دارد در آن دفن شود؛ او را در مکان بسترش دفن کنید. و «انس» گفته است: روزی که رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه وارد شد همه چیز به وجود او درخشان و نورانی شد و روزی که رحلت فرمود همه چیز تاریک و ظلمانی گردید، و ما هنوز دست از خاک او نتکانده و دفن او را به پایان نرسانده بودیم که دلهامان به انکار پرداخت. و گفته است: وقتی رسول خداصلی الله علیه وآله در حالت احتضار بود فاطمه علیها السلام گفت: آه از این رنج و اندوه، و پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بعد از این بر پدر تو رنج و اندوهی نخواهد بود، اینک (مرگ) که هیچکس را و نمی‌گذارد به سراغ پدر تو آمده است، بازگشت و دیدار روزقیامت است.

در مورد میراث پیامبر

«ابوهریره» گفته است: فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و فرمود: چه کسی از توارث می‌برد؟ گفت: خانواده و فرزندانم. فرمود: پس چرا باید من از پدرم ارث نبرم؟! ابوبکر گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: کسی از من ارث نمی‌برد! اما من مخارج کسی را که رسول خداصلی الله علیه وآله مخارجش را می‌پرداخته می‌پردازم و به هر کسی که رسول خداصلی الله علیه وآله نفقه می‌داده نفقه می‌دهم [۱۹۴]. و «عائشه» گفته است: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود....

درباره دیدار پیامبر در خواب

پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: هر کس مرا در خواب ببیند مرا دیده است زیرا شیطان نمی‌تواند به شکل من در آید. و فرموده است: رؤیای من یک قسمت از چهل و شش قسمت نبوت و پیامبری است.

پاورقی

[۱] امالی صدوق ص ۴۴، من لایخصره الفقیه ص ۵۱۹، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۹۸.

[۲] سوره آل عمران: آیه ۱۴۴.

[۳] سوره صف: آیه ۶.

[۴] سوره جن: آیه ۱۸.

[۵] سوره طه: آیه ۱ و ۲.

- [۶] سوره یس: آیه ۴ - ۱.
- [۷] سوره قلم: آیه ۳ - ۱.
- [۸] سوره مزمل: آیه ۱.
- [۹] سوره مدثر: آیه ۱.]
- [۱۰] سوره طلاق: آیه ۱۱ - ۱۰.
- [۱۱] بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۱۰۱.
- [۱۲] سوره نحل: آیه ۴۳.
- [۱۳] سوره زخرف: آیه ۴۴.
- [۱۴] اصول کافی ج ۱، ص ۲۱۰، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۳۵۹.
- [۱۵] سوره طلاق: آیه ۱۰ و ۱۱.
- [۱۶] عیون اخبار الرضا علیه السلام ص ۱۳۲، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۳۶۳.
- [۱۷] مکارم الاخلاق، ص ۲۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.
- [۱۸] مجالس مفید ص ۱۲۶، امالی شیخ طوسی ص ۱۵۴، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۳۲۳ - ۳۲۵.
- [۱۹] امالی صدوق ص ۳۷۱، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۳۱۴.
- [۲۰] سوره واقعه: آیه ۱۰ - ۸.
- [۲۱] سوره حجرات: آیه ۱۳.
- [۲۲] کشف الغمه ص ۵، امالی صدوق ص ۳۷۴، بحار الانوار ج ۱۶، ص ۱۲۰ و ۳۱۵، تفسیر ابوالفتوح رازی چاپ کتابخانه مرعشی قم ج ۴، ص ۳۲۸.
- [۲۳] سوره اعراف: آیه ۱۷۲.
- [۲۴] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲ - ۱۰، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۳.
- [۲۵] امالی صدوق، ص ۱۳۰ - خصال صدوق، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ - امالی طوسی، ص ۳۵ و ۳۶ - با قدری تفاوت، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۳ الی ۳۲۴.
- [۲۶] خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۶.
- [۲۷] امالی شیخ طوسی، ص ۱۷۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۶.
- [۲۸] در روایات اسلامی عمده ۱۲۴ هزار ذکر شده اما در این روایت و نیز در انجیل برنابا ۱۴۴ هزار آمده است (مؤلف).
- [۲۹] اختصاص چاپ جامعه مدرسین قم با تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۶۳ - بحار الانوار، ج

۱۶، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

[۳۰] سوره طه: آیه ۶۸.

[۳۱] امالی صدوق، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ احتجاج، ص ۲۷ و ۲۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۶.

[۳۲] اختصاص - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۷۷.

[۳۳] عیون اخبار الرضا، ص ۲۰۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

[۳۴] کمال الدین صدوق، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۴.

[۳۵] باید توجه داشت که مفاخره در میان برگزیدگان و مقربان آسمانی که از آرایش عُجب و

کبر بدورند غیر از فخر فروشی و خودستائی انسانهای جاهل و مغرور است؛ که مفاخره آن

گرامیان تحدیث نعمت الهی و شکر منعم حقیقی و نعمتهای نامتناهی اوست و نیز ارشاد و

هدایت و بیان حقیقت و ترسیم معرفت و باز داشت از گمراهی ... و بسا رازهای دیگر که در

مسیر ایمان و معرفت تفسیر می‌پذیرد، چنانکه در برخی روایات مفاخره‌ای میان امیرمؤمنان علی

و سیده بانوان زهرا علیهما السلام در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله نقل شده که بسیار پر

لطف و زیباست ... و «کار نیکان را قیاس از ما مگیر» (مؤلف).

[۳۶] ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۱۲۴ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۳۷] سوره انبیاء: آیه ۲۴.

[۳۸] تفسیر فرات، ص ۹۶ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۵۲.

[۳۹] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۳.

[۴۰] بصائر الدرّجات، ص ۳۵ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۴۴.

[۴۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۵۱ و ۲۵۲ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۵.

[۴۲] سوره آل عمران: آیه ۷.

[۴۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۰.

[۴۴] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۶، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۴.

[۴۵] بصائر الدرّجات، ص ۷۶ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳۶.

[۴۶] امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۷.

[۴۷] مکارم الاخلاق، ص ۲۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

[۴۸] مکارم الاخلاق، ص ۳۷ و ۳۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

[۴۹] مکارم الاخلاق، ص ۴۱ - ۱۴، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۴ - ۲۲۹.

[۵۰] امالی صدوق، ص ۴۴ - من لایحضره الفقیه، ص ۵۱۹ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۰۰ - ۹۸.

[۵۱] خصال، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷ - امالی صدوق، ص ۱۴۴ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۴.

[۵۲] مکارم الاخلاق، ص ۳۲ - ۲۷، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶ - ۲۴۱.

[۵۳] عیون الاخبار الرضاعیه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

[۵۴] عیون الاخبار الرضاعیه السلام، ج ۲، ص ۳۶ - ۳۴.

[۵۵] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۷.

[۵۶] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۸۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۷.

[۵۷] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۸۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۱.

[۵۸] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.

[۵۹] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۷.

[۶۰] مکارم الاخلاق، ص ۳۲ و ۳۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

[۶۱] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۸۶ و ۱۸۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۸.

[۶۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۵.

[۶۳] مکارم الاخلاق، ص ۳۴ و ۳۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۸ و ۲۴۹، و عیون اخبار

الرضا، ج ۲ ص ۳۴ و ۳۵ و فروع کافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

[۶۴] ممکن است این سجده مانند تسبیح همه اشیاء (ان من شیء الا یسبح بحمده) و سجده گیاه و درخت (و النجم و الشجر یسجدان) که در قرآن کریم به آنها تصریح شده است به چشم ظاهر مردم محسوس نبوده و در عالم باطن و ملکوت بوده باشد (مؤلف).

[۶۵] مکارم الاخلاق، ص ۳۴ و ۳۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۹ و ۳۶۸.

[۶۶] مکارم الاخلاق، ص ۱۴، الی ۴۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹ الی ۲۵۴.

[۶۷] مکارم الاخلاق، ص ۱۴، الی ۴۱ - فروع کافی، ج ۱، ص ۸، ج ۲، ص ۲۱۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹، الی ۲۵۴ و ۲۷۲.

[۶۸] فروع کافی، ج ۲، ص ۲۲۶ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

[۶۹] آس درختی است شبیه به درخت انار، برگهایش سبز و خوشبو و گلش سفید و معطر است.

[۷۰] عیون اخبار الرضاعیه السلام، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱.

- [٧١] عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٦٣.
- [٧٢] عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٤٧.
- [٧٣] بحار الانوار، ج ١٦، ص ٩٥ و ج ١١، ص ٦٣.
- [٧٤] بحار الانوار، ج ١٦، ص ٩٥، قرب الاسناد ص ٣١.
- [٧٥] خصال، ج ١، ص ٣٢ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٩٦.
- [٧٦] مناقب شهر آشوب، ج ١، ص ١٠٠ و ١٠١.
- [٧٧] طبّ الائمه، ص ٦٩ و ٧٠ - بحار الانوار، ج ١٧، ص ٣٣.
- [٧٨] اصول كافي، ج ٢، ص ٦٦١ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٥٩.
- [٧٩] مكارم الاخلاق، ص ٢٦ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٤٠.
- [٨٠] مكارم الاخلاق، ص ٢٦ - ٢١ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٣٦ و ٢٤١.
- [٨١] فروع كافي، ج ١، ص ٤٢٠ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٧٦.
- [٨٢] مناقب شهر آشوب، ج ١، ص ٨٠ و ٨١ - اثبات الهداء، ج ٢، ص ١٣١ - خرائج، ص ١٨٩ - بحار الانوار، ج ١٧، ص ٣٦٥ و ٣٧٠ و ٣٨٠.
- [٨٣] مكارم الاخلاق، ص ١٤، ص ٤١ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٢٩ الى ٢٥٤.
- [٨٤] امالي صدوق، ص ٢٩٧ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢١٦ و ٢١٧.
- [٨٥] عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٣٠ - صحيفه الرضا، ص ٢٢ - امالي شيخ مفيد، ص ٧٢ و ٧٣ - مكارم الاخلاق، ص ٢٣ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٢٠ و ٢٣٨.
- [٨٦] صحيفه الرضا، ص ١٥ - عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٤٠ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٢٥.
- [٨٧] مكارم الاخلاق، ص ٢٥ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٣٩.
- [٨٨] بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٨٤ به نقل از تمحيص.
- [٨٩] سوره توبه: آيه ٥٥.
- [٩٠] سوره طه: آيه ١٣١.
- [٩١] اصول كافي، ج ٢، ص ١٣٧ - روضه كافي، ص ١٦٨ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٨٠.
- [٩٢] فروع كافي، ج ١، ص ٢٥٣ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٧٥.
- [٩٣] عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٦٤.
- [٩٤] فروع كافي، ج ٢، ص ١٥٧ و ١٥٨ - محاسن، ص ٤٥٧ - بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢٢٥ و ٢٦١ و ٢٦٢ و ٢٦٣.

[۹۵] امالی طوسی، ص ۲۵۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

[۹۶] امالی صدوق، ص ۴۴ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۱ - علل الشرایع، ص ۵۴ - من لا یحضره الفقیه، ص ۵۹ - خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۳۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۲۱۵.

[۹۷] مکارم الاخلاق، ص ۱۴ و ۱۵ و ۲۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹ و ۲۴۰.

[۹۸] مکارم الاخلاق، ص ۲۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۸.

[۹۹] محاسن، ص ۴۵۷ - مکارم الاخلاق، ص ۱۵ - فروع کافی، ج ۲، ص ۱۵۷ - بحار الانوار ج ۱۶، ص ۲۲۶.]

[۱۰۰] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۲ به نقل از کتاب «حسین بن سعید».

[۱۰۱] مناقب شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶ و ۲۲۸.

[۱۰۲] مکارم الاخلاق، ص ۱۶ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱.

[۱۰۳] امالی شیخ طوسی، ص ۲۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۷.

[۱۰۴] مکارم الاخلاق، ص ۲۲ و ۲۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

[۱۰۵] مکارم الاخلاق، ص ۱۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

[۱۰۶] فروع کافی، ج ۱، ص ۳۶۹ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۵.

[۱۰۷] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۱ به نقل از کتاب «حسین بن سعید».

[۱۰۸] امالی صدوق، ص ۲۹۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

[۱۰۹] «عبدالله» پدر «جابر» از شهدای نبرد اُحُد و همراه حضرت «حمزه بن عبدالمطلب» و سایر شهیدان در اُحُد مدفون است.

[۱۱۰] هر اوقیه برابر با چهل در هم بود و بعداً برابر با شصت در هم شد، و در اصطلاح زرگران برابر با دوازده در هم است (به نقل از فرهنگ لاروس عربی).

[۱۱۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۸ و ۱۹ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

[۱۱۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۱ و ۶۷۲ - روضه کافی، ص ۲۶۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۰ و ۲۶۹.

[۱۱۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۹.

[۱۱۴] مکارم الاخلاق، ص ۲۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

[۱۱۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

- [۱۱۶] مکارم الاخلاق، ص ۲۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۰.
- [۱۱۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۴.
- [۱۱۸] مکارم الاخلاق، ص ۲۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵.
- [۱۱۹] مکارم الاخلاق، ص ۲۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.
- [۱۲۰] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۹.
- [۱۲۱] مناقب شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.
- [۱۲۲] فروع کافی، ج ۲، ص ۱۸۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۹.
- [۱۲۳] تفسیر عیاشی ذیل آیه «۸۴ سوره نساء»، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۴۰ - تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۹۸.
- [۱۲۴] بحار، ج ۱۶، ص ۲۲۶ و ج ۱۷، ص ۳۷۹ به نقل از خرائج.
- [۱۲۵] مکارم الاخلاق، ص ۲۴ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۹.
- [۱۲۶] مکارم الاخلاق، ص ۲۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵.
- [۱۲۷] فروع کافی، ج ۱، ص ۴۳۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۶.
- [۱۲۸] بحار، ج ۱۶، ص ۲۸۳ به نقل از کتاب «حسین بن سعید».
- [۱۲۹] بحار، ج ۱۶، ص ۳۴۰ و ۲۳۲ - مکارم الاخلاق، ص ۱۷.
- [۱۳۰] سوره نساء: آیه ۸۴.
- [۱۳۱] تفسیر عیاشی ذیل آیه ۸۴ سوره نساء، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۴۰ - تفسیر برهان بحرانی، ج ۱، ص ۳۹۸.
- [۱۳۲] سوره مائده، آیه ۶۷.
- [۱۳۳] تفسیر فرات، ص ۳۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۷.
- [۱۳۴] معانی الاخبار، ص ۹۲ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۵۶ و ۱۵۸ - اختصاص، ص ۱۸۷.
- [۱۳۵] مجالس مفید، ص ۱۲۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۶.
- [۱۳۶] مکارم الاخلاق، ص ۱۹ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۴.
- [۱۳۷] روضه کافی، ص ۲۶۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.
- [۱۳۸] عیون اخبار الرضا، ص ۲۲۷ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۳.
- [۱۳۹] بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۲ به نقل از شرح شفای قاضی عیاض، ص ۷۲ - ۶۷.
- [۱۴۰] امالی شیخ طوسی، ص ۴۷ و ۴۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۸.

[۱۴۱] سوره آل عمران: آیه ۹۴ - ۹۰.

- [۱۴۲] تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۲۳۱ چاپ قدیم «و ج ۲، ص ۳۵۸ چاپ مکتبه الصدوق با تصحیح استاد علی اکبر غفاری»، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۶.
- [۱۴۳] امالی شیخ طوسی، ص ۲۲ - بحار الانوار، ص ۱۶، ص ۲۸۷.
- [۱۴۴] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۴ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۸.
- [۱۴۵] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۴ و ۵۰۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۸.
- [۱۴۶] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۰۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۷.
- [۱۴۷] سوره طه: آیه ۱ و ۲.
- [۱۴۸] اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۴.
- [۱۴۹] اصول کافی، ج ۲، ص ۹۸ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۴.
- [۱۵۰] اشاره به آیه ۲ سوره فتح.
- [۱۵۱] تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۴۳۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.
- [۱۵۲] فروع کافی، ج ۲، ص ۲۰۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۱.
- [۱۵۳] فروع کافی، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۱۲ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.
- [۱۵۴] فروع کافی، ج ۱، ص ۲۰۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۳.
- [۱۵۵] مکارم الاخلاق، ص ۲۷ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۲.
- [۱۵۶] نوادر راوندی، ص ۳۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۳.
- [۱۵۷] فروع کافی، ج ۱، ص ۲۸۳ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۴.
- [۱۵۸] فروع کافی، ج ۱، ص ۳۰۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۴.
- [۱۵۹] طبقات این سعد چاپ بیروت، ج ۱، ص ۱۱۶.
- [۱۶۰] تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۱۰۰ و ۱۱۵ - بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۶۳.
- [۱۶۱] مکارم الاخلاق، ص ۲۰ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵.
- [۱۶۲] بحار، ج ۲۰، ص ۲۱ - مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۰۰.
- [۱۶۳] بحار، ج ۱۶، ص ۲۷۵.
- [۱۶۴] سوره انفال: آیه ۴۲.
- [۱۶۵] سوره آل عمران: آیه ۱۰۲.
- [۱۶۶] سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

[۱۶۷] سوره نساء: آیه ۱.

[۱۶۸] سوره یونس: آیه ۳۲.

[۱۶۹] تفسیر فرات، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۷۶ - ۳۷۵.

[۱۷۰] مجالس شیخ طوسی، ص ۶۴ و ۶۵ - بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۸ و ۳۲۰.

[۱۷۱] سوره احزاب: آیه ۵۶.

[۱۷۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۲ - بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۱.

[۱۷۳] تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۰۱ به نقل از اصول کافی.

[۱۷۴] تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۰۲ به نقل از کافی و من لایحضره الفقیه.

[۱۷۵] تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۰۳ به نقل از معانی الاخبار.

[۱۷۶] سوره احزاب: آیه ۲۱.

[۱۷۷] سوره حشر: آیه ۷.

[۱۷۸] سوره نساء: آیه ۵۹ - سوره مائده: آیه ۹۲ - سوره نور: آیه ۵۴ - سوره محمدصلی الله

علیه وآله: آیه ۳۳ - سوره تغابن: آیه ۱۲.

[۱۷۹] سوره نساء: آیه ۸۰.

[۱۸۰] نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰.

[۱۸۱] سوره محمدصلی الله علیه وآله: آیه ۲۲.

[۱۸۲] برخی از علماء فرموده‌اند چون در سوره هود خداوند خطاب به پیامبرصلی الله علیه وآله

فرموده است: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ - استقامت‌نما چنانکه مأمور شده‌ای» به جهت سختی و

صعوبت استقامت و انجام این فرمان پیامبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: سوره هود مرا پیر کرده

است (مترجم).

[۱۸۳] به واژه «سرمه» و «اثمه» در تحفه حکیم مؤمن مراجعه شود (مترجم).

[۱۸۴] عین برخی از نامه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که به سران و پادشاهان نوشته‌اند

هم‌اکنون در موزه‌ها و کتابخانه‌ها موجود است، و عکس و گراور آن در بعضی کتب مربوطه درج

شده و ما آن را ملاحظه کرده‌ایم و در ذیل نامه‌ها که بر روی پوست و به خط کوفی نوشته شده

نقش مهر مبارک پیامبرصلی الله علیه وآله با عبارت «محمد رسول الله» کاملاً آشکار است، این

تذکر را لازم می‌دانیم که در مهر پیامبرصلی الله علیه وآله کلمه «الله» در بالای مهر و «رسول»

در وسط و «محمد» در پائین قرار دارد که مشهود است آن گرامی به احترام نام مقدس الهی

مُهری را به این صورت ترتیب داده است. (مترجم).

[۱۸۵] «إزار» هم بر شلوار اطلاق می‌شود و هم بر پارچه ندوخته‌ای که قوم عرب مثل لُنگ و حوله به کمر می‌بستند و از کمر تا پاها را می‌پوشاند، و در روایت فوق ظاهراً نوع دَوَم مورد نظر است. (مترجم).

[۱۸۶] در میان اقوام عرب مرسوم بوده است که در مقام خطاب، به‌عنوان احترام اسم کوچک مخاطب را ذکر نمی‌کردند و به‌جای آن کنیه او را می‌گفتند؛ و «کنیه» اسم دَوَم و محترمانه افراد بود که معمولاً برای مردان با کلمات «اب»، «ابن» و «اخ»، و برای زنان با کلمات «ام»، «بنت» و «اخت» آغاز می‌گردید مثل: «ابوطالب»، «ابوالحسن»، «ام فروه»، «ام عمرو» و... (مترجم).

[۱۸۷] سوره واقعه، آیه ۳۵ و ۳۶.

[۱۸۸] این شعر از «طَرْفَةُ بن عبد» شاعر معروف جاهلی و صاحب یکی از قصاید مَعْلَقَاتِ سَبْع، و از اشعار آخر مَعْلَقَه اوست که با مطلع: «لِخَوْلَةَ أَطْلَالٍ بِيْرَقَةٍ تَهْمَدِ» آغاز می‌شود، و انتساب آن به «ابن رواحه» بر ما معلوم نشد. (مترجم).

[۱۸۹] ابو عقیل لبید بن ربیعہ عامری «از شعر ای معروف دوره جاهلیت است که اسلام را نیز درک کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله شرفیاب شد و ایمان آورد و عمری دراز نمود و در دوران خلافت عثمان یا معاویه فوت کرد، لبید صاحب یکی از قصاید مَعْلَقَاتِ سَبْع است و مَعْلَقَه او شامل ۸۹ بیت و با مطلع «عَفَتِ الدِّيَارُ مَحَلُّهَا وَ مَقَامِهَا» مشهور است، و شعری که در متن ذکر شده از قصیده لامیه اوست با مطلع «أَلَا تَسْأَلَانِ الْمَرْءَ مَاذَا يُحَاوِلُ» (مترجم).

[۱۹۰] امیه بن الصلت قرشی «از شعر ای زمان جاهلیت است که اسلام را درک کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله شرفیاب شد اما ایمان نیاورد، و از اشعار اوست: «كُلُّ عَيْشٍ وَ إِن تَطَاوَلَ دَهْرًا مُنْتَهَى أَمْرِهِ إِلَى أَنْ يَزُولَا» (مترجم).

[۱۹۱] اشاره به آیه ۳ سوره فتح که خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «لِيُعْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ - تا خداوند گناه گذشته و آینده‌ات را ببامرزد» (مترجم).

[۱۹۲] سوره نساء: آیه ۴۵.

[۱۹۳] به «شمائل المحمديه» فصل «ما جاء في خلق رسول الله صلی الله علیه وآله» مراجعه شود.

[۱۹۴] جمله‌ای که در این حدیث به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده شده دروغ و جعلی

است و آن حضرت چنین مطلبی فرموده است و دلیل جعلی بودن آنها در کتابهای مفصل بیان شده است.